





جلوه‌های ماندگار

حکمت - پند - سرگذشت

در محضر

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

به اهتمام:

مجتبی لطفی

منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ -

جلوه‌های ماندگار: حکمت - بند - سرگذشت در محضر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری
گردآوری مجتبی لطفی، تهران: خردآوا، ۱۳۸۴.

۳۱۹ ص ۲۲۰۰۰ ریال ISBN : 964 - 95808 - 4 - 0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

عنوان دیگر: جلوه‌های ماندگار در محضر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری.

کتابنامه به صورت زیرنویس . نمایه .

۱. منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ - خاطرات . الف . لطفی، مجتبی، ۱۳۴۷ - گردآورنده .

ب: عنوان . ج. عنوان: جلوه‌های ماندگار در محضر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری.

۳ آ ۹ م / ۱۶۷۰ DSR ۱۳۸۴ ۹۵۵/۰۸۴۰۹۲

کتابخانه ملی ایران ۸۴ - ۳۵۸۲۳ م

جلوه‌های ماندگار

در محضر: حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

به اهتمام: مجتبی لطفی

ناشر: مؤسسه فرهنگی خردآوا

چاپ و صحافی: امیدوار

نوبت چاپ: دوم

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۷

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۹۵۸۰۸ - ۴ - ۰

مرکز پخش: قم، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۱۲

تلفن: ۱۴ - ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۰۱۱ * فاکس: ۷۷۴۰۰۱۵

«فهرست مطالب»

- مقدمه ۱۹
- حق را باید بدون نردبان دید ۲۱
- احاطه خدا بر عالم ماده ۲۲
- جمع آوری خاک برای خلق انسان ۲۲
- سخاوت علی علیه السلام ۲۳
- از آن چرخ‌های که گرداند زن پیر ۲۴
- سر علما را بند می‌کردند! ۲۴
- در منزل آسید فخر الدین در مسجد سلیمان ۲۵
- به نوجوانان و جوانان زور نگوئید ۲۵
- بی‌اعتنایی به شایعات و قضاوت‌های نادرست ۲۶
- سیره عملی سلمان فارسی در مدائن ۲۸
- خوابی امیدوارکننده ۲۹
- هواهای نفسانی و فتنه‌ها ۳۰
- دینداری، حق یا تکلیف ۳۱
- عدالت در اخلاق ۳۱
- خواب شیخ مفید ۳۲
- ما از مرگ غافلیم ۳۲
- توصیه به سیاست‌گذاران فرهنگ و هنر ۳۳
- سیلی سعیدی بازجو ۳۴
- در تزاخم میان حقوق فرد و اجتماع ۳۵

- ۳۵ خشکه مقدس‌ها رفتند!
- ۳۶ مقایسه میان مجتهدین و پزشکان
- ۳۷ جعفر ابن محمد علیه السلام اینگونه است
- ۳۸ بادهای آبستن‌کننده
- ۳۹ چرچیل و راز ساختن ۴۰ دستگاه توالیت
- ۳۹ رابطه دین و سیاست
- ۴۰ رباخواری با کلاه شرعی!
- ۴۱ تیمسار، رساله فرستاده!
- ۴۲ گفتگوی عیسی علیه السلام با پیرزنی بی دندان!
- ۴۳ امام (ره) در رؤیا
- ۴۴ منافقین برگردند و توبه کنند
- ۴۴ قانون و بس!
- ۴۵ تولد اولین فرزند، محمد
- ۴۶ دنیا غربال است
- ۴۷ چه کسانی شاهد اجرای حدود باشند؟
- ۴۷ مواجهه با آقای آذری قمی
- ۴۹ حق انسانیت
- ۵۰ اهمیت حفظ آبرو و اسرار مردم
- ۵۰ به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب
- ۵۲ قضاوت بدون تحقیق!
- ۵۲ حدود الهی خشونت نیست
- ۵۳ راز انقراض ساسانیان
- ۵۳ بودجه خبرگان اول
- ۵۴ یک باره عقد مادرش را هم بخوان!!
- ۵۵ مجتهد باید اعلم به مسایل جامعه باشد
- ۵۶ رفتار خوش با مردم
- ۵۶ بدن مثالی

- ۵۷ شش ماه در سلول انفرادی
- ۵۸ خدا یا قوم مرا هدایت کن اینها نمی‌دانند!
- ۵۹ انگلیسیهای مگارا!
- ۵۹ دیگر منظومه نگوا!
- ۶۱ تغییر دین
- ۶۲ شیطان: عوض سجده نکردن، عبادتت میکنم!
- ۶۲ به کوچکترها تحمیل نکنید
- ۶۳ عزرائیل هنگام قبض روح
- ۶۴ زندان در اسلام
- ۶۵ مبارزه با بهائیت
- ۶۶ اداره مستقل حوزه‌ها
- ۶۶ اسبهای میدان ریاضت
- ۶۷ حق کسب و کار و انتخاب مسکن
- ۶۸ حذف نیروهای ارزشی، پس از پیامبر
- ۶۹ حفظ روحانیت، حفظ مردم
- ۷۰ شعار، وسیله یا هدف؟
- ۷۱ حقوق اجتماعی اهل سنت
- ۷۱ باید از مظلوم دفاع کرد
- ۷۲ چرا خانه خدا در جای سبز خرم نیست؟
- ۷۳ انحراف سازمان مجاهدین
- ۷۴ کلمه حزب وارداتی نیست
- ۷۵ ازدواج و تشکیل خانواده
- ۷۶ نقش دکتر شریعتی در احیای نقش دین در بیداری جامعه
- ۷۷ روحیه انقلابی آنروزها
- ۷۸ غصب فدک با هدف تضعیف ولایت
- ۷۹ ساواکی بقچه به دست
- ۸۰ رعایت شرایط در اجرای احکام

- تشویش اذهان عمومی..... ۸۱
- فدائیان اسلام..... ۸۲
- اقسام صبر..... ۸۳
- جمع‌آوری قرآن در زمان پیامبر..... ۸۴
- تشکیل هیات حاکمه برای رسیدگی به تخلفات روحانیون..... ۸۴
- اطاعت اهل معاصی..... ۸۵
- نامه به قذافی رئیس جمهور لیبی در باره امام موسی صدر..... ۸۶
- قوس نزول و قوس صعود در خلقت..... ۸۸
- هندل میرزا!..... ۸۹
- اصول متورم..... ۸۹
- خود را به ملت پیوند زنید..... ۹۰
- فلسطین از آن فلسطینی‌هاست..... ۹۰
- مراتب سه گانه دعوت..... ۹۱
- ملاقات و گفتگو با آقای حسنین هیکل..... ۹۲
- مقام شامخ امامت..... ۹۳
- به نفس اماره فرصت ندهید..... ۹۴
- بالاخره امروز هم نان گیرمان نیامد!..... ۹۴
- شخصیت خود را به پول نفروشید..... ۹۶
- مدح و مذمت از شهرها..... ۹۷
- حافظه قوی آنروزها..... ۹۷
- ماندگاری و یادگیری در کودکی..... ۹۸
- انحراف بعضی از اصحاب پس از پیامبر..... ۱۰۱
- نه کاپیتالیزم نه سوسیالیزم..... ۱۰۲
- دیوار گوستی!..... ۱۰۴
- هر روز مرد دیگری!..... ۱۰۴
- این تندروها!..... ۱۰۵
- جوسازی علیه امام خمینی در نجف..... ۱۰۶

- اهانت از عناوین قصیده..... ۱۰۷
- ابوبکر اگر فدک را پس می‌داد..... ۱۰۸
- من ائمه جماعات هستم..... ۱۰۸
- دوری کردن از شبهات..... ۱۰۹
- امام خمینی: مرجعیت و رهبری، توأمان..... ۱۰۹
- ملت به گروههای ضد انقلاب خارج از کشور ایمان ندارد..... ۱۱۰
- این فتنه‌گران!..... ۱۱۱
- حکومت عدل برای ظالمین هم مفید است!..... ۱۱۲
- کمک به خانواده زندانیان سیاسی..... ۱۱۳
- شکمبارگی معاویه..... ۱۱۴
- نیکوئی مال حلال..... ۱۱۵
- بی ضابطه بودن تبلیغ..... ۱۱۶
- حکومت در نظر امامان..... ۱۱۷
- ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)..... ۱۱۷
- طهارت اهل کتاب..... ۱۲۳
- نمی‌دانم؛ نصف علم..... ۱۲۳
- دموکراسی اسلامی..... ۱۲۴
- علاقه‌مند و دلسوزترین نسبت به استاد..... ۱۲۵
- تاریخ زبان دارد!..... ۱۲۵
- کسانی که در تربیت من تأثیرگذار بودند..... ۱۲۶
- محکوم به ۱۰ سال زندان..... ۱۲۸
- چرا عثمان کشته شد؟..... ۱۳۰
- فقه شیعه مانند حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت..... ۱۳۰
- در نشست باربرداران!..... ۱۳۱
- دروغ سیاسی، وعده سیاسی..... ۱۳۱
- شبی به یاد ماندنی..... ۱۳۲
- حرکت جوهری و تجرد روح..... ۱۳۲

۱۳۴	مقام فانی فی الله
۱۳۵	وسعت موضوع حرمت احتکار
۱۳۵	معلوم می‌شود ابوبکر آینده‌نگرتر بود...!
۱۳۶	عالم جلیل‌القدر آیت‌الله حاج میرزا علی‌آقا شیرازی
۱۳۹	بیخود آمدی مسلمان شوی همان بهایی باش!
۱۳۹	ملتها باید خود را تغییر دهند تا خدا اوضاع آنها را عوض کند
۱۴۰	قصدمان خدا بود و بس
۱۴۰	توصیه‌ای به مأمورین
۱۴۱	مستمعین چون آبکش!
۱۴۱	اعتراف‌گیری با زور اعتباری ندارد
۱۴۲	اعلامیه چهلم شهدای ۱۵ خرداد بازداشت و بازجویی در حمام
۱۴۴	لحظات عمر درگوش ما می‌خوانند
۱۴۵	ارزش تو بیش از این است
۱۴۶	روزی
۱۴۶	کرامت انسانی منحصر به مؤمن و مسلمان نیست
۱۴۷	علت کمبودها: ظلم و کفران نعمت
۱۴۸	زخم زبان التیام‌ناپذیر!
۱۴۸	فدک، سمبل امامت
۱۵۰	بدبینی نسبت به کل روحانیت!
۱۵۱	حضرت علی <small>علیه السلام</small> بر سر دوراهی
۱۵۱	آشنایی با آیت‌الله بروجردی
۱۵۲	آب و هوای کشور از آن اعلیحضرت!
۱۵۳	استعمار و تضعیف مرجعیت شیعه
۱۵۵	این مقامهای بی ارزش دنیوی
۱۵۶	تدریس توأم با تحصیل
۱۵۷	دکتر عبدالکریم سروش
۱۵۸	یادی از هم بندیها

۱۵۹	خمینی باید برگردد
۱۶۰	انجیل بُرنا با
۱۶۳	مرگ زندانی و انعکاس جهانی
۱۶۳	رعایت احتیاط در مجازات
۱۶۵	حرمت روحانیت
۱۶۶	شخصیت خانوادگی عمروعاص
۱۶۷	تغییر ایدئولوژی در زندان، به دستور سازمان
۱۶۸	یک تکه خدا هستیم!!
۱۶۹	سؤال حضرت نوح <small>علیه السلام</small> از شیطان
۱۶۹	نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا شود!
۱۷۰	ازدواج‌های سیاسی صدر اسلام
۱۷۱	خاطره‌ای از حاج‌آقا رضا رفیع درباره تغییر لباس روحانیت
۱۷۳	نامه امام و تفویض اختیارات تام
۱۷۳	حج بزرگترین کنگره جهانی اسلام
۱۷۴	قحط الرجال!
۱۷۵	حق مشمول مرور زمان نمی‌شود
۱۷۶	بیانیه‌ای در اعلامیت امام خمینی در خرداد ۴۹
۱۷۸	منظور از گندم چیست؟
۱۷۸	عامل اصلی حملات ۱۱ سپتامبر
۱۷۹	حکم امامت جمعه تهران
۱۸۰	حکمت نصف بودن ارث زن
۱۸۱	فعالتهای درباره اسم حزب توده
۱۸۲	مؤسسه همسریابی
۱۸۳	سربازی طلاب
۱۸۳	مهندس مهدی بازرگان
۱۸۴	عدالت در هستی، حکمت و مصلحت جامعه
۱۸۵	سختی عذاب پس از مرگ

- عالم به ۱۶۰ علم!..... ۱۸۶
- نماز بارانِ آقای خوانساری ۱۸۶
- مباحثه هشام با عالم سنی ۱۸۷
- سکوت کنندگان هم گناه کارند ۱۹۰
- آقای ایران! ۱۹۰
- تحت تأثیر جو قرار نگیرید ۱۹۱
- ۲۰ میلیون گرسنه بر سر سفره! ۱۹۱
- به معنویت حج بپردازید ۱۹۲
- فرصت طلبان در کلام حضرت زهراء علیها السلام ۱۹۳
- سکولاریسم حاصل شکست حکومت دینی کلیسا ۱۹۴
- فرزندان آخرت باشید! ۱۹۴
- طلبه‌ای هستم مثل شما! ۱۹۵
- انجام واجبات، ترک محرمات ۱۹۶
- بیتی منسوب به حضرت امیر علیه السلام ۱۹۶
- نذر آیت الله سیدعلی آیت نجف‌آبادی ۱۹۷
- هیچگاه تقاضای عفو نکردم ۱۹۸
- خداوند فوق زمان ۱۹۹
- امربه معروف ونهی از منکر دخالت در امور دیگران نیست ۱۹۹
- حکومت صالح، جامعه صالح ۲۰۰
- افتخار ما آن است که تحت لوای حضرت معصومه (س) هستیم ۲۰۱
- جمجمه انوشیروان! ۲۰۳
- با شهید رجایی در سلول ۲۰۴
- مردمی بودن امام علی علیه السلام ۲۰۵
- به بچه‌ها شهریه نمی‌دادند ۲۰۷
- بخور و سالم باش! ۲۰۸
- روابط دختر و پسر ۲۰۸
- خواندن زن ۲۰۹

- مگر ما کی هستیم که خودمان را بزرگ پنداریم؟ ۲۰۹
- نامه‌ای به وزیر دادگستری شاه ۲۱۰
- زنگ مرگ! ۲۱۱
- معرفی مذهب رسمی کشور ۲۱۲
- آیت الله طالقانی ۲۱۳
- نماز و مبارزه با خود خواهی ۲۱۵
- استعمار و سرگرم کردن جامعه ۲۱۵
- مساوات علی علیه السلام ۲۱۶
- در راه حق از کمی طرفدار وحشت نکنید ۲۱۷
- وفات آقای بروجردی و عزاداری چهل روزه ۲۱۷
- پلورالیزم دینی! ۲۱۹
- آینده‌نگری در تربیت اولاد ۲۱۹
- عاقلا نه برخورد کردن با گزارشها ۲۲۰
- تقوای ایده‌آل ۲۲۱
- یادی از مردی بزرگ ۲۲۲
- محاسبه نفس ۲۲۳
- معمولا با بزرگان نمی‌شود انقلاب کرد ۲۲۴
- درس بخوانم مجتهد بشوم! ۲۲۴
- روضه خوانی با پول سفارت انگلیس! ۲۲۵
- تأسف جوانی! ۲۲۶
- درخواست شیطان از خدا ۲۲۷
- تو طناب نمی‌خواهی! ۲۲۸
- تلگراف بدعت است! ۲۲۹
- آدم بی هو! ۲۲۹
- صبر مظلوم ۲۳۰
- چند نکته در باره اجرای حدود ۲۳۱
- سخت‌گیری در ازدواج! ۲۳۲

۲۳۳	آزادی حق طبیعی.....
۲۳۴	موسیقی.....
۲۳۵	ارتباط دانش با خداشناسی.....
۲۳۶	شیطانی به نام خناس.....
۲۳۷	انسان از ماده انس یا نسیان؟.....
۲۳۸	تقدّس نمائی ابوبکر.....
۲۳۹	حاج شیخ احمد حججی.....
۲۴۰	سفارش به ایرانیان خارج از کشور.....
۲۴۰	ضرورت دانستن علم فلسفه و کلام.....
۲۴۱	تلاش ساواک علیه انقلاب به بهانه یک کتاب.....
۲۴۳	پیغام ساواک به امام خمینی.....
۲۴۵	وقتی علی <small>علیه السلام</small> خود را فوق نقد نمی‌داند!.....
۲۴۵	فقیری که ایمانش را نفروشد.....
۲۴۶	بنویس آیت الله خمینی!.....
۲۴۷	حوزه‌های علمیه، هدف دشمنان اسلام.....
۲۴۸	اصلاح جامعه به هر بهایی؟.....
۲۴۹	شناخت جوهره انسان در زندان.....
۲۴۹	زبان‌ت را حفظ کن!.....
۲۵۰	بعد اللّیتیا و التّی!.....
۲۵۱	قدمعلی فرزند عوضعلی!.....
۲۵۲	تأثیر عامل ژنتیک.....
۲۵۳	ساواک و اختلافات داخلی.....
۲۵۴	دکتر علی شریعتی.....
۲۵۵	یادداشتهای جوانی.....
۲۵۵	شکنبه شهید محمد در زندان.....
۲۵۷	موضع اسلام در باره ترور.....
۲۵۷	بزرگنمایی در دستور کار نیروهای امنیتی.....

۲۵۸	برگشت همه انواع جهاد به جهاد دفاعی.....
۲۵۹	درس را از استاد فرا باید گرفت.....
۲۶۰	«المأمور معذور» خلاف عقل و شرع.....
۲۶۱	چند روایت در مورد تلاوت قرآن.....
۲۶۲	رابطه بین مقلد و مرجع رابطه مرید و قطب نیست.....
۲۶۲	حق بازنشستگی.....
۲۶۳	عفو برخی مبارزین.....
۲۶۴	سبک بار شوید تا برسید!.....
۲۶۴	تقیه برای حفظ جان.....
۲۶۵	آیا شیطان از ملائکه بود؟.....
۲۶۶	نظر خواص به مرجعیت امام خمینی.....
۲۶۷	ترس حکومت از حمایت مردمی آیت الله بروجردی.....
۲۶۸	درس اخلاق امام در فیضیه.....
۲۶۹	آرد در دهان مرده!.....
۲۷۰	لوح محو و اثبات.....
۲۷۱	چگونگی محو خشونت.....
۲۷۲	لزوم کشف علل تروریسم.....
۲۷۲	دلیل بر عدم تحریف قرآن.....
۲۷۳	نماز باران در نجف آباد و چابهار.....
۲۷۵	رابطه حق و تکلیف.....
۲۷۶	مراقبت از خانواده و اولاد.....
۲۷۷	سبک مغزان فرمانبردار!.....
۲۷۷	صمیمیت انقلابیون.....
۲۷۸	خرده بر دکارت.....
۲۷۹	کتک و شکنجه در زندان.....
۲۸۱	خلوص نیت با اعتقاد به خدا.....
۲۸۱	حقیقت پل صراط و جهنّم.....

۲۸۲	شلاق‌های سیمی
۲۸۳	ذاتی بودن غرائز
۲۸۳	نماز شب بخوان دیگر بهانه نداری
۲۸۵	مرگ حق است پس چرا غفلت!
۲۸۵	حقوق افراد مستقل از تفاوت درجات ایمان آنها
۲۸۶	چرا قبر حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> مخفی است!
۲۸۷	توصیه به مبلغین
۲۸۸	نامه امام خمینی پس از آزادی آیت‌الله منتظری از زندان
۲۹۰	ویژگیهای دوران جاهلیت
۲۹۰	پندهای شیطان به نوح <small>علیه السلام</small>
۲۹۲	عصمت انبیاء
۲۹۲	شکر پیروزی گذشت و محبت
۲۹۴	از آیت‌الله العظمی تا مروج الاحکام!
۲۹۴	گریه ائمه از خوف خدا
۲۹۵	اینجا باید خندید!
۲۹۶	باید یک شیطانی باشد تا باطن ما بروز کند
۲۹۷	جملاتی از امام علی <small>علیه السلام</small> در باره امام زمان (عج)
۲۹۸	تلگراف به رئیس جمهور وقت مصر
۲۹۸	جوسازی علیه دکتر مصدق
۳۰۱	فهرستها

تقدیم به استادم:

اسوهٔ پایداری

9

فرماندهام خنیاگر عشق، طلبهٔ شهید:

حسن منتظری

که اروندرود از باز پس فرستادنش ابا کرد.

مقدمه

زندگانی بزرگان سراسر «حکمت، پند و سرگذشت» است، که گاه در سیره آنان چه نوشته‌ها و چه گفته‌هاشان برجسته نیست. با برجسته‌سازی، شکل دهی، قالب و زیبا‌سازی مناسب در عین سادگی می‌توان از آن بهره‌های نو گرفت، و به نسلی که گاه سر درگمِ الگو و گروه مرجع خویش است، ارائه نمود.

تبدیل الگوهای جامعه به الگوهای کمتر فرهیخته، قشری‌گری را در جامعه رواج می‌دهد و بی‌شک می‌تواند زنگ خطری برای تبدل بنیان‌های اخلاق و معنویت جامعه باشد، و چه بسا فراز و نشیب‌های روزگار در این تبدیل و تبدل بی‌اثر نباشد.

با بازگشت به صاحبان اندیشه و تجربه اندوخته - آنانی که در خشت خام دیدند آنچه دیگران در آئینه ندیدند - می‌توان چراغی در فراسوی آینده یافت. آنچه در این مجموعه در قالب‌بندی خاص در سه بخش «حکمت، پند و سرگذشت» گردآوری شده، تنها از میان پنج تألیف از چهل و دو کتاب آیت‌الله العظمی منتظری است و برای پرهیز از یکنواختی و حفظ تنوع، به شکل پیش رو در آمده است.

«تاریخ در حالی که گذشته را بیان می‌کند بی‌زبان اما برای اهل علم و فهم زبان دار است. با مطالعه تاریخ گذشتگان انسان می‌بیند سلاطین بزرگ با چه قدرتهایی سرکوب شدند، ثروتمندان ثروتشان به باد فنا رفت، خودشان هم رفتند، خوبان و بدان همه رفتند، از خوبان خوبی‌هایشان و از بدان بدی‌هایشان در تاریخ ماند.»

«پیغمبران و مردان خدا این راه را به سرعت طی کرده‌اند، اگر بخواهیم به آنها برسیم و در وسط راه نمانیم، باید بارمان سبک باشد. بارتان را سبک کنید تا به آنها که جلو افتاده‌اند برسید. داشتن مال و مقام دنیا سعادت نیست، مال و مقام دنیا برای انسان مسئولیت می‌آورد و گرفتاری انسان را زیاد؛ اگر انسان بتواند از آنها بهره‌برداری صحیح کند برای خود سعادت کسب کرده است، اما اگر تمام عمر را صرف اندوختن مال و کسب مقام دنیا کند، و به نفع آخرت استفاده نکند، در راه خواهد ماند.»

* از متن کتاب

نامش را اما؛ جلوه‌های ماندگار گذاشتم، چرا که این فرازها هیچ‌گاه دچار کهنگی و پوسیدگی نخواهند شد و در هر عصر و زمانی با انطباق بر مصادیق نو قابل رهیابی و بهره‌گیری است.

نخل را اما؛ برای هر جلوه، تندیس و نماد ماندگاری نهادم، چرا که نخل تا بتواند ثمره‌ای شیرین دهد و چون شاخ و برگش بریزند، مستقیم، استوار، ماندگار و پایدار می‌ماند.

در پایان کتاب و در بخش فهرستها، علاوه بر جایها و واژه‌ها، آدرس کتابهایی که جلوه‌ها از آن گلچین شده، بر مبنای شماره هر جلوه آمده است. در اینجا پس از حمد و شکر الهی، دعای سلامتی برای استاد، از خوانندگان، که امیدوارم ره‌توشه از جلوه‌های ماندگار برند، امید دعای خیر دارم.

قم - زمستان ۱۳۸۴

مجتبی لطفی



حق را باید بدون نردبان دید

کمال معرفت خدا این است که او را در دل بیابی و تصدیق کنی و بشناسی با همه خصوصیاتش، و از جمله خصوصیات ذات حق این است که واجب‌الوجود است، یعنی فقط هستی است و نیستی و ضعف در وجودش راه ندارد. بنابراین ما یک هستی داریم که فقط هستی است و یک هستی‌هایی که معلول آن هستی واقعی است و این هستی‌ها حد دارند، معلولند و وابسته، و وابسته بدون صاحب فرض نمی‌شود. لذا ما آن هستی را که فقط هستی است باید تصدیق کنیم تا هستی‌های دیگری هم که به آن وابسته هستند بتوانند باشند. شاعر می‌گوید:

گشای آن چشم محرم را بین یار مسلم را

شکن برهان سَلَم را که حق بی‌نردبان بینی

«حق» را باید بدون نردبان دید. عارف ابتدا ذات حق را درک

می‌کند بعد می‌رود سراغ عکسها و جلوه‌هایش. درک ناقص آن است

که انسان از معلولها پی به علت برد، و درک کامل آن است که انسان

ابتدا خود علت را بیابد بعد به دنبال معلول برود.



احاطه خدا بر عالم ماده

فردی را که ته چاهی باشد و در بالای چاه ریسمانی را عبور می‌دهند، وقتی ریسمان در حال حرکت است کسی که ته چاه است این ریسمان را در سه حال می‌بیند: قسمتی را مقابل چاه می‌بیند، یک قسمت را می‌گوید از در چاه گذشته، و یک قسمتش را می‌گوید هنوز به در چاه نرسیده است، پس به طور کلی این ریسمان گذرا برای کسی که در درون چاه است به سه قسم حال، گذشته و آینده تقسیم می‌شود؛ اما برای کسی که بالای چاه است و به همه ریسمان احاطه دارد دیگر گذشته و حال و آینده معنا ندارد؛ ما که در چاه طبیعت قرار داریم و خودمان جزء این عالم هستیم ماده برایمان گذشته و حال و آینده دارد، اما خدای تبارک و تعالی که محیط است به عالم ماده و همه عالم ماده مثل زمان و حرکت و غیره مخلوق اوست، به همه آنها احاطه دارد، لذا گذشته و حال و آینده و زمان و مکان برای خدا نیست.



جمع آوری خاک برای خلق انسان

در روایتی آمده است بدین مضمون که خدا به زمین خطاب کرد که قرار است از تو موجودی خلق کنیم که اگر اطاعت کند اهل سعادت و بهشت است و اگر معصیت کند اهل جهنم است، و خاک نزد خدا عجز و لابه کرد و حاضر نبود که از آن موجودی خلق شود که در آتش بسوزد. مطابق این روایت خداوند تبارک و تعالی جبرئیل را فرستاد


برای این که از خاک بردارد و به صورت انسان درآورد، مجدداً خاک گریه و زاری و ناله کرد، جبرئیل عرض کرد خدایا خاک التماس می‌کند، و خدا هم به او خطاب کرد پس صرف نظر کن. بعد این دستور به میکائیل داده شد او هم آمد و به همین نحو، و سپس اسرافیل هم در مقابل عجز و لابه زمین تسلیم شد تا این که چهارمین ملک، عزرائیل مأمور انجام این کار شد، هرچه زمین عجز و لابه کرد، عزرائیل گفت: من مأمورم و این دستور خداست، لذا دستور خدا را اجرا کرد.^(۱) مثل این است که مأموری که در مقابل عجز و لابه تحت تأثیر واقع شود نمی‌تواند کاری انجام دهد، باید مأمور در انجام مأموریت قاطعیت داشته باشد. بعد خداوند تبارک و تعالی به عزرائیل خطاب کرد حالا که تو در مقابل زمین تسلیم نشدی و کار را به انجام رساندی عاقبتش هم با توست، من قبض روح این انسانها را هم در اختیار تو قرار می‌دهم.



سخاوت علی علیه السلام


گفته شده معاویه که با حضرت علی علیه السلام مخالف بود به شخصی به نام مِحْفَن بن ابی مِحْفَن که پیش او رفته بود گفت: از کجا می‌آیی؟ گفت: از پیش بخیل‌ترین مردم یعنی حضرت علی علیه السلام، معاویه گفت: چطور تو علی را بخیل‌ترین مردم می‌گویی؟! اگر چنانچه علی دو اطاق داشته باشد یک اطاق پر از طلا و یک اطاق پر از کاه، اطاق طلا را زودتر خالی می‌کند و پخش می‌کند بین مردم تا اطاق کاه. علی کسی است که تمام بیت‌المال را به سرعت تقسیم می‌کرد سپس آنجا را جارو می‌زد و

در آنجا نماز می‌خواند، شکر خدا را به جای می‌آورد که بیت‌المال خالی شده است و بین افراد توزیع شده و چیزی ذخیره نمی‌کرد، و خطاب می‌کرد به درهم و دینار (طلا و نقره): «یا صفراء یا بیضاء عُرّی غیری» یعنی ای زرد و ای سفید! غیر از من را گول بزن، من را نمی‌توانی فریب دهی!^(۱)

از آن چرخ‌ی که گرداند زن پیر... 

معروف است که به پیرزنی گفتند: تو خدا را از کجا شناختی؟ پیرزن چرخ‌ریسی می‌کرد، یکدفعه چرخ خود را رها کرد و گفت: این چرخ را تا من رها کردم از حرکت ایستاد و این چرخ بدون نیروی من حرکت ندارد، آن وقت این عالم با عظمت که می‌چرخد محرک نمی‌خواهد؟ و نظامی شاعر هم می‌گوید:

از آن چرخ‌ی که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر
و روایتی نیز به این مضمون معروف است: «علیکم بدین العجائز»^(۲) بر شما باد به دین پیرزنها.


سر علما را بند می‌گردند! 

اشاعره می‌گفتند کلام خدا قدیم است و معتزله می‌گفتند کلام خدا حادث است. جنگها و کشتارها راجع به این مسأله شد و علمایی به زندانها افتادند. سیاستهای اموی و عباسی هم به این مسأله دامن


۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۲.

۲- بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۳۵، چاپ بیروت.

می‌زدند، و الآن می‌فهمیم بیشتر به همین علت بوده که سر علما را به مسائلی که دور از سیاست باشد بند کنند تا این که رفتار خلفا که بر خلاف مبانی اسلام بود مورد توجه آنها قرار نگیرد. نقل می‌کنند وقتی که مسلمانها بر قسطنطنیه مستولی شدند ارتش اسلام وارد کلیسایی شدند، مشاهده کردند در آنجا علمای مسیحی به جای آن که از کشور خود دفاع کنند بحث می‌کردند که آیا جنبه لاهوت حضرت عیسی به دار زده شد یا ناسوتش!

در منزل آسید فخر الدین در مسجد سلیمان 

در تبعیدگاه مسجد سلیمان مرحوم آسید فخر الدین آل محمد میزبان ما بود. شبی فرماندار و چندتن دیگر به دیدن ما آمدند ایشان هم بود، فرماندار گفت شما راجع به ریش تراشی دلیلی دارید؟ من از روی مزاح گفتم: بله! به یک طلبه‌ای گفتند چه دلیلی داریم که آدم باید ریش بگذارد؟ گفت قرآن می‌گوید: وریشا ولباس التقوی، طلبه‌ای آنجا گفت: خدا که بعدش می‌گوید: ذلک خیر! یعنی لازم نیست ریش بگذارید. خدا رحمتش کند آن شب آسید فخرالدین خیلی خندید. ولی دو ساعت بعد آمدند خبر دادند ایشان سگته کرده و همان شب از دنیا رفت.

به نوجوانان و جوانان زور نگوئید 

به نوجوانان و جوانان فشار نیاورید در تربیت، برای این که خیلی وقتها فشار عکس‌العمل ایجاد می‌کند، این را پدر و مادرها باید توجه

داشته باشند که نوجوان یا جوان یک حالت لجاجت و سرسختی دارد؛ یعنی هر انسانی استقلال طلب است و بچه هم از همان کوچکی استقلال طلب است، لذا اگر بخواهید به بچه زور بگویید زیر بار زور نمی‌رود، اما راه‌نمایی مؤثر است، لذا بدون این که با او مشاجره کنید کاری کنید که دلش جذب شود، و با هدفی که داری کاری کن تا در اثر تبلیغ و تشویق برایش تمایل پیدا شود، و اگر یک رفیق بدی دارد با دلیل و برهان به او بفهمان که عزیزم رفاقت با فلان شخص به ضرر توست، ولی اگر بخواهی در مقابلش سرسختی نشان بدهی او هم عکس‌العمل نشان می‌دهد و کنترل بچه از دست خارج می‌شود، تربیت باید با تشویق و با دلیل و برهان باشد، منتها دلیل و برهان دوستانه و با ملاحظت، در سطح فکر خودش، تا اگر رفیق بدی دارد بتوان او را از رفیق بد جدا کرد، یا چنانچه معلّم کلاسش فرضاً مفسده‌جو و آدمی است ضدّ خدا و ضدّ اخلاق انسانی، سعی کنید بچه را پیش این معلّم نبرید.



بن‌اعتنایی به شایعات و قضاوت‌های نادرست

نکته‌ای را بجاست که برادران و خواهران توجه کنند، انسان در زندگی خیلی نباید گوش به حرف مردم بدهد؛ اگر هدف بزرگی دارد دقت کند، مشورت کند، بعد از آن اگر تشخیص داد راهی حق است دنبال کار خودش را بگیرد، هر کاری که انسان در جامعه انجام دهد بالاخره یک عده اشکال می‌کنند. نق‌ها و حرف‌های مردم نباید مانع کار و فعالیت و کوشش انسان بشود. ما از پیغمبران و بزرگان که بالاتر

نیستیم، همیشه بعضی از مردم نسبت به کارهای آنها حرف داشتند و نق می‌زدند. به این مناسبت حدیثی را از تفسیر صافی می‌خوانم. مرحوم فیض کاشانی از کتاب مجالس صدوق نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «ان رضی الناس لایملک، و ألسنتهم لاتضبط، و کیف تسلمون ممّا لم یسلم منه أنبیاء الله و رسله و حجج الله؟»^(۱) رضایت مردم هیچ وقت به دست نمی‌آید و زبانهای آنها هیچ گاه ضبط نمی‌شود - که به نفع انسان حرف بزنند - و چگونه می‌توانید از چیزی که انبیا و رسولان و حجّت‌های خدا هم از دست آن سالم نبودند سالم باشید؟ پیامبران خدا هم سرزبانها می‌افتادند، مردم به آنها نق می‌زدند، اذیت می‌کردند، حتی به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم تهمت زدند. اگر چنانچه جامعه متعهد نباشد و رشد عقلی و دینی نداشته باشد، دشمن حرفی را سرزبانها می‌اندازد دیگران هم از او نقل می‌کنند، کم‌کم این مسأله چیزی برای یک نفر می‌شود. لذا به برادران و خواهران توصیه می‌کنم اولاً اگر در انجام کاری دقت کردید، وظیفه را که تشخیص دادید دنبال وظیفه بروید و از حرف مردم هراسی نداشته باشید؛ ثانیاً اگر دیدید نسبت به شخصی حرفی سرزبانها افتاده است، این را صد در صد حق نگیرید، احتمال بدهید که کسی روی دشمنی مطلبی را القا کرده باشد و بعد شایعه‌سازان دنبالش را گرفته باشند و کم‌کم مطلبی مسلم و قطعی فرض شده باشد؛ بنابراین حرفهایی را که می‌شنوید با احتیاط تلقی کنید مگر این که یقین کنید.

۱ - تفسیر صافی، ج ۵، ص ۸۵، ذیل تفسیر سوره النجم.

انسان نباید بر چیزی که احتمال خطا هست ترتیب اثر بدهد.



سیره عملی سلمان فارسی در مدائن

مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خوئی در شرح نهج البلاغه^(۱) داستانی را از سید نعمت‌الله جزائری راجع به سلمان فارسی نقل می‌کند، می‌گوید: سلمان ایرانی بوده و از صحابه پیغمبر، او را به عنوان استاندار مدائن تعیین کرده بودند. مدائن همان تیسفون است که پایتخت ایرانی‌ها بوده و کاخ انوشیروان هم آنجا بوده، خیلی شهر بزرگی بوده اما الآن تقریباً خرابه شده است و قصبه‌ای بیش نیست. وقتی مردم شهر باخبر شدند که استاندار می‌خواهد وارد شهر شود، مردم و در پیشاپیش آنها بزرگان شهر برای استقبال از سلمان آمدند، اتفاقاً به حضرت سلمان برخورد کردند و گفتند: پیرمرد با امیر ما کجا برخوردی؟ چه موقعی وارد شهر می‌شود؟ سلمان فرمود: «و من امیرکم؟» امیر شما کیست؟ «قالوا: الامیر سلمان الفارسی صاحب رسول الله» گفتند: امیر ما سلمان فارسی صحابی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، ما آمده‌ایم به استقبالش، «فقال: لا أعرف أميراً و أنا سلمان و لست بأمیر» حضرت سلمان فرمود: من امیری نمی‌شناسم اما سلمان من هستم و امیر نیستم، «فترجلوا له و قادوا الیه المراكب و الجنائب فقال: انّ حماری هذا خیر لی و اوفق» از اسبها پیاده شدند و بهترین اسب را پیش کشیدند، سلمان فرمود همین الاغ برای من مناسب‌تر

۱- منهاج البراعة، ج ۳، ص ۳۰۴

است؛ حضرت سلمان را به طرف مرکزی که انوشیروان حکومت می‌کرد هدایت کردند، سلمان فرمود: آنجا برای من مناسب نیست، آمد در بازاری که مرکز تجمع مردم بود، در آنجا دکانی بود، سلمان گفت: صاحب این محل را حاضر کنید، وقتی او را حاضر کردند سلمان گفت: این محل را به من اجاره می‌دهی؟ گفت: بلی، سلمان آن محل را اجاره کرد و گفت: همین جا برای من بس است، پوستی داشت زیرش انداخت و آفتابه‌ای داشت که با آن تطهیر و وضو انجام می‌داد، یک عصا هم دستش بود، و گفت: به مردم بگوئید هر کسی با من کار دارد اینجا بیاید، سلمان به کارهای مردم رسیدگی می‌کرد، قضاوت می‌کرد، خلاصه به کار خود مشغول بود تا این که زمانی سیل آمد و شهر را فرا گرفت، تمامی مردم نگران خانه و اموال و اثاثیه خود بودند و داد و فریاد می‌کردند، حضرت سلمان هم اثاثیه اندک خود را برداشت و روی یک بلندی رفت و فرمود: «هكذا ینجوا المخففون یوم القیامة» این گونه سبک‌باران در قیامت نجات پیدا می‌کنند.



خوابی امیدوارکننده

بیش از چهل سال پیش خواب دیدم حضرت حجت (عج) ظهور کرده و از مکه ندا سر داده‌اند، با طی الارض رفتم مکه، در همان عالم خواب، برادران من که کوچکترند با من بودند. در رکاب حضرت راه افتادیم به طرف کوفه، جمعیت زیادی هم با پای پیاده در حرکت بودند. تا اینکه به رودخانه بزرگی رسیدیم که عرض آن بیشتر از ۸

متربود. حضرت فرمودند: صحابی واقعی من باید از رودخانه بپرد و نباید از پل برود. حضرت خود رفتند، تعدادی هم رفتند من هم پریدم. برادر کوچک ما آمد پیرد افتاد وسط آب، من از حضرت خواستم دست ایشان را بگیرد، حضرت دست ایشان را گرفته و نجاتش دادند، افراد زیادی هم از پل رفتند که پل خراب شد و همگی غرق شدند. به کوفه رسیدیم مسجد بزرگی بود که مانند شبستانهای قدیمی سقف داشت، آنجا ماندیم فردایش نماز صبح راپشت سر حضرت (عج) خواندم. بعد از خواب بیدار شدم. این خواب برایم خیلی امیدوار کننده بود. امیدواریم خدا فرج شریفش رانزدیک کند.



هواهای نفسانی و فتنه‌ها

فتنه‌هایی که روی زمین پیدا می‌شود و جنگ‌هایی که راه می‌اندازند، جنگ شیعه و سنی، این گروه‌های هفتاد و دوگانه که بعد از رسول خدا ﷺ در دین اسلام پیدا شده، بر اثر هواهای نفسانی و بدعتهاست. ابتدا کسانی مطابق هوای نفسانی خود و اهدافی که داشتند، بر اثر مقام دوستی یا علاقه‌ای که به دنیا داشته‌اند یک بدعتی در دین گذاشته‌اند، چیزهایی را به دین چسبانده‌اند؛ گاهی یک نفر آیه یا حدیثی را جوری معنا می‌کند که بر اثر آن دین و مذهب تازه‌ای پیدا می‌شود، در شیعه تاکنون چقدر امام زمان درست کرده‌اند! همین قادیانی‌ه و بهائی‌ه، یا وهابی‌ه و دیگر فرقه‌هایی که در اسلام پیدا شده، منشأ همه آنها هوای نفس است.



دینداری، حق یا تکلیف

انسان تکویناً و بالفطرة توان فکر کردن و انتخاب عقیده و دین را داراست. دین امکان به کارگیری این توان را در مقام تشریح به عنوان یک حق به رسمیت شناخته است؛ و هیچ کس نمی‌تواند این حق را از انسان سلب نماید. و اگر بعد از فکر و تحقیق به عقیده‌ای رسید و آن را حق و مطابق با واقع تشخیص داد، به حکم عقل نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد، و به لوازم آن عقیده مکلف می‌باشد. بنابراین دینداری در عرصه آزادی تفکر و اعتقاد «حق»، و در مرحله پیامدهای عملی به عقیده «تکلیف عقلی» می‌باشد.



عدالت در اخلاق

عدالت در اخلاق بنا بر آنچه بین اهل فن معروف است ملکه‌ای است در نفس انسان که شاخصه آن مراعات حدّ وسط بین افراط و تفریط در قوای ثلاثه: «عاقله»، «شهویه» و «غضبیه» می‌باشد. هر کدام از قوای مزبور ممکن است دارای سه حالت باشند: افراط، تفریط و تعادل. حدّ وسط در قوه عاقله «حکمت» است، و افراط آن «جُرْبزه»، و تفریط آن «بلادت» است. حدّ وسط در قوه شهویه «عفت»، و افراط آن «شَرّه»، و تفریط آن «حُمود» می‌باشد. حدّ وسط در قوه غضبیه «شجاعت»، و افراط آن «تهوّر»، و تفریط آن «جُبْن و ترس» است. از اجتماع حدّ وسط در قوای سه‌گانه فوق «عدالت» محقق می‌شود.

در حقیقت شاخصه عدالت در قوای مزبور به این است که انسان هر قوه‌ای را در محل مناسب خود قرار دهد که با نیاز و نیل به سعادت او متناسب باشد.



خواب شیخ مفید

۱۵

نقل می‌کنند که یک شب شیخ مفید؛ در خواب دید حضرت زهرا علیها السلام دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته و آمده است در مسجد شیخ مفید در کرخ بغداد و به شیخ مفید گفت: «علمهما الفقه» این دو فرزند مرا فقه بیاموز؛ صبح شیخ مفید از خواب بیدار شد و تعجب کرد این چه خوابی بود! اتفاقاً ساعتی نگذشت دید مادر سید مرتضی و سید رضی که نامش فاطمه بود دست دو فرزندش محمد و علی را گرفته و آورده به شیخ مفید گفت: «هذان ولدای احضرتهما لتعلمهما الفقه» این دو فرزند من می‌باشند، آورده‌ام که به آنان فقه بیاموزی. این خواب را حتی ابن‌ابی‌الحدید شارح معتزلی نهج‌البلاغه هم نقل کرده است.^(۱)



ما از مرگ غافلیم

۱۶

ما غافلیم از این که مردن برای همه هست، در حالی که مرگ سرنوشت همه انسانهاست. پرده‌ها کنار رفته حقایق پشت پرده روشن

۱- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۴۱.

می‌شود. می‌گویند گنجشکهای زیادی روی درختی جمع شده بودند و سر و صدا می‌کردند، آدمی به گنجشکها گفت هیش (کلمه‌ای برای تارومار کردن گنجشکها) گنجشکها نگاهی به هم کردند و از یکدیگر سؤال کردند هیش کیست، این آقا چند مرتبه گفت هیش، گنجشکها نگاه به هم می‌کردند و باز از یکدیگر می‌پرسیدند کدام از ما هیش است، تا آن شخص با تفنگ چند گنجشک را زد، گفتند معلوم شد هیش این چندتا گنجشک بوده‌اند! بالاخره آنقدر گنجشک زد تا همه تمام شدند و معلوم شد همه هیش هستند؛ حالا ما هم هیش هستیم اما غافلیم و نمی‌دانیم. عزرائیل سراغ همه می‌آید، سراغ حضرت سلیمان علیه السلام رفت، سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم رفت؛ خداوند در قرآن خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «أَنْتَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ»^(۱) تو خواهی مرد و دیگران هم می‌میرند؛ مرگ پیر و جوان ندارد، انسان باید همیشه مهیای مرگ و قیامت باشد.



توصیه به سیاست‌گذاران فرهنگ و هنر

۱۷

سفارش و تذکر من به سیاست‌گذاران فرهنگ و هنر کشور این است که توجه نمایند استعداد و خلاقیت جوانان کشور ایران از بسیاری از کشورهای دیگر برتر و بیشتر می‌باشد و آینده این امانت‌های الهی به دست آنان سپرده شده؛ در درجه اول تلاش نمایند آنان را در مسیر حق

۱- سوره زمر، آیه ۳۰.

و عدالت و اهداف الهی از خلقت انسان هدایت نمایند، و از ترویج بی‌بندوباری و فرهنگ‌های مبتذل و پخش فیلم‌های زننده و فسادانگیز پرهیز نمایند، و در مرحله بعد راضی نشوند جوانان ما در لابلای جنگ قدرت و کشمکش‌های سیاسی هضم شوند و استقلال فکری و روحی خود را از دست بدهند و یا به بهانه‌های واهی از عرصه خدمت به کشور و مردم حذف شوند.



سیلی سعیدی بازجو

سعیدی بازجو در زندان اوین برای بار آخر مرا بازجویی می‌کرد؛ البته شنیدم اسم اصلی او میرفخرایی بود، او یک مدت رئیس ساواک شیراز بود، آدم خیلی چاقی بود و دستهای بزرگی داشت، خیلی هم بددهن بود، این شخص وقتی داشت مرا بازجویی می‌کرد چندتا سیلی محکم توی گوش من زد، اولین سیلی را که زد یک صدای عجیبی در گوشم ایجاد شد، گفتم: آخ گوشم پاره شد! و او کلمه زشت و رکیکی را به کار برد، و همین سیلی سبب شد که پرده گوش چپم پاره شد و برای معالجه مدتی مرا بردند بیمارستان ۵۰۱ ارتش و تا مدت‌ها گرفتارش بودم، مرتب چرک می‌کرد و باید معالجه می‌کردم.

ناراحتی آن خوب شده ولی چند وقت پیش که آزمایش کردند فقط شصت هفتاد درصد شنوایی داشت، الان هم شنوایی گوش چپم کمتر از گوش راستم است.



در تراحم میان حقوق فرد و اجتماع

در تشریح احکام اجتماعی و سیاسی و جزایی به طور کلی باید حقوق انسانها رعایت شود؛ منتها برخی در نوشتار خود بیشتر روی حقوق فردی انسانها تکیه کرده‌اند و بر این اساس پرسشهایی را تنظیم نموده‌اند، در صورتی که در تشریح صحیح جامع باید هم به حقوق فردی انسانها و هم به حقوق جامعه متشکل صالح - که بستر تکامل انسانها و رسیدن به اهداف خلقت است و طبعاً مورد نظر انبیای الهی و همه مصلحین اجتماعی می‌باشد - توجه شود؛ و در نتیجه در مواردی که بین حقوق فردی انسانها و حقوق اجتماع متشکل صالح تراحم پیدا می‌شود و قابل جمع نیستند شارع باید در مقام تشریح مصلحت اهم را که نوعاً مصلحت اجتماع است ملاک تشریح قرار دهد، و طبعاً برخی از حقوق فردی اشخاص فدای مصالح جامعه می‌گردد.



خشکه مقدس‌ها رفتند!

من و مرحوم شهید مطهری و چند نفر دیگر نزد مرحوم امام خمینی (ه) در منزل ایشان درسی داشتیم؛ ایشان این را نقل کرده که یک روز ۱۵ رجب که ایام البیض بود، ما در مدرسه دارالشفاء با آقای آقا ریحان‌الله گلپایگانی هم حجره بودیم؛ عصر وقتی که سماورمان را روشن کردیم در ایوان که جای بخوریم دیدیم تمام طلبه‌ها دارند از حجره‌ها سر می‌کشند و به ما نگاه می‌کنند؛ تعجب کرده بودند که اینها

سماور روشن کرده‌اند و می‌خواهند چای بخورند، با اینکه ایام البیض است و روزه و عمل ام‌داوود و اینها... مثل اینکه طلبه‌ای در ماه رمضان روزه بخورد چقدر زننده است اینجور عمل ما مستهجن بود پیش طلبه‌ها و ما را به همدیگر نشان می‌دادند. بعد مرحوم آقای مطهری رحمة الله علیه فرمودند که اتفاقاً آن آدمهایی که آنجور خشک مقدس بودند نوعاً از آخوندی رفتند و منکر خیلی چیزها شدند، ولی امثال شما ماندند.



مقایسه میان مجتهدین و پزشکان

گاهی ممکن است مجتهد و فقیه اشتباه بکند، ولی این اشتباه احتمالی نباید سبب شود که ما درصدد تفقه در احکام نباشیم. همان طوری که ممکن است طبیب اشتباه کند، ولی یک مورد اشتباه طبیب هیچ‌گاه موجب نمی‌شود که مریض از مراجعه به طبیب خودداری کند، یا این که مریض به دلیل مثلاً یک درصد احتمال اشتباه طبیب نمی‌تواند خودسرانه دارویی را به کار ببرد؛ چرا که از تخصص در علم پزشکی و تشخیص مرض و به کار بردن نوع دارو و مقدار آن و دیگر خصوصیات بیماری و دارو برخوردار نیست. بنابراین با توجه به امکان احتمال یک درصد اشتباه طبیب، باز باید مریض به طبیب مراجعه کند. در رابطه با احکام دین هم همین طور است. با توجه به این که یک مجتهد و فقیه سالها زحمت کشیده و در علم فقه تخصص پیدا کرده و کارشناس مسائل دینی و فقهی شده است، بایستی دیگران که در احکام دین اجتهاد و تفقه ندارند در برخورد با مسائل و احکام دین به مجتهد و فقیه مراجعه کنند، اگر چه احتمال اشتباه هم

داده شود، یا اختلاف نظر پیدا کنند، این اختلاف نظرها معلول همان درصد ناچیز اشتباه فقیه در تشخیص حکم خداست، همان‌گونه که اختلاف نظر دکترها سبب نمی‌شود که افراد به آنان مراجعه نکنند و خودسرانه دارو مصرف کنند. از قدیم می‌گفتند: در طب و مهندسی همه افراد خودشان را مجتهد و صاحب نظر می‌دانند! شما ببینید موقع بیماری یا هنگامی که می‌خواهید ساختمانی بنا کنید همه اظهار نظر می‌کنند. فقه هم این طوری شده که هر کس بدون تسلط و احاطه بر قواعد و موازین و آیات و روایات و تاریخ نزول آنها و رجال حدیث اظهار نظر می‌کند! در صورتی که اگر ما بیاییم به حکم عقل و استحسانات ظنی خودمان خودسرانه به احکام عمل کنیم، این همان چیزی است که ائمه ما علیهم‌السلام با آن قاطعانه مبارزه کردند و فرمودند: حکم خدا را با استحسانات و امور ظنی و با رأی (که مراد از رأی همین چیزهاست) نمی‌شود بیرون آورد، بلکه باید از قرآن و سنت بعد از بررسی، احکام خدا را به دست آورد.



جعفر ابن محمد علیه‌السلام اینگونه است

نقل شده است: روزی مفضل یکی از یاران خاص امام صادق علیه‌السلام در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشغول نماز بود، در همین اثنا دو نفر از مادیون وارد مسجد و مشغول به صحبت شدند، به گونه‌ای که او صحبت‌های آنان را می‌شنید. آنان در ضمن صحبت‌های خود به مبحث نبوت و پیامبر اسلام پرداختند و ادعا کردند که پیامبر فردی نابغه بوده و قصد ایجاد تحول در جامعه خود را داشته است و با اینکه خود مذهب را قبول نداشته، بهترین راه تحول را مذهب دانسته و از این طریق عمل نموده است! مفضل از این سخنان به خشم آمد و با تندی با آنان

برخوردد کرد. آنان به مفضل گفتند: تو از چه کسی تبعیت می‌کنی؟ اگر از جعفر بن محمد پیروی می‌کنی بدان که ما در حضور او این حرفها را می‌گوییم و حتی بر ضدّ خدا استدلال می‌کنیم ولی ایشان نه تنها عصبانی نمی‌شود بلکه به دقت گوش می‌دهد به گونه‌ای که ما گمان می‌کنیم او حرفهای ما را پذیرفته است؛ اما پس از آن با متانت پاسخ حرفهای ما را می‌دهد

رشد و تعالی اسلام در همهٔ زمانها وابسته به این است که همگان - حتی مخالفان - آزادانه اعتقادات خود را مطرح نمایند و بستر مباحث علمی در همهٔ زمینه‌ها و برای همهٔ اشخاص فراهم گردد و فکر و اندیشه تنها با منطق و استدلال پاسخ داده شود. و تجربه به خوبی نشان می‌دهد هرگاه این بستر در جامعه فراهم آمده است درنهایت اسلام نفع برده، و به عکس هرگاه حکومتها و یا افراد به رفتارهای قهرآمیز روآورده‌اند نتیجهٔ منفی به دست آمده است.



بادهای آبستن‌کننده

در قرآن هست که: «و ارسلنا الرّیاح لواقح»^(۱) ما فرستادیم بادهای آبستن‌کننده. «لَقَح» هم به معنی لازم و هم به معنی متعدی می‌آید، اگر به معنی لازم باشد یعنی خودش آبستن است، و اگر معنی متعدی باشد «لقحه» می‌شود یعنی آبستن کرد او را؛ بادهای خود به باران آبستن‌اند؛ زیرا وقتی که بادهای می‌وزند بخارهای متراکمی را که از دریاها بالا آمده با خود به مناطق دیگری می‌برند و باعث بارندگی می‌شوند، و از طرفی آبستن‌کننده هم هستند، زیرا بادهای هستند که موادی را از گیاهها و درختهای نر به گیاهها و درختهای ماده منتقل

۱- سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۲.

می‌کنند؛ و این نکته را در ۱۴۰۰ سال پیش کسی توجه نداشت و این از معجزات قرآن است.



چرچیل و راز ساختن ۴۰ دستگاه توالت

زمانی که چرچیل سفیر انگلستان در ایران بود در حول و حوش حوادث مشروطیت دستور داد در حیاط سفارت ۴۰ دستگاه توالت مرتب بسازند و وقتی اعتراض می‌کردند می‌گفت: یک روزی به درد می‌خورد! تا این‌که در ماجرای مشروطیت مردم و برخی از آقایان در حیاط سفارت تحصن کردند. چرچیل گفت: حالا بروید درب توالتها را باز کنید تا ملت از آن استفاده کنند. در حین سخنرانی چرچیل چند نفر چمن‌ها و گل‌های باغچه‌ها را لگد کرده بودند وقتی باغبان سفارت اعتراض می‌کرد، چرچیل سخنانش را قطع کرد و گفت: مزاحم آقایون نشوید سفارت انگلیس متعلق به خودشان است!



رابطه دین و سیاست

آیت‌الله خمینی در تحریرالوسیله در باب صلات جمعه راجع به خطبه جمعه می‌گویند: اگر کسی بگوید دین از سیاست جداست نه دین را شناخته نه سیاست را. عقیده ما این است که دین اسلام مشحون از سیاست است و حکومت و سیاست جزو بافت اسلام است، اگر به کسی بگویند در سیاست دخالت نکن معنای آن این است که تو دین نداشته باش، و اصولاً دفاع از مظلوم و امر به معروف و

نهی از منکر جزو دین است و نمی‌شود به کسی گفت شما دین نداشته باش، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه همه افراد است و هر کس هم ساکت و بی تفاوت باشد گناه کرده است.



ربا خواری با کلاه شرعی!

۲۶

انسان ته دلش می‌داند و اگر فکر کند می‌فهمد که آیا کاری که می‌کند ظلم است یا نه، آیا مال مردم می‌خورد یا نه، در ظاهر عذر تراشی می‌کند و کلاه شرعی می‌گذارد اما وقتی به خودش مراجعه کند می‌داند که این رباست، مال مردم خوری است، ظلم است، در پیش خدا این گونه عذر ها پذیرفته نیست، حالا به من آخوند بگوید معامله شرعی کردم، من هم هیچ نگویم، اما خدا می‌داند، خودش هم می‌داند که این عذر تراشی است؛ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ۲۳ می‌فرماید: بترسید از خدا، ترسی که آمیخته با عذر تراشی و بهانه‌های بیجا نباشد. یعنی واقعیت داشته باشد، واقعاً از خدا بترسید و چیزی که حرام است نخورید. ربا با کلاه شرعی حلال نمی‌شود. در روایت دارد که یکی از کارهای مردم این است که: «یستحلون الربا بالبیع»^(۱) طلب می‌کنند حلیت ربا را به وسیله بیع؛ از راه فروش می‌خواهد ربا را حلال کند و بخورد. در حدیث دیگر دارد که در آخر الزمان آنقدر ربا رایج می‌شود که کسی هم که نمی‌خورد گردش به او می‌رسد «فمن

لم یأكله اصابه من غباره»^(۱). من به دوستان می‌گفتم: گردش همان وجوهاتی است که به من و شما داده می‌شود، ما نه تاجریم و نه در بانک کار داریم، اما بالاخره از همین تجارتهای آلوده ممکن است وجوهاتی به من و شما بدهند؛ و یا کشاورزی که روی زمین زحمت می‌کشد و کار می‌کند اهل ربا نیست، اما ممکن است پولی که توسط خریدار اجناس او به او می‌رسد پول ربا باشد.



تیمسار، رساله فرستاده!

۲۷

آن وقت که در نجف آباد بودم یک روز دیدم که یک کارتن پر از رساله‌های امام و حاشیه عروه و تحریر الوسیله آوردند درب منزل، گفتند: این را جناب تیمسار مقدم فرستاده که بدهیم خدمت شما و گفتند شما می‌گفتید رساله آقای خمینی در دسترس مردم نیست اینها را بگیرید در اختیار افرادی که علاقه‌مندند بگذارید!، پیدا بود اینها را از یک نفر گرفته‌اند و برداشته‌اند آورده‌اند؛ من یک دفعه به ذهنم خطور کرد که برنامه‌ای در این قضیه است، گفتم: مگر من رساله پنخش کن هستم؟ حالا بگویید اینها را از چه کسی گرفته‌اید؟ گفتند: نه اینها را جناب تیمسار برای شما فرستاده‌اند، گفتم من احتیاجی به اینها ندارم، آنها باز اصرار کردند که اینها را جناب تیمسار فرستاده‌اند، گفتم: من احتیاجی به اینها ندارم، آنها باز اصرار کردند که بد است برگردانیم؛

۱ - مجمع البیان، ج ۲ (مجلد ۱)، ص ۳۹۱، ذیل آیه ۲۷۶ از سوره بقره.

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

آقای پورنمازی هم آنجا بود، گفت: خوب من اینها را بر می‌دارم، گفتم: پس به اسم من نباید برداری، من احتیاجی به اینها ندارم؛ بالاخره آقای پورنمازی آنها را برداشت. اتفاقاً بعد از یک مدتی از شهربانی آمده بودند به خانه مرحوم پورنمازی که آن رساله‌ها را که پیش تو بود چه کردی؟ گفته بود: آنها را ساواک به من داده، گفته بودند: الان ما را فرستاده‌اند که آنها را ببریم!، بعد یک رسید به او داده و رساله‌ها را گرفته و برده بودند.



گفتگوی عیسی علیه السلام با پیرزنی بی دندان!

۲۸

روایتی در شرح نهج البلاغه خوئی آمده است: «روی أن عیسی علیه السلام كوشف بالدنیا فرآها فی صورة عجوزة هتماء، علیها من كل زینة، فقال لها كم تزوجت؟ قال: لا أحصیهم، قال: فكلمهم مات عنك أو طلقوك؟ قال: بل كلفهم قتل، قال عیسی علیه السلام: بؤساً لأزواجك الباقین کیف لا یعتبرون بأزواجك الماضین! کیف أهلكتهم واحداً واحداً و لا یكونون منك علی حذر»^(۱) روایت شده است که دنیا برای حضرت عیسی در قیافه پیرزن بی دندانی ظاهر شد که خودش را به انواع زینتها آرایش کرده بود، حضرت عیسی فرمود: تاکنون چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: نمی‌توانم شماره کنم، حضرت عیسی فرمود: شوهرهای تو مردند یا این که تو را طلاق دادند؟ گفت: همه آنها را کشته‌ام، حضرت عیسی فرمود:

بدبخت شوهرهای آینده تو که از شوهرهای گذشته تو عبرت نمی‌گیرند که چگونه آنها را یکی پس از دیگری هلاک کردی، و از تو بر حذر نیستند. در اینجا شعری هم نقل شده:

«یا طالب الدنیا یغرک وجهها و لتندمنّ اذا رأیت قفاها»^(۱)

ای طالب دنیا فریب می‌دهد تو را روی او، و قطعاً پشیمان خواهی شد وقتی که پشت آن را ببینی.



امام (ره) در رؤیا

۲۹

پس از جریانات... یک شب من مرحوم امام را در خواب دیدم که در یک باغ بودیم، در وسط باغ ایوانی بود و در اطراف کنج این ایوان مرحوم امام به پهلو تکیه داده بودند، قبایشان را پوشیده بودند و یک کلاه سیاه هم که معمولاً به هنگام استراحت به سر داشتند سرشان گذاشته بودند و داشتند منظره باغ را تماشا می‌کردند، چند نفر آن طرفتر قدم می‌زدند تا چشمشان به امام افتاد دویدند رفتند دست ایشان را بوسیدند، ایشان هم به صورت نیم‌خیز با آنها حال و احوال کردند، رفتم خدمت ایشان و یادم نیست دست به دست ایشان دادم یا دست ایشان را بوسیدم، ایشان چشمش که به من افتاد یک آهی کشیده و گفتند: حالا که حال ندارم ولی دلم می‌خواهد یک وقت بیاید اینجا با هم بنشینیم و درباره سوابقمان با هم صحبت بکنیم، من گفتم چشم، هر وقت مایل باشید می‌آیم؛ و از خواب بیدار شدم.



منافقین برگردند و توبه کنند

ضرر منافقین از ضرر کفار به مراتب زیادتر است، دشمنی کافر روشن است، و انسان در مقابلش جبهه می‌گیرد و احتیاط می‌کند، اما منافق در داخل از امکانات ملت سوء استفاده می‌کند؛ و ضربه‌ای که انقلاب و مردم از منافقین می‌خورند سنگین‌تر از ضربه‌ای است که از جنگ صدام می‌خورند. شاید در تاریخ کمتر سابقه داشته باشد که انقلابی با بیست الی سی هزار تروریست مواجه شود، این که انقلاب ما بحمدالله سالم مانده، چون ریشه مردمی دارد و خلاصه انقلاب سی و شش میلیونی است، و مربوط به اشخاص خاصی نیست. اگر این انقلاب از دل مردم سرچشمه نگرفته بود تا حالا شکست خورده بود، و منافقین هم بدانند که نمی‌توانند این انقلاب را شکست بدهند، و ضرر را از هر کجا برگردانند نفع است، به نفع آنهاست که برگردند و به اسلام و این کشور خدمت کنند و بیش از این ضربه نزنند که هم دنیا و هم آخرتشان را از بین می‌برند، عار نداشته باشند؛ انسان وقتی فهمید در راه باطل می‌رود باید بگوید اشتباه کردم و برگردد، برگردد و توبه کنید ملت پذیرای شما هستند.



قانون و بس!

آنچه رابط بین همه قوا و ارگانهای مختلف کشور است و حقوق همه اقشار و ثبات کشور را تضمین می‌کند قانون است و بس. اگر بنا

باشد هر فردی و یا ارگانی بخواهد اراده و فکر خود را در محیط کارش حاکم گرداند جز هرج و مرج و اختلال نظام چیزی عائد کشور نخواهد شد، وقتی که خداوند متعال به خاتم پیمبران با همه مقام و عظمتش دستور می‌دهد: ﴿و ان احکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اهوائهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک﴾^(۱) یعنی: بر اساس قانون خدا بین مردم حکم کن و از خواسته‌های آنان پیروی نکن و مواظب باش ترا از قانون خدا منحرف نکنند پس قهرا من و شما در هر مقام و پستی باشیم حق نداریم خود سرانه و یا بر اساس روابط و توصیه‌های بیجا تصمیم بگیریم و اقدام نمائیم.



تولد اولین فرزند، محمد

پس از گذشت چند سال اولین فرزندم مرحوم شهید محمد متولد شد، و آن هم جریان جالبی دارد: شبی در خواب دیدم صفحه اول بیع مکاسب شیخ را مطالعه می‌کنم، یک دفعه چشم راست من از حدقه خارج شد و روی کتاب افتاد و با این حال چشم من می‌بیند، بسیار تعجب کردم، و بعد معلوم شد همان ایام انعقاد نطفه آن مرحوم بوده است که مخفی نماند تناسب خواب با کلمه قره‌اعین که در آیه شریفه بود. هنگام تولد آن مرحوم خانواده من در نجف‌آباد و من در بروجرد بودم و از آنجا به مشهد رفتم، پس از مراجعت به نجف‌آباد مواجه شدم با تولد آن مرحوم. جده‌ای داشتم بسیار متدینه بود که زمین گیر

۱- سوره مائده، آیه ۴۹.

شده بود و در ایوان کنار اطاق من بود، به من گفت قدر این فرزند را بدان زیرا من در شب تولد او خواب دیدم که دور اطاق تو که بچه در آن متولد می‌شد چهارده معصوم پاک (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) حاضرند و دست به دعا برداشته‌اند و برای بچه و خانواده تو دعا می‌کنند؛ این بود اجمال داستان و چون نقل آن ملازم با تعریف از خود است می‌خواستم نقل نکنم ولی برای آیه‌های دلگرم‌کننده قرآن آن را نقل کردم. خداوند درجات همه شهدا و مرحوم شهید محمد را عالی فرماید.



دنیا غربال است

اصلاً فلسفه زندگی و این که خداوند ما را به این دنیا آورده همین است که معلوم شود کدام یک از ما آدم حسابی هستیم و استقامت داریم، معلوم شود کدام یک از ما در این دریای متلاطم جهان به دنبال امواج می‌رود و از خود اراده‌ای ندارد و مثل خس و خاشاک گرفتار امواج می‌شود و به هر طرف که رفتند او هم می‌رود، و کدام یک از ما چون درختی کهن پایداریم و گرفتار امواج نمی‌شویم. دنیا دار امتحان و آزمایش است، خداوند در سوره عنکبوت می‌فرماید: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^(۱) آیا مردم گمان کرده‌اند که به صرف این که گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و امتحان و آزمایش نمی‌شوند؟ روایتی از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید: «لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يَمْحُصُوا وَيَمِيزُوا وَيَغْرِبُوا، وَيَسْتَخْرِجُ فِي الْغُرْبَالِ خَلْقَ كَثِيرٍ»^(۲)

۱- سوره عنکبوت، آیه ۲.

۲- منهاج البراعة، ج ۳، ص ۲۲۱؛ و اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، روایت ۲.

چاره‌ای نیست که مردم باید آزمایش شوند، و خوب و بد از هم تمیز داده شوند و غربال گردند، و در این غربال افراد بسیاری خارج می‌شوند.



چه کسانی شاهد اجرای حدود باشند؟

صاحب وسائل در مقدمات حدود باب ۲۲ می‌فرماید: «باب کراهة اجتماع الناس للنظر الى المحدود» و در ذیل این عنوان حدیثی را نقل می‌کند بدین مضمون: در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بودند مردی را برای اجرای حدّ بر او آوردند، وقتی حاضر شدند جماعتی از مردم آمدند، حضرت به قنبر فرمودند: ببین این جماعت کیستند؟ گفت: بر مردی حدّ جاری می‌شود؛ حضرت نگاهی به آنان کرده و فرمودند: «لا مرحباً بوجه لاتری الآفی کل سوء، هؤلاء فضول الرجال، امطهم عنی یا قنبر.» گشایش مباد برای کسانی که جز در بدیها دیده نمی‌شوند، اینان مردان فضول می‌باشند، قنبر آنها را از من دور کن. معلوم می‌شود حضور اقشار مختلف مردم مطلوب نبوده بلکه کراهت دارد. آنچه مطلوب است حضور برخی از مردم مؤمن است تا داستان را به‌طور صحیح نقل کنند و به گوش مردم برسانند.



مواجهه با آقای آذری قمی

یک روزدر زندان آقای آذری را برای مواجهه آوردند، هفت‌هشت نفر از بازجوها نشسته بودند، دکتر جوان بود، ظاهراً سرهنگ افضلی

بود، از غندی بود، گفتند: آقای منتظری شما حق نداری به عقب نگاه کنی، بعد به آقای آذری گفتند جریان را تعریف کن، گفت: بله یک جلسه‌ای بوده افرادش یازده نفر به این اسامی بودند و ایشان هم جزو این جلسه بود و اساسنامه هم برای این جلسه بود و... بعد به من گفتند: شما ایشان را می‌شناسی، من هم فوری برگشتم به پشت سرم نگاه کردم، با عتاب و تندی گفتند: چرا نگاه کردی؟ گفتم: آخه تا من کسی را نبینم نمی‌شناسم، گفتند: مگر از صدایش نشناختی؟ گفتم: اتفاقاً حدس زدم فرد دیگری باشد!، بالاخره گفتم: بله ایشان آقای آذری هستند، ایشان از فضلالی حوزه علمیه قم هستند و حافظ قرآنند، گفت: فرمایشات ایشان را قبول داری؟ گفتم: یک قسمت از آن را بله یک قسمت رانه، گفت: یعنی ایشان دروغ می‌گویند؟ گفتم: البته ایشان معصوم نیست، آدم خوبی است ولی معصوم نیست، ما جلسه داشتیم ولی برای اصلاح حوزه و کتابهای حوزه بوده است، اما این اساسنامه که ایشان می‌گویند من اصلاً خبر ندارم، گفتند: چطور در جلسه بوده‌ای و خبر نداری؟ گفتم: بالاخره خبر ندارم؛ آقای آذری وقتی دید من اصل جلسه را قبول کردم و اساسنامه را قبول نکردم گفت: بله همه اساسنامه در جلسه خوانده نشد، یکی دو ماده‌اش یکی دو ساعت خوانده شد و رفقا گاهی در جلسه نبودند گاهی دیر می‌آمدند، ممکن است آن وقت که این را می‌خواندیم ایشان غایب بوده یا هنوز نیامده بود، اساسنامه در جلسه خوانده شده اما در وقتی که خوانده شد ایشان هم بوده یا نه، من این را نمی‌توانم بگویم! در اینجا از غندی

فریاد کشید سر آقای آذری که من در بازجویی از تو اقرار گرفته بودم.



جابر بن عبدالله نقل می‌کند: «جنازه یک یهودی را از کنار ما عبور می‌دادند، ما جلوس کردیم اما پیامبر ﷺ به احترام جنازه قیام کردند. به پیامبر ﷺ عرض کردیم آن جنازه از آن یک یهودی بود؛ حضرت فرمودند: هنگامی که جنازه‌ای را مشاهده کردید قیام نمایید.»^(۱)

همچنین نقل شده است که جمعی از اصحاب در منطقه‌ای وقتی جنازه‌ای عبور داده شد به احترام آن قیام کردند، در مقابل به آنها گفته شد: جنازه از آن اهل ذمه است. اصحاب در جواب گفتند: چنین ماجرای برای ما هم پیش آمد و پیامبر در مقابل جنازه قیام کردند و وقتی با اعتراض روبرو شدند فرمودند: «آیا او یک انسان نیست؟!»^(۲)

و حضرت امیرالمؤمنین در نامه معروف خود به مالک اشتر در مورد حقوق مردم و برخورد با آنان فرموده‌اند: «... فأنهم صنفان: إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق...»^(۳)؛ «همانا مردم دو صنف می‌باشند: یا برادران دینی و یا هموعان تو می‌باشند.»

آن حضرت اخوت در دین یعنی عقیده را در عرض و مساوی با انسانیت و ممنوع بودن دانسته و هیچ ترجیحی از نظر حقوق برای صرف عقیده قائل نشده‌اند.

۱ - صحیح بخاری، کتاب ۲۳، فی الجنائز، باب ۵۰، من قام لجنازة يهودی، ج ۲، ص ۸۷.
 ۲ - همان مأخذ.
 ۳ - نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۵۳.



اهمیت حفظ آبرو و اسرار مردم

یکی از اموری که دین مقدّس اسلام بسیار به آن اهمیت داده است آبروی مردم است. هویت و شخصیت انسان به آبروی اجتماعی اوست. هر فردی با آبرو و حیثیت اجتماعی خود می‌تواند منشأ برکات و خدماتی در جامعه باشد، و خرد کردن شخصیت اجتماعی هر فرد در ردیف اعدام فیزیکی او می‌باشد. و بالاخره تفتیش عقاید مردم و تجسس و سوءظن و تفحص در زندگی خصوصی و کشف اسرار و افشاگری نسبت به آنان برخلاف عقل و شرع و قانون است. در سوره حجرات می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ أَثْمٌ، وَ لَا تَجَسَّسُوا، وَ لَا يَغْتَب بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید، برخی گمانها گناه است، جستجو نکنید و غیبت یکدیگر ننمایید و در حدیثی که شیخ انصاری رحمته الله علیه در کتاب مکاسب در مسأله غیبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده می‌خوانیم: «ان الدرهم يصيبه الرجل من الربا اعظم من ستة و ثلاثين زنية، و ان اربي الربا عرض الرجل المسلم» یک درهم از ربا به مردی برسد نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است، و رباترین رباها آبروی مرد مسلمان است.



به رسمیت شناختن اسرائیل توسط شاه و مخالفت طلاب

یکی از مسائلی که در زمان شاه اتفاق افتاد قضیه فلسطین بود، اسرائیلی‌ها در آنجا مسلمانان را شکست دادند و از کشورشان بیرون

راندند، آن وقت صحبت شد که ایران هم می‌خواهد اسرائیل را به رسمیت بشناسد؛ در آن زمان مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری از کسانی بود که با آیت‌الله کاشانی علیه به رسمیت شناختن اسرائیل همراه بود و آقای حاج آقا رضا صدر هم در همین جهت فعالیت می‌کرد، حاج آقا رضا صدر به آقای سید جواد حسنی که اهل نجف‌آباد بود و طلبه خوب و متدینی هم بود (رحمة الله علیه) گفته بود که بیاید علیه به رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند. ایشان آمده بود در مدرسه فیضیه روی حجرالانقلاب ایستاده و برای جمعیت زیادی از طلبه‌ها سخنرانی کرده بود و گفته بود الان یهودیها دارند مسلمانان را می‌کشند و ما ساکت نشستیم، از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند، در مدرسه فیضیه دفتر گذاشتند و طلبه‌ها یکی یکی برای حرکت به فلسطین می‌آمدند اسم می‌نوشتند، حالا با چه اسلحه‌ای! با چه امکاناتی! طلبه‌ای که پانزده قران شهریه دارد! بالاخره تندتند اسم می‌نوشتند، آن وقت یک جمعیتی را راه انداخته بودند رفته بودند جلوی در خانه آقای بروجردی که مثلاً ما می‌خواهیم برویم فلسطین، آقای بروجردی هم فرموده بودند ان شاء الله اقدام می‌کنیم و... بالاخره همین سبب شده بود که دولت هم به دست و پا افتاده بود، و آجودان شهربانی کل کشور تیمسار ابوالقاسم ایزدی - برادر آیت‌الله ایزدی - را فرستاده بودند پیش آقای بروجردی، البته دروغ گفته بودند ولی در ذهن آقای بروجردی القا کرده بودند که ما به رسمیت نشناخته‌ایم،

بلاخره آقای بروجردی متقاعد شدند که جلوی حرکت و سروصدای طلاب را بگیرند.



قضاوت بدون تحقیق!

یکی از علمای تهران آمده بود منزل ما می‌گفت: این شیخ صالحی ملعون در کتابش از امام حسین علیه السلام تبری کرده! گفتم: شما کتابش را خوانده‌ای؟ گفت: نه، موثقین گفته‌اند، گفتم: نه، این درست نیست شما خودتان این کتاب را بخوانید بعد قضاوت کنید. باز داستانی را آقای حاج محمدرضا رجایی نقل می‌کرد می‌گفت: چند نفر از همکاران قالی فروش که اصفهانی بودند از آقای صالحی بدگویی می‌کردند و می‌گفتند مخالف امام حسین علیه السلام است، روزی از اصفهان آمده بودند نجف‌آباد، روز هشتم محرم بود و آقای صالحی در مسجد بازار نجف‌آباد منبر می‌رفت، آنان گفتند برویم روضه، به اتفاق آنها رفتیم روضه ولی به آنها نگفتم چه کسی منبر می‌رود، آقای صالحی منبر رفت و اتفاقاً روضه خوبی خواند و خیلی مردم گریه کردند خودش هم معمولاً روی منبرگریه می‌کرد- آنها خیلی از این منبر خوششان آمد گفتند: عجب روضه خوبی خواند! این کی بود منبر رفت؟ گفتم: این همان کسی است که شما لعنتش می‌کنید!



حدود الهی خشونت نیست

در حدیثی وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام به غلام خود قنبر دستور دادند بر مردی حدی را جاری نماید و قنبر سه تازیانه بیشتر زد،

حضرت به عنوان قصاص سه تازیانه به قنبر زدند^(۱) و بلاخره قصاص که حق الناس است و همچنین حدود الهی که در مواردی معین اجرا می‌گردند خشونت نیست بلکه عدالت و ایجاد امنیت عمومی و حفظ مصالح اجتماعی است، و مجازات عادلانه غیر از خشونت است.



راز انقراض ساسانیان

نقل شده است که از حکیمی پرسیدند چرا دولت ساسانیان با آن همه قدرت به انقراض گرائید؟ در پاسخ گفت زیرا افراد کوچک را به کارهای بزرگ گماشتند در نتیجه از عهده آن بر نیامدند، و افراد بزرگ را به کارهای کوچک گماردند در نتیجه بد آنها اعتنا نکردند، پس وحدت آنها به اختلاف و نظام آنان به از هم گسیختگی گرائید.^(۲)



بودجه خبرگان اول

سابقاً در سیاست ایران هنگامی که می‌خواستند قانون اساسی را عوض کنند مجلس موسسان تشکیل می‌دادند، لذا پس از پیروزی انقلاب هم که می‌خواستند یک قانون اساسی تدوین بشود همین مجلس موسسان در مغزها بود، بعد کم‌کم شد مجلس خبرگان قانون اساسی، حالا چه کسی این نام را گذاشت من یادم نیست؛ ظاهراً آقای دکتر حسن حبیبی در همان زمان که در پاریس بودند به دستور

۱- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳، مقدمات حدود.

۲- منهاج البراعة، ج ۱۱، ص ۴۴.

امام یک پیش‌نویس قانون اساسی نوشته بودند و بنا بود این پیش‌نویس را خبرگان منتخب مردم مورد بحث و بررسی قرار دهند. مرا از استان تهران کاندیدا کرده بودند، آقای مهندس صباغیان هم وزیر کشور بود که انتخابات را برنامه‌ریزی می‌کرد، آقایان برنامه‌ریزی کرده بودند که یک‌ماهه این برنامه تمام شود، ده میلیون تومان هم برای آن بودجه تصویب کرده بودند؛ از جمله تصمیمات آنها این بود که جلسات در همین مجلس که الان مجلس شورای اسلامی هست برگزار شود و اعضا برای شام و ناهار بروند به یک هتل، و یک هتل برای این منظور رزرو کرده بودند، روز اول به ما گفتند بفرمایید برویم برای ناهار، من گفتم من که از اینجا تکان نمی‌خورم، عبایم را گذاشتم زمین و گفتم اگر بقیه می‌خواهند بروند بروند من همین جا یک نان و پنیری می‌خورم، بالاخره یک عده دیگر هم ماندند، روز اول ده‌بیست نفر رفتند روزهای بعد همانها هم نرفتند چون در هتل مثل زندانیها محدود بودند، بالاخره در همان جا شام و ناهاری تهیه دیدند، آنها برای یک‌ماه ده میلیون تومان بودجه پیش‌بینی کرده بودند و ما با اینکه سه‌ماه هم طول کشید حدود یک میلیون و هشتصد هزار تومان خرج کرده بودیم، با این کار ما خرج اتوبوس و خرج هتل و مخارج تهیه غذا در هتل و... برداشته شد، برای من یک پتو و بالش از منزلمان آورده بودند شبها همان جا می‌خوابیدم، بقیه هم همین طور بودند، بعضی‌ها هم که در تهران خانه داشتند شبها به منزل خود می‌رفتند.



یک باره عقد مادرش را هم بخوان!!

وقتی بابرخی از آقایان در کوه‌رنگ بودیم یک‌نفر تقاضا کرد یکی از

ما برود و عقد دخترش را بخواند، مرحوم آقای ربانی شیرازی قبول کرد و رفت، وقتی که برگشت گفت: پس از خواندن عقد دختر، پدرش گفت: یک‌باره عقد مادرش را هم بخوان چون تا به حال کسی پیدا نکردیم عقد مادرش را بخواند با وجود چهار بچه! از اینجا معلوم می‌شود در روستاهای دور دست و عشایر چادر نشین چقدر فقر دینی حکم فرما بود و متأسفانه اکنون نیز وضع خوب نیست.



مجتهد باید اعلم به مسایل جامعه باشد

اجتهاد مراتب مختلفی دارد و یکی از چیزهایی که خیلی مهم است این است که مجتهد با وضع جامعه و روند اجتماعی کارهای جامعه آشنا باشد و مسائل و فتاوی‌ای که می‌خواهد اظهار کند با این دید باشد، گاهی می‌شود مجتهد در اثر عدم آشنایی به اوضاع سیاسی، اقتصادی دنیا و نقشه‌های کفار برای اسلام و مسلمانان و روند امور جاری در سیاستهای دنیا، فتاوی‌ای می‌دهد که اصلاً قابل پیاده‌شدن در جامعه نمی‌باشد. در چند سال پیش با یکی از بزرگان علما با هم به تهران می‌رفتیم و صحبت‌هایی از اسلام و حکومت آن شد، به ایشان گفتم آقا مگر شما نمی‌گویید اسلام دینی است جهانی که حتی باید آمریکا را هم مثلاً اداره کند، آن هم تا روز قیامت، اینطور که شما می‌گویید و برداشتی که شما از اسلام و احکام آن دارید چنین دینی حتی مدرسه فیضیه را هم نمی‌تواند اداره کند. ما اسلامی را می‌خواهیم که دنیا را بتواند اداره کند و قابل پیاده‌شدن در همه جا و همیشه باشد، و به نظر من این دید نسبت به اسلام که چگونه باید باشد اثر دارد در کیفیت

اجتهاد و فتوا دادن، و مجتهد باید اعلم باشد در تمام مسائل مورد نیاز جامعه از قبیل مسائل سیاسی، اقتصادی و غیره و بدانند سیاست جنگی، اقتصادی، نظامی اسلام در هر زمانی چگونه باید باشد.



رفتار خوش با مردم

۴۵

من از همین جا به برادرانی که در دفتر ما هستند توصیه می‌کنم با زبان خوش با مردم برخورد کنند و اگر کاری مربوط به آنها نیست طرف را با زبان خوش رد کنند که «صاحب الحاجة لایری الا حاجته» صاحب حاجت نمی‌بیند مگر حاجت خودش را؛ خیال می‌کند بزرگترین کار در دنیا مشکل و حاجت اوست. خدا به من و به همه برادران و خواهران توفیق بدهد که بتوانیم به خلق خدا، به بندگان خدا و به مردم مستضعف کمک کنیم.



بدن مثالی

۴۶

من بارها این مثال را زده‌ام که: اگر شما قدرت جمع‌آوری همه اجزائی را که تاکنون از بدنتان جدا شده داشته باشید و جمع‌آوری کنید، ممکن است چند بدن مانند این بدن فعلی شما به وجود آید. حال اگر از شما پرسیم کدام یک از این بدنها مال شماست، جواب می‌دهید: اینها در زمانهای گذشته بدن من بوده و بدن فعلی من همین است که به وسیله روح اداره می‌شود. پس سخن ما نیز این است که این بدن فعلی هم پس از خارج شدن روح همین حکم را دارد و همان

گونه که روح شما به مرور زمان با بدنهای گذشته وداع کرده با این بدن هم وداع کرده است، این بدن فعلی هم مانند همان بدنها در زمانهای گذشته جایگاه روح شما بوده، ولی پس از مرگ روح به بدن دیگری که قابل رؤیت با این چشم نیست تعلق گرفته و حساب و سؤال عالم قبر و برزخ هم با همان است نه با این بدن، و روی همین حساب مقصود از نشاندن در قبر هم به همین معناست که آن بدن را در روضه‌ای از ریاض جنت می‌نشانند و از همان هم سؤالات حیرت‌انگیز می‌کنند.



شش ماه در سلول انفرادی

۴۷

در زندان آخر حدود شش ماه مرا در سلول محبوس کردند، تا سه ماه که هیچ چیز به من نمی‌دادند، بیشتر فکر می‌کردم، گاهی هم نماز مستحب می‌خواندم؛ بعد از سه ماه هم یک ورق روزنامه می‌دادند آن هم نه همه روزنامه بلکه بسا صفحه آگهی‌ها، و من حوصله‌ام که سر می‌رفت می‌نشستم شماره تلفنها را با هم مقایسه می‌کردم؛ تا این که ماه رمضان شد آمدند بازدید، سرهنگ افشار رئیس زندان بود با یک سرهنگ دیگر آمدند، من گفتم ما مسلمانیم حداقل یک قرآن به ما بدهید. بالاخره یک قرآن به من دادند مثل اینکه همه دنیا را به من داده باشند، من دیگر با این قرآن مانوس بودم و قرآن مطالعه می‌کردم، یک دور به طور کامل قرآن را مطالعه کردم، گاهی آیات را با هم مقایسه می‌کردم، سوره نور را حفظ کردم، در آنجا به من ملاقات نمی‌دادند و از خانواده هم چیزی قبول نمی‌کردند، تا این که بعد از سه ماه یک مقدار

پول از آنها قبول کرده بودند، این شش ماه نسبتاً سخت گذشت.



خدایا قوم مرا هدایت کن اینها نمی‌دانند!

قافلهٔ انسانها برای سیر الی الله خلق شده‌اند، هدف سیر الی الله است: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^(۱) ما از خدا شروع شده‌ایم و به خدا رجوع می‌کنیم. حال اگر کسی در این قافلهٔ بشری که باید به سوی خدا سیر کند خسته شود و یا پایش بشکند، پیامبر بالای سرش می‌ایستد تا او را راه برد و به قافله برساند. اینها همه تشبیه است برای بیان این مطلب که پیامبر اکرم با تمام وجود برای هدایت مردم می‌کوشید، و حتی کسانی را که از روی نادانی و جهالت هدایت نشده بودند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باز آنها را هدایت می‌کرد تا به سر منزل مقصود برسند. در تاریخ نقل کرده‌اند وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را نصیحت می‌کرد و آنها سنگ زدند و پیشانی حضرت را شکستند و خون جاری شد فرمودند: «اللَّهُمَّ اهد قومي فانهم لا يعلمون»^(۲) خدایا قوم مرا هدایت کن، اینها نمی‌دانند و جاهل‌اند. پیغمبر رحمة للعالمین است، مظهر رحمت حق است؛ او می‌خواهد همه را هدایت کند حتی معاندین را می‌خواهد از منجلاب و گردابها نجات دهد، مگر آدمی که هلاک شده و خیر در او نیست، یعنی دیگر قابل هدایت نیست، که خدا می‌فرماید: ﴿ذَرِهِمْ يَا كَلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيَلْهَمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^(۳) آنها را رها کن بخورند و لذت ببرند و آنها را آرزوها سرگرم کند که

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲- بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۲۱ و ۱۱۷.

۳- سوره حجر، آیه ۳.

به زودی عاقبت کار خویش را خواهند دانست.



انگلیسیهای مکار!

عده‌ای از سیاستمدارها همیشه ظاهر امر را رعایت می‌کنند، ولی از پشت سر ضربهٔ خود را می‌زنند. می‌گفتند: انگلیسیها وقتی می‌شنیدند افرادی به آنها فحش می‌دهند، می‌خندیدند و حتی گاهی اوقات پول هم می‌دادند که بعضی روزنامه‌ها به آنها فحش بدهند، می‌گفتند خوب، چند تا فحش اینها می‌دهند و دیگر کاری به ما ندارند، ما نفت را می‌خواهیم ببریم، بگذار دلشان خوش باشد و چهار تا فحش هم به ما بدهند؛ سیاستمدارها این گونه هستند.

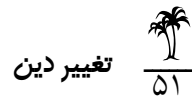


دیگر منظومه نگوا!

درس منظومه اینجانب خیلی شلوغ می‌شد، یکی از شبستانهای مسجد امام پر می‌شد در حدود چهارصد نفر بودند آن وقت چهارصد نفر خیلی بود، من نشسته روی زمین درس می‌گفتم و مجبور بودم خیلی بلند صحبت کنم که صدا به همه برسد منبر و بلندگو نبود، برای من در آن موقع منظومه گفتن خیلی روان شده بود، یعنی وقتی که می‌خواستم بروم درس به دو دقیقه از بالا تا پایین صفحه را یک نگاه می‌کردم و می‌رفتم، همه مطلب را از خارج می‌گفتم حافظه من آن زمان خیلی قوی بود، من بر اساس شیوه مرحوم امام درس می‌گفتم، عبارت خوانی هفت هشت دقیقه بیشتر طول نمی‌کشید، مرحوم علامه

طباطبایی هم در آن زمان اسفار می‌گفت و می‌گفتند شاید حدود دویست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد، بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می‌رفتند، در آن موقع درسهای فلسفه معروف حوزه همین درس منظومه من بود و اسفار ایشان، البته دیگران هم می‌گفتند اما خیلی کم؛ یک روز مرحوم حاج آقا محمد مقدس اصفهانی به من رسید و گفت آشیخ حسینعلی! گفتم بله، گفت آیت‌الله بروجردی به من گفتند به شما بگویم دیگر منظومه درس نگو! گفتم چطور؟! گفت هیچ؛ گفتند شما دیگر منظومه درس نگویند، تعطیل کنید. این گذشت عصر که شد مشهدی حسن گلکار که در خانه مرحوم آیت‌الله بروجردی بود آمد درب خانه من و گفت آقای حاج محمدحسین احسن گفتند شما بیایید منزل آیت‌الله بروجردی، من رفتم منزل آقای بروجردی و در این فکر بودم که چگونه به شاگردهایم بگویم آیت‌الله بروجردی گفته درس را تعطیل کنید، در این مساله مانده بودم، بالاخره رفتم دیدم حاج محمدحسین می‌گوید آقای بروجردی دستور دادند که به فلانی یعنی آشیخ حسینعلی بگو دیگر درس منظومه نگوید و شاگردهای آقای طباطبایی را اسمهایشان را بنویسد تا شهریه آنان را قطع کنیم، من یک دفعه جا خوردم! گفتم این چه حرفی است اصلاً این کار مشکلی است، شاگردهای آقای طباطبایی را من چه می‌دانم چه کسانی هستند مگر اینکه من بروم آنجا وقتی ایشان درس می‌گویند دم در بایستم و یکی یکی اسم طلبه‌ها را بپرسم و بنویسم این خیلی چیز بدی است، بعد گفتم یک کاری بکن برویم خدمت آقای بروجردی ببینیم ایشان چه می‌گویند و منظورشان چیست؟ راه را باز کرد و رفتیم

خدمت آقای بروجردی، گفتم: آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساندند، این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی‌شناسم و ثانیاً این خیلی بد است، یادم هست آن وقت به مرحوم آیت‌الله بروجردی گفتم آقا از درسهای حوزه آن قسمت که در دانشگاهها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما هم بد است، فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده، این چیز خوبی نیست، بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: من هم می‌دانم، من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند!



تغییر دین

۵۱

هر انسانی حق دارد عقیده خود را - صحیح یا غلط - بیان کند؛ ولی حق ندارد ضمن بیان اندیشه خود به اندیشه و عقیده دیگران و مقدسات آنان توهین نماید و یا مورد تحریف و افترا قرار دهد. اما صرف بازگشت یا تغییر دین و اندیشه اگر از روی عناد با حق و مستلزم عناوین جزایی و کیفری نباشد، خود مستقلاً نمی‌تواند مجازات کیفری دنیوی در پی داشته باشد.

بنابراین مجرد اندیشه و اعتقاد، یا تغییر آن، و یا ابراز آن، و یا اطلاع از اندیشه و تفکری دیگر، حق هر انسانی است؛ و با هیچ یک از عناوین کیفری نظیر: ارتداد، افساد، توهین، افترا و مانند آن مربوط نیست.



شیطان: عوض سجده نکردن، عبادتت میکنم!

اشتباه شیطان این بود که بین خاک و آتش مقایسه کرد، و حال آن که محصول خاک نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و محصول آتش شیطان معاند و متکبر و حسود است؛ که در اثر این اشتباه، روحیه تواضع در مقابل حق را برای همیشه از دست داد. در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است که شیطان پس از مأمور شدن به سجده برای آدم گفت: خدایا مرا از سجده به آدم معاف کن و در عوض تو را جوری عبادت می‌کنم که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسلی تو را آن جور عبادت نکرده باشد! در جواب آمد که ای شیطان من نیازی به عبادت تو ندارم، من می‌خواهم به شکلی عبادت شوم که خودم می‌خواهم نه آن طور که تو می‌خواهی.^(۱) در حقیقت آنچه روح عبادت است انقیاد کامل و تسلیم مطلق در برابر خداوند است، این روحیه موجب کمال و رشد معنوی انسان است؛ و آنچه موجب سقوط و هلاکت ابدی می‌شود، پیدا شدن روحیه طغیان و تکبر در برابر حق تعالی است.



به کوچکترها تحمیل نکنید

وقتی که برای ادامه تحصیل به اصفهان رفتم دوازده سال بیشتر نداشتم، مدتی یک هم مباحثه داشتم که از من خیلی بزرگتر بود و آدم خیلی متدینی بود، هم حجره بودیم، پدرم به اعتبار اینکه من بچه بودم

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

من را به ایشان سپرده بود که مثلاً از من مواظبت کند، ایشان بعد از مباحثه می‌رفت به سراغ نماز جماعت و عبادتش و کارها را می‌گذاشت بر عهده من، من باید غذا بپزم، جارو کنم، کارهای دیگر حجره را انجام بدهم، این‌گونه کارها را به من تحمیل می‌کرد، اینها را می‌گویم که بچه‌طلبه‌ها مواظب حقوق هم حجره‌ایهای خود باشند، ایشان گاهی با من دعوا هم می‌کرد شاید سیلی هم به من می‌زد تا جایی که من خیلی دلگیر شده از اصل طلبگی هم سیر می‌شدم، بعد تصادفاً یک جوری شد که ایشان را بردند سربازی، من دیگر از این جهت راحت شدم؛ منظور اینکه من گرفتاری این جوری هم داشتم، مربی باید همیشه روحیات و افکار طرف را ملاحظه کند و به خاطر اینکه کوچکتر است کارها را به او تحمیل نکند.



عزرائیل هنگام قبض روح

در حدیثی آمده که حضرت ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام به عزرائیل گفت: دوست دارم تو را آن گونه که هنگام قبض روح مؤمن می‌آیی ببینم، عزرائیل گفت: رویت را بگردان، وقتی حضرت ابراهیم او را دید مانند یک جوان زیبای نورانی بود، حضرت ابراهیم گفت: اگر مؤمن جز روی تو را نبیند برای راحتی و آسایش او کافی است؛ سپس گفت: می‌خواهم تو را با صفتی که برای قبض روح کافر می‌آیی ببینم، عزرائیل گفت: دوباره رویت را بگردان، و پس از آن وقتی به او نگاه کرد او را با یک قیافه سیاه ترسناک همچون شب تاریک در حالی که آتش و دود از دهان و بینی او بیرون می‌آمد مشاهده کرد؛ حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از وحشت افتاد و غش کرد؛ وقتی به هوش آمد گفت: اگر کافر را هول و

وحشتی نباشد جز آنچه از دیدار تو پیدا می‌شود برای او کافی بود^(۱).



در اسلام اصولاً سه نوع زندان وجود دارد:

۱- زندان به عنوان حدّ، مانند زندانی نمودن امر به قتل، دزد در مرتبه سوم دزدی پس از اجرای حدّ در دومرتبه قبل، زن مرتد با شرایطی که برای آن گفته شده است.

۲- زندان به عنوان تعزیر نسبت به جرائم خاصی که حاکم شرع واجد شرایط می‌تواند مجرم را با شلاق یا زندان تعزیر نماید؛ که در این‌گونه موارد همان‌گونه که تعداد شلاق باید کمتر از حدّ باشد مقدار زندان نیز باید متناسب با همان تعزیر شلاق باشد که کمتر از حدّ است.

۳- زندان اکتشافی است، یعنی زندانی نمودن متهم قبل از اثبات جرم برای تحقیق و کشف جرم. آنچه از روایات و فتاوی فقها استفاده می‌شود قدر متیقن از این نوع زندان اتهام مربوط به قتل می‌باشد، آن هم حداکثر کمتر از هفت روز؛ در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که فرد متهم به قتل عمد را شش روز زندانی می‌نمود، اگر در طول این مدت اولیای مقتول دلیل و بیّنه‌ای برای اثبات قتل اقامه می‌نمودند مطابق موازین عمل می‌شد [وگرنه او را آزاد می‌نمود].»^(۲) و می‌توان حکم اتهام تجاوز به حقوق مهمه دیگر را نیز از آن استنباط نمود، در صورتی که شبهه فرار

متهم وجود داشته باشد و اما در اتهامات سیاسی شیوه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود که مخالفان سیاسی و منتقدان خود را تحمل می‌نمود و تا زمانی که دست به سلاح نمی‌بردند و در عمل با آن حضرت دشمنی و خصومت نمی‌کردند برخوردی با آنان نداشت.



وقتی که در وشنوه در حضور مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بودم و در نوشتن کتاب رجال به ایشان کمک می‌کردم جمعی از کروگان جاسب خدمت ایشان رسیدند و از تبلیغات و فعالیت‌های بهاییها در آنجا شکایت کردند، و بالاخره آقایان حاضرین گفتند آقای منتظری برای این امر متعین می‌باشد چون در رشته بهائیت مطالعاتی دارد، و من به معیت خانواده، با آن جمع به وسیله الاغ به طرف کروگان رفتیم و مدتی در آنجا بودم و رسماً بهاییها را دعوت کردم که در مجلس شرکت کنند و با زبان لین و استدلالی از روی کتابهای خود آنان با آنان صحبت می‌کردم، و بیشتر صحبت‌های من در آنجا و همچنین قبلاً در چادگان و اسکندری فریدن در مبارزه با بهائیت بود، چون بهاییها زیاد نفوذ پیدا کرده و تبلیغ می‌کردند، در چادگان خان بزرگ و ملاک آنجا بهایی شده بود و از مبلغین آنان پذیرایی می‌کرد، من هم در این رشته مطالعات زیادی داشتم؛ و روی این اصل نیز وقتی که آقای حاج عزیزالله روحانی نجف‌آبادی که از دوستان و مرد متدین و متعهدی می‌باشد بهائیت - دین پدری خود را - ترک کرده بود و محفل تهران

۱- منهاج البراعه، ج ۶، ص ۴۷. ۲- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۲۱.

اصرار داشتند او را برگردانند، از من دعوت شد شبی به تهران رفتم و در محفل آنان با سه نفر از مبلغین آنان که خیلی هم پرحافظه و زبردست بودند مواجه شدم و بحث کردم و در همان هنگام نتیجه بحث آن شب را به صورت کتابچه‌ای به نام مناظره مسلمان و بهایی چاپ و منتشر کردم.



اداره مستقل حوزه‌ها

۵۷

یکی از دوستان نقل میکرد: من رفتم واتیکان، مرکز پاپ. سالنی را دیدم خیلی بزرگ و پرونده‌های زیادی شاید یک میلیون. گفتم اینها چیست؟ گفتند: هر چه روحانی، کشیش، کاردینال و اسقف در جهان مسیحیت هست اینجا پرونده دارند، مشخصات و خصوصیات در پرونده‌ها ثبت است. سؤال کردم در فریدن اصفهان اگر کشیشی باشد اسمش هست؟ گفتند: در آنجا دو نفر هستند. سن آنها، مقدار معلومات، حقوق، نحوه بیان و فعالیت برای مسیحیان آنجا همگی ثبت شده است. ماباید درس بگیریم. البته لازم است در درجه اول یک اداره مستقل باشد. آنجایک اداره مستقل بود که اگر پاپ از دنیارفت و یک پاپ دیگر آمد، بیاید بالای همان تشکیلات. باید اداره مستقلی برای روحانیت باشد که هر مرجعی آمد آترایر نظر بگیرد.



اسبهای میدان ریاضت

۵۸

اسب‌هایی را که برای مسابقه استفاده می‌شود در میدان

مخصوصی ریاضت می‌دهند و لاغر می‌کنند، حال اگر اعتراض کنند که چرا ما را اذیت می‌کنید، می‌گویند که این اذیت برای این است که ساخته شوید و مفید واقع شوید. اگر ما می‌خواهیم در میدان مسابقه آخرت سبقت داشته باشیم، و با اولیاء و بزرگان محشور شویم، باید همین زجر و شکنجه و نقص اموال و گرفتاریها را در دنیا داشته باشیم، در حدیث می‌فرماید: «البلاء للولاء» بلا و گرفتاری مال دوستان است؛ هر که را خدا بیشتر دوست دارد بیشتر مبتلا می‌کند. انسان اگر روزی وضعش خوب بود نباید مغرور شود، و اگر روزگار بر او سخت گرفت نباید ناسپاسی کند، باید همیشه اعتمادش به خدا باشد، و راضی به رضای او باشد و بگوید خدایا من راضی هستم به آنچه که برای من می‌پسندی.



حق کسب و کار و انتخاب مسکن

۵۹

داشتن شغل مناسب و مشروع حق هر انسان است، و همه در انتخاب شغل خود آزادند؛ دولت و مسئولان جامعه نیز موظف‌اند زمینه اشتغال کسانی را که قادر به کار هستند فراهم نمایند. هر انسانی بر حسب فطرت و شرع مقدس حق انتخاب مکان برای سکونت یا اشتغال و یا اقامت در داخل یا خارج کشورش را دارد؛ همچنین حق دارد بدون فریب و احتکار و زیان رساندن به خود یا دیگران مشغول کسب مشروع شود؛ و نیز می‌تواند از حقوق مالکیت به گونه‌ای که به خود یا دیگران و یا جامعه ضرر نرساند برخوردار باشد. و مالکیت شرعی را نمی‌توان از افراد سلب کرد؛ مگر به حکم

محکمه صالح و بنا بر ضرورت حفظ منافع عمومی و در مقابل پرداخت غرامت فوری و عادلانه. به سند معتبر از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمودند: «احترام مال مؤمن همچون احترام خون اوست.»^(۱)

هر کارگری در هر رشته - چه در خدمت دولت باشد یا مؤسسات و یا اشخاص - حق دارد از امنیت و سلامت و دیگر تأمین‌های اجتماعی برخوردار باشد؛ و نباید او را به کاری که توانش را ندارد واداشت یا به کاری اکراه نمود و یا به او زیان رساند.

هر کارگری - زن باشد یا مرد - حق دارد در مقابل کاری که انجام می‌دهد دستمزد عادلانه دریافت نماید؛ و نیز حق دارد از مرخصی‌ها، پاداش‌ها و ترفیعات قانونی استفاده کند. ولی در عین حال موظف است در کار خود دقت نماید و کاری را که به او محول شده به بهترین شکل انجام دهد، و حق مالک و کارفرما را مطابق با موازین شرعی و قانونی محترم شمارد.



حذف نیروهای ارزشی، پس از پیامبر

حضرت زهراء علیها السلام در باره حوادث پس از رحلت پیامبر در خطبه معروفشان فرموده‌اند: «اِسْتَبْدَلُوا وَ اللّٰهُ»: به خدا قسم اینان بدل گرفته‌اند، «الذَّنَابِي»: بالهایی را که در قسمت دُم قرار گرفته، «بِالْقَوَادِم»: به جای بالهای جلو؛ «ذنابی» به معنای دُم می‌باشد، منتهی در

۱ - «... و حرمة ماله كحرمة دمه»؛ کافی، کتاب الایمان و الكفر، باب السباب، ج ۲، ص ۳۶۵، حدیث ۲.

حیوانات دیگر «ذنب» می‌گویند، مثلاً به دُم گوسفند می‌گویند: ذنب؛ اما در پرندگان معمولاً به جای «ذنب» می‌گویند: «ذنابی». یعنی بالهای جلو را داده‌اند و بالهای عقب را که محل کثافت و فضله است گرفته‌اند؛ به افراد پست و بی‌شخصیت هم که معمولاً پیرو دیگران هستند و از خود اراده ندارند، «ذنابی» گفته می‌شود؛ کنایه از این است که اینان آدمهایی را که با ارزش هستند و جلودار و شجاع بوده و وسیله پرش و ترقی و تکامل جامعه می‌باشند کنار گذاشته و افراد پست و بی‌هویت را انتخاب کرده‌اند؛ تاریخ هم نشان داده است که در خیلی از جنگهای سخت مانند جنگ خیبر، اولی و دوّمی همیشه عقب‌گرد می‌کردند و اهل جنگ و مبارزه نبودند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام که در همه صحنه‌ها بر همگان مقدم بود و جلو می‌رفت و وسیله پیروزی و پیشروی مسلمانان بود را کنار گذاشتند.



حفظ روحانیت، حفظ مردم

مقدم رئیس ساواک شاه می‌گفت: من سابقاً طلبه بوده‌ام، از صحبت‌هایش هم پیدا بود که مقداری درس طلبگی خوانده، یک عرق مذهبی هم داشت، با کمونیستها خیلی بد بود و برای روحانیت احترام قائل بود؛ یک داستان را آقای قاضی خرم‌آبادی نقل می‌کرد و می‌گفت: قبل از انقلاب که من در خرم‌آباد بودم یکی از علمای لرستان که نفوذ محلی هم داشت مقداری در رابطه با ترویج از امام و مسائل انقلاب فعالیت می‌کرد و با ما همراه بود، ساواک لرستان از طریق شنود

تلفنهای او کشف کرده بود که گویا با زنی مربوط است او را صیغه کرده یا بنا بوده صیغه کند، خلاصه ساواک خرم‌آباد برای مقدم که رئیس ساواک بود گزارش کرده بود که این سوژه خوبی است و ما می‌توانیم با افشای این قضیه آبروی فلانی را ببریم، مقدم گفته بود نه این کار را نکنید، برای اینکه اصل روحانیت که محفوظ باشد ما مردم را حفظ کرده‌ایم، اگر در امور دینی بدبینی در جامعه درست شود این به ضرر است و باعث می‌شود که مارکسیستها و کمونیستها در منطقه تقویت شوند؛ بالاخره بعضی از آنها که افراد فهمیده‌ای بودند روی این مسائل حساب می‌کردند، خود مقدم در زندان هم که با ما صحبت می‌کرد می‌گفت من با مشی نصیری و پاکروان مخالفم.



شعار، وسیله یا هدف؟

شعار با واقع‌نگری در تضاد نیست، شعار بیدار کننده عواطف و احساسات افراد و نشان دهنده مسیر حرکت جامعه است تا به سوی واقعیات بروند و برای رسیدن به آنها تلاش کنند؛ به اصطلاح: شعار مقدمه رسیدن به واقعیات است و هیچ‌گاه مقدمه با ذی‌المقدمه در تضاد نیست بلکه هماهنگ می‌باشند. ولی باید این نکته را به افراد تذکر داد که شعار وسیله است نه هدف، تا مبادا به شعار تنها قناعت کرده و به آن دلخوش باشند، و تهیه کنندگان و تنظیم کنندگان شعار نیز باید واقع‌گرا باشند و از شعارهای خیالی که امکان تحقق آن نیست پرهیز نمایند. البته عالم طبیعت عالم تدرج و زمان‌بندی است؛ آرمانها

با زمان‌بندی صحیح و برنامه‌ریزی درست بتدریج به واقعیت نزدیک می‌شوند و به اصطلاح: نردبان را باید پله‌پله طی کرد و طفره محال است، ولی بالاخره استقامت و همت انسان را به بالاترین پله هم خواهد رساند.



حقوق اجتماعی اهل سنت

مسلمانان اهل سنت اگر صلاحیتهای لازم را دارا باشند از دیدگاه اسلام شایستگی تصدی مناصب و مشاغل مختلف را دارا می‌باشند؛ مگر اینکه در قراردادی که مورد توافق باشد (همچون قانون اساسی) پیش‌بینی دیگری شده باشد، و جنبه اکثریت ملت را در نظر گرفته باشند.



باید از مظلوم دفاع کرد

واقعا این اعمال مستحب خوب است کسانی که می‌توانند حتی المقدور انجام دهند. ولی باید اینطور هم نباشد که فقط اعمال مستحب و اینجور اعمال ظاهری را انجام بدهیم اما واقعیات و حقایق زیر پا گذاشته بشود. وظایف بالاتری هم انسانها دارند. این آدمهایی که نوعا به ظواهر خودشان را خیلی ملتزم می‌گیرند - ذکر و دعا و زیارت عاشورا، نماز شب و اینها - خدای ناکرده نمی‌گویم اینها بد است، خوب است اما یک وظایف مهمتری هم هست. مثلا فرض بگیرید مساله امر به معروف و نهی از منکر یکی از وظایف مهم اسلامی است "و بها تقام الفرائض" اصلا فرائض دیگر وابسته به امر به معروف است. امر به معروف هم فقط امر به معروف جزئی نیست؛ امر به معروف و

نهی از منکر به طوری که هر منکری در جامعه یا در حوزه، هر جا هست این منکر مورد توجه باشد و به اندازه قدرت انسان از اسلام، از دین، از حق، از مظلوم دفاع کند. نه اینکه انسان همه جا خفقان بگیرد و هیچ نگوید؛ بگوید من ذکرم را می‌گویم و دعایم را می‌خوانم. این واقعا جای تاسف است که چیزهای مهم مثلا اساس اسلام در خطر باشد یا مثلا حقوقی پایمال شود و به یک عده ظلم و تعدی شود. انسان باید از حق، از دین، از علم دفاع کند.



چرا خانه خدا در جای سبز خرم نیست؟

خدای تبارک و تعالی حج را در جایی قرار داده است که استفاده‌های دنیایی و تفریحی کمتر داشته باشد و عمداً این کار شده است. حضرت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه نهج البلاغه که ظاهراً بزرگترین خطبه نهج البلاغه است می‌فرماید: خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خانه خودش را در یک جایی که باغهای سرسبز و خرم و زمینهای صاف و پر درخت و پر نعمت دارد قرار بدهد می‌توانست، ولی خدا عمداً خانه خودش را در میان سنگلاخها و زمینهایی که در آن کشت و زرع نیست و از سبزه و درخت و همه چیز خالی است، و در منطقه گرم که معمولاً به آن رغبت نمی‌کنند قرار داده است، برای این که هدف آزمایش و امتحان مردم بوده است. خانه خدا اگر در یک جای باصفا و سبز و خرم بود، مردم به هر نحوی گرچه برای تفریح و خوشگذرانی هم که شده بود یک مرتبه به آنجا می‌رفتند، اما

عمداً در جایی قرار داده شده است که هوای آن گرم، آب کم، زمین لم یزرع و بی درخت و سنگلاخی و کوهستانی است، آن هم کوهستانی که هیچ سبزی و خرّمی ندارد، و این بدان جهت است که مردم به وسیله این مسافرت امتحان و آزمایش بشوند. «ولکن الله یختبر عباده بانواع الشدائد، و یتعبد لهم بانواع المجاهد، و یتلّیهم بضروب المکاره» خداوند عمداً می‌خواهد بندگان را به انواع سختی‌ها آزمایش کند، یکی از سختی‌ها این است که انسان پول و مالش را صرف کند و جانش را به مخاطره بیندازد و در هوای گرم و در سنگلاخها برای اجابت دعوت «حق» حرکت کند. بنابراین خصوصیتی داشته است که خداوند حج را در چنین جایی قرار داده است.



انحراف سازمان مجاهدین

در مبارزات سیاسی فعالیتهای فردی کمتر به نتیجه می‌رسد و لازم است نیروهای مختلف متراکم و متمرکز شوند و فعالیتهای صورت جمعی و تشکیلاتی انجام شود؛ و چنانچه فعالیتهای بر اساس ایدئولوژی خاصی متکی باشد قهراً باید متخصصین آن ایدئولوژی بر آن تشکیلات نظارت کامل داشته باشند، وگرنه ممکن است تشکیلات از مسیر صحیح منحرف شود. سازمان مجاهدین خلق در ابتدا بر اساس اسلام و مذهب تشیع تشکیل یافت، ولی نه آنان به سراغ اهل علم و متخصصین مسائل اسلامی رفتند و نه اهل علم به آنان توجه کردند و قهارا کار به دست افراد فرصت طلب و ناوارد افتاد و به انحراف

کشیده شد و بسیاری از نیروهای جوان و فعال کشور متاسفانه به هدر رفت. در اوین به جوانی برخورد کردم به نام آخوندی گفتم: تو هم از خانواده علم هستی و هم - برحسب آنچه از بچه‌های نجف‌آباد شنیدم - دم از قرآن و نهج‌البلاغه می‌زدی، حالا چرا یکدفعه مارکسیست شده‌ای؟! گفتم: ما صد درصد تابع سازمانیم و چون سازمان تصمیم به تغییر ایدئولوژی گرفت من هم قهراً پیروی کردم!



کلمه حزب وارداتی نیست

در صدر اسلام تشکّل‌ها و همبستگی عشیره‌ای و قبیله‌ای مخصوصاً در بلاد عربی یک نحو تحزّب و همبستگی محسوب می‌شد؛ و پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر حکام از همان تشکّل‌ها برای تشکیل حکومت و ثبات و استقرار آن استفاده می‌کردند؛ ولی در جهان امروز با رشد علمی و فکری و ارتباطات همگانی - همان‌گونه که در کشورهای پیشرفته تجربه شده - بهترین راه دخالت مردم در تشکیل حکومت صالح و کنترل حکام و تقویت مسؤولین‌امین و خدمتگزار، و جلوگیری از تجاوزات و تبعیض‌های ناروا و ظالمانه، و به طور کلی اجرای دو فریضه اجتماعی امر به معروف و نهی از منکر در سطح جامعه و ادارات و مؤسسات، تأسیس احزاب سیاسی آزاد و خودجوش است تا برحسب سلیقه‌ها و اندیشه‌های گوناگون و برداشتهای مختلف که طبیعی انسانهاست و بر اساس پذیرش موازین عقلی و اسلامی وظایف اجتماعی و سیاسی

خود را انجام دهند؛ کلمه «حزب» واژه وارداتی نیست تا از آن وحشت شود، بلکه کلمه اسلامی و قرآنی است؛ در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿فانّ حزب الله هم الغالبون﴾^(۱) حتماً غلبه با حزب خداست. ﴿الا انّ حزب الله هم المفلحون﴾^(۲) آگاه باشید حتماً حزب خدا رستگارانند. و چقدر هماهنگ است این آیه با آیه امر به معروف و نهی از منکر: ﴿ولتکن منکم امة يدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون﴾^(۳) باید باشند از شما جمعی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و آنان هستند رستگاران.



ازدواج و تشکیل خانواده

من چون به تحصیل علم علاقه داشتم و با وضع بد اقتصادی که داشتیم ازدواج را مانع از تحصیل می‌پنداشتم لذا به طور کلی ذهن خود را از آن منصرف می‌کردم تا اینکه پس از آشنایی و رفاقت کامل با مرحوم شهید مطهری، برای گذراندن تعطیلی تابستان به اصفهان رفتیم و در مدرسه نیم‌آورد یک حجره گرفتیم و علاوه بر بحثهای رایج حوزوی، در درس نهج‌البلاغه مرحوم حاج میرزا علی‌آقا شیرازی شرکت می‌کردیم. یک روز مرحوم مطهری صحبت از ازدواج کرد - ایشان دو سه سال از من بزرگتر بود - و گفت مجرد امر غلطی است، تصمیم بگیریم برای سال تحصیلی هر دو ازدواج کرده وارد قم شویم، من وضع بد اقتصادی را به عنوان مانع ذکر کردم، ولی ایشان گفتند

۱ - سوره مائده، آیه ۵۶.

۲ - سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

خدا رزاق است. بالاخره یک صبح جمعه در مدرسه نیم‌آورد من به قرآن تفال زد، این آیه آمد: ﴿والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما﴾^(۱)، بعد تفال زد که آیا مانع از تحصیل من نمی‌شود، این آیه از سوره یوسف آمد: ﴿و کذلک یجتبیک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتم نعمته علیک﴾^(۲)، تفال زد برای موردی در اصفهان این آیه آمد: ﴿فجعلنا عالیها سافلها﴾^(۳) و برای مورد دیگری در نجف‌آباد این آیه آمد: ﴿تلک الجنه التی نورث من عبادنا من کان تقیا﴾^(۴) که آیه‌ها همه دلگرم‌کننده بودند. بالاخره من به طرف نجف‌آباد و مرحوم مطهری به طرف مشهد و هر دو به قصد ازدواج حرکت کردیم، من به قرارداد عمل کردم ولی ایشان عمل نکردند و عذرهایی ذکر کردند. من پس از تاخیری دو ماهه از سال تحصیلی با همسر به قم آمدم و با زحمت زیاد یک اطاق کوچک اجاره‌ای به ماهی سه‌تومان با زندگی خیلی ساده به سختی تهیه نمودم. - اصلا همه شهریه من در ماه چهل و پنج ریال بود. - مرحوم مطهری می‌گفت تو همیشه سعی می‌کنی در اردا (بدترین) نقاط قم اطاق اجاره کنی، و من می‌گفتم با کمبود بودجه چاره‌ای جز این نیست.



نقش دکتر شریعتی در احیای نقش دین در بیداری جامعه

در مقطعی که مرحوم دکتر شریعتی زندگی می‌کرد دو ویژگی وجود داشت:

۱- خفقان حاکم بر جامعه بخصوص دانشگاهها از ناحیه رژیم.

۱- سوره فرقان، آیه ۷۴.

۲- سوره یوسف، آیه ۶.

۳- سوره حجر، آیه ۷۴.

۴- سوره مریم، آیه ۶۳.

۲- انزوای مذهب در رشد فکری و حرکت‌های سیاسی و در جو مجامع فرهنگی و دانشگاهی.

در آن مقطع که بسیاری از روشنفکران مذهبی ساکت و خاموش بودند نقش شخصیت‌هائی همچون دکتر شریعتی در شکستن خفقان موجود و احیای نقش دین و مذهب در بیداری جامعه و جوانان دانشجو بسیار قابل تقدیر است. آن مرحوم با استعداد خاص و قریحه‌ای که داشت و با تلاشی که نمود توانست بسیاری از جوانان مسلمان را که در معرض سقوط در دامن مارکسیسم و بی‌دینی بودند نجات دهد و مذهب را از گوشه‌های مساجد و منابر به عمق دانشگاهها جذب نماید، و اتهام ارتجاع و حمایت مذهب و روحانیت از قدرتها و حکومت‌های مستبد را از آنها بزداید.

البته هرکس جز معصومین علیهم‌السلام از خطا و اشتباه صددرصد مصون و محفوظ نیست؛ و در هر نوشته‌ای جز قرآن کریم و کلمات معصومین علیهم‌السلام ممکن است اشتباهاتی وجود داشته باشد که باید با نقد علمی و منصفانه مورد بررسی قرار گیرد.



روحیه انقلابی آنروزها

افراد در آن زمان عموماً روحیه انقلابی داشتند یعنی جو عمومی جامعه به این شکل بود، مثلاً امام آن روزها فرموده بودند نمایندگان مجلس سابق حقوقی که از دستگاه گرفته‌اند برای آنها حلال نیست و باید بیاورند تحویل بدهند، یک‌نفر هم در مجلس پولهای آنها را

تحویل می‌گرفت، آقایی یک روز آمد به من گفت صد و هفتاد میلیون تومان پول پیش من جمع شده است من اینها را به چه کسی بدهم، گفتم من نمی‌دانم برو خدمت امام و به ایشان بده، البته اگر من می‌گفتم پولها را به من بده به تو رسید می‌دهم اشکالی نداشت، از این طور چیزها در آن زمان فراوان بود، ماشینهای زیادی آنجا در مجلس بود که گرد و خاک و آفتاب می‌خورد، یک ماشین کوچک لوکس بود که می‌گفتند این را نیکپی شهردار تهران خریده برای ولیعهد، می‌گفتند چقدر طلا در آن به کار رفته است، که هنوز به دست ولیعهد نرسیده بوده است، از این چیزها خیلی آن وقت گفته می‌شد، کسی گوشش بدهکار نبود، به امام هم گاهی می‌گفتند امام هم به اطرافیان محول می‌کردند چون کارها خیلی زیاد بود و به این مسائل توجهی نمی‌شد.



غصب فدک با هدف تضعیف ولایت

فدک یک باغ و قریه آبادی بوده در حجاز، حوالی مدینه؛ و در بعضی از روایات آمده است که یک چشمه‌ای هم داشته که آب از آن می‌جوشیده است؛ تقریباً تا آنجا نزدیک به سه روز راه بوده و سه منزل از مدینه فاصله داشته که حدود ۲۴ فرسخ می‌شود. حال ابوبکر که خلیفه مسلمانان شده و همه چیز ظاهراً در دست اوست، چطور یک دفعه به فکر می‌افتد که فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرد و آن را غصب نماید؟ دلیل آن روشن است: به خاطر این بوده که فدک به عنوان یک منبع مالی مهم برای مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و بیت امامت

محسوب می‌شده و وقتی چنین منبع مالی در اختیار حضرت باشد، به طور طبیعی چند نفر هم اطراف ایشان جمع می‌شوند و ممکن است در آینده برای حکومت آنها خطر داشته باشند؛ ابوبکر و عمر می‌خواستند موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام را تا جایی که امکان داشت در جامعه تضعیف نمایند تا هیچ‌گاه توان مبارزه با حاکمیت آنان را نداشته باشند؛ این است که ابوبکر وقتی به خلافت رسید، «بَعَثَ إِلَى فِدْكَ مَنْ أَخْرَجَ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا»: «کسی را به فدک فرستاد و آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام - دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - را از آنجا اخراج کرد»^(۱)



ساواکی بقیچه به دست

موتلفه اسلامی که منصور را هم آنها ترور کردند، آن وقت ماه رمضان بود و من در نجف آباد بودم، وقتی آقایان را دستگیر کردند من در مسجد یک صحبت کلی و جامع و تندی کردم، بعد که آمدم بیرون جمعی به دنبال من تا در خانه آمدند، بیرون خانه یک کسی ایستاده بود، یک بقیچه بسته هم دستش بود، تا مرا دید گفت: آقا من با شما کاری دارم، گفتم: خوب بفرما، گفت: نه می‌خواهم تنها بیایم، جمعیت هم از مسجد تا دم خانه دنبال من آمده بودند، دیدم اصرار می‌کند بردمش در دالان خانه، شروع کرد به گریه کردن، مثل باران اشک می‌ریخت، نمی‌دانم این اشکها را از کجا ذخیره کرده بود، گفت: آقا

۱- احتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴ و تفسیر علی ابن ابراهیم، تفسیر سوره روم ص ۵۰۰.

فکری بکنید یک کاری بکنید، یک سگ را ما کشتیم حالا پنج شش نفر از بچه‌های ما را گرفتند، اینها را می‌کشند، گفتم: چه کسی را کشتند؟ گفت: همین سگ، همین منصور را کشتند، گفتم: من نه منصور را می‌شناسم نه اینها را که تو می‌گویی، گفت: آخر بچه‌های خودمانند، گفتم: من که آنها را نمی‌شناسم. البته من می‌دانستم چه کسانی را گرفته‌اند، خبرش آمده بود، اما تقریباً مطمئن شدم که این مامور است و می‌خواهد از من حرف بکشد که آیا من هم جزو آن پرونده هستم یا نه! من گفتم: من اطلاعی ندارم، گفت: آخه اینها از بچه‌های خوب هستند، گفتم: از بچه‌های خوب هستند به جای خود ولی من آنها را نمی‌شناسم، من اینجا در نجف آبادم، منصور در تهران بوده است، من خبر ندارم، هر چه و رفت چیزی عایدش نشد. فردی به نام نوری نژاد مامور اطلاعات در شهربانی نجف آباد بود من به کسی گفتم به نوری نژاد بگو اگر می‌خواهید یک نفر را بفرستید یک نفر آدم عاقل را بفرستید این بچه به دست کی بود فرستاده بودید؟ من حدس زدم این بچه که دستش است یک ضبط صوتی در آن گذاشته است.



رعایت شرایط در اجرای احکام

در حدیث معتبر از رسول خدا ﷺ نقل شده: «لولا انی اکره ان یقال: ان محمداً استعان بقوم حتی اذا ظفر بعدوه قتلهم لضربت اعناق قوم کثیر»^(۱)

۱- وسائل، ج ۳، ص ۵، حدّ مرتد .

اگر نبود اینکه خوش ندارم گفته شود: محمد از کسانی - در جنگ با دشمن - کمک گرفت ولی پس از پیروزی بر دشمن خود، آنان را کشت به طور قطع جمع کثیری را گردن می‌زدم. لابد نظر پیامبر ﷺ به کسانی بوده که از روی سیاست‌های روز به حضرت کمک می‌کرده‌اند ولی کافر و یا مفسد بوده‌اند و بالاخره مستحق قتل بوده‌اند ولی حضرت در آن شرایط قتل آنان را صلاح نمی‌دانسته‌اند. از این حدیث شریف استفاده می‌شود که در اجرای حدود الهی شرایط خاص زمانی و مکانی باید مورد توجه قرار گیرد، زیرا اصل اجرای حدود برای سالم ساختن محیط اجتماعی است نه انتقام‌جویی از بزه‌کاران. چنانکه به طور کلی اجرای حدود اسلامی باید در محیط اسلامی برای تنبّه مسلمین انجام شود نه در محیط کفر.



تشویش اذهان عمومی

صرف تشویش اذهان از عناوین محرّم شرعی و دارای کیفر نیست؛ بلکه اگر مصداق یکی از عناوین محرّم مانند تضييع حقوق دیگران قرار گیرد حرام است و حاکم شرع واجد شرایط در صورت احراز آن با بینه و یا اقرار متهم در محیط آزاد، و در مورد اضرار به غیر احراز داشتن قصد اضرار به غیر - که قهراً جز اقرار راهی وجود ندارد - می‌تواند در حدّ معقول و متناسب با گناه تعزیر نماید؛ و در صورتی که متهم ادعای غیر عمدی یا عدم آگاهی از حرمت آن را نمود، و یا مدعی شد که نسبت مربوطه به نظر او صدق و مطابق با حقیقت و واقعیت بوده،

تعزیر او جایز نیست، زیرا «الحدود تدرأ بالشبهات»، بلی اگر عمل او موجب خسارت و ضرر مادی یا معنوی بر شخص حقوقی یا حقیقی شده باشد باید به هر حال جبران نماید.



فدائیان اسلام

۷۵

یادم هست که مرحوم مطهری خودش برای من نقل کرد و گفت: من بیش از یک ساعت رفتم با آقای نواب دنبال رودخانه راه رفتیم و صحبت کردیم، گفتم درست است که شما حرفهای حقی دارید اما بالاخره آقای بروجردی الان رئیس مذهب است، رئیس حوزه است، باید قداست ایشان را حفظ کرد و در پرتو ریاست ایشان کارکردن اینک به بیاییم همه اینها را با این تندبها بشکنیم و به آنان اهانت کنیم، با این شکل نتیجه‌ای نمی‌گیریم، این را آقای مطهری برای من نقل کرد، و صحبت‌های مرحوم مطهری برای این بود که آقای نواب صفوی را از آن حالت تندب یک قدری بیرون بیاورد. حتی آیت‌الله خمینی من یادم هست که در خانه ایشان ما پنج‌شش نفر هم بیشتر نبودیم، تازه پیش ایشان زکات شروع کرده بودیم، آقای مطهری هم بود، صحبت فدائیان اسلام شد، ایشان گفتند آخر این چه برنامه‌ای است که اینها دارند، چهارتا بچه حوزه را به هم ریخته‌اند، به همه اهانت می‌کنند، باید شهربانی دخالت کند، کنترل کند، آخه این تندبها یعنی چه! حتی ایشان هم نظرشان در آن شرایط این‌گونه بود؛ آن وقت کسانی مثل مرحوم ربانی شیرازی، آشپخ علی لرو آقای حاج شیخ اسماعیل

ملایری مبعوث شدند که به این غائله خاتمه بدهند و بالاخره به این جریان در حوزه علمیه قم خاتمه دادند، البته ما ته‌دلیمان از حرکت فدائیان اسلام برای مبارزه با رژیم شاهنشاهی و پیاده‌شدن دستورات اسلام خوشحال بودیم و حرفهای آنها را حرفهای حقی می‌دانستیم، منتها شیوه‌های آنها در حوزه شیوه‌های تندی بود.



اقسام صبر

۷۶

«صبر» طبق آنچه که در بعضی از روایات ما آمده، بر سه قسم است^(۱):

اول: صبر در برابر «مصیبت»؛ یعنی وقتی مصیبتی به انسان رسید، فرزندش یا عزیز دیگرش از دست رفت، بی‌تابی نکند، به زمین و زمان فحش ندهد، منکر خدا و پیغمبر ﷺ نشود، بلکه صبر پیشه کند؛ و اصلاً مگر چاره‌ای جز صبر کردن هم وجود دارد؟ مثلاً اگر انسان بی‌تابی کند و خودش را بزند و داد و فریاد سر دهد، آیا چیزی به دست می‌آورد؟ پس بهتر است صبر کند و امورش را به خدا بسپارد و خدا نیز پاداش بزرگی به خاطر این صبرش خواهد داد.

قسم دوم: صبر در راه «طاعت» است؛ یعنی در راه اطاعت خدا و بجا آوردن واجبات و دستورات او، سختیها را به جان و دل بخرد، بالاخره بهشت را که همین طوری به من و شما نمی‌دهند، بهشت را به بهاء می‌دهند؛ این طور نیست که بدون زحمت و تحمل مشقت در راه دین بتوان به بهشت داخل شد.

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الصبر، حدیث ۱۵.

قسم سوّم: که از دو قسم دیگر بالاتر است، صبر در مقابل «معصیت» می‌باشد؛ یعنی زمینه و وسیله معصیت برای کسی فراهم شود، ولی به خاطر خدا از آن چشم‌پوشد؛ این قسم از صبر از همه مهمتر و اجرش هم بیشتر است.



جمع آوری قرآن در زمان پیامبر

جمع قرآن و تقسیم آن به سوره‌ها و آیه‌ها در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به دستور خود آن حضرت انجام شد؛ آن حضرت علاوه بر ترغیب به حفظ قرآن و بیان فضائل و خواصّ برای سوره و آیات آن، عده‌ای از افراد را به عنوان «کُتّاب وحی» مأمور به نوشتن قرآن کرده بودند، و هنگام نزول آیه جدید می‌فرمودند این آیه را در کجای فلان سوره قرار دهید. البته برخی از کلمات به‌ویژه در زمان عثمان به قرائت‌های مختلفی قرائت می‌شد که عثمان برای جلوگیری از تشّت و پراکندگی قرائت‌های غیرمشهور را کنار گذاشت و دستور داد قرآن برحسب قرائت‌های مشهور نوشته شود، ولی اصل سوره‌بندی و آیه‌بندی قرآن در حیات خود پیامبر انجام شده بود.



تشکیل هیات حاکمه برای رسیدگی به تخلفات روحانیون

اگر یک وقت طلبه‌ای از ناحیه دولتی‌ها تحت تعقیب قرار می‌گرفت آقای بروجردی خیلی ناراحت می‌شد، به همین جهت خود ایشان یک هیات حاکمه‌ای مرکب از پنج‌شش نفر درست کرده بود و در مدرسه فیضیه مستقر بودند که اگر از طلبه‌ای گزارشی رسید که تخلفی

انجام داده آن هیات حاکمه او را بخواهد و در درجه اول نصیحتش کند و اگر موثر واقع نشد آن وقت در نهایت به قطع شهریه هم برسد. ایشان معتقد بود که دولتی‌ها نباید در کار روحانیت دخالت کنند، باید حیثیت روحانیت محفوظ باشد و تخلفات صنفی آنها را خودشان رسیدگی کنند.



اطاعت اهل معاصی

مرحوم خوئی در شرح نهج‌البلاغه حدیثی را نقل می‌کند: زمانی حضرت عیسی و حواریین از قریه‌ای عبور می‌کردند، مشاهده کردند که تمام اهلس مرده‌اند و قریه هم در سُرف خراب شدن است، حضرت از خدا سؤال کرد چه شده که اینها همه به این صورت کشته شده‌اند؟ خطاب شد از خودشان سؤال کن. حضرت عیسی روی یک بلندی رفت و گفت: ای مردم قریه چه شده است که شما این‌گونه گرفتار عذاب شده‌اید؟ یکی از آنها زنده شد و عرض کرد: کار ما این بوده که عبادت طاغوت می‌کردیم و حب دنیا داشتیم «مع خوف قلیل و عمل بعید و غفلة فی لهو و لعب» ترس و عملمان کم و در حال غفلت در لهو و لعب به سر می‌بردیم، حضرت عیسی فرمود: چگونه شما عبادت طاغوت می‌کردید؟ گفت: اطاعت اهل معاصی می‌کردیم، رهبران ما اهل معصیت بودند ما هم همراهی آنان می‌کردیم، حضرت فرمود: چرا از بین این همه فقط تو جواب دادی؟ گفت: آنها همه گرفتارند و نمی‌توانند حرف بزنند، دهانه‌های آتشین به دهان و گردن آنهاست و گرفتار عذابند، و من اهل گناه نبودم، ولی همین که

سکوت کرده و بی تفاوت بودم خداوند مرا هم به وسیله آنها عذاب کرد.^(۱)



نامه به قذافی رئیس جمهور لیبی در باره امام موسی صدر

هنگامی که در پاریس خدمت امام بودم پسر مرحوم آقای حاج آقا موسی صدر که نام ایشان صدرالدین است خدمت امام رسیدند و از ایشان استمداد می‌کردند که قضیه پدرشان پیگیری شود، امام هم از ایشان دلجویی کردند و به ایشان وعده دادند که این قضیه را ان شاء الله پیگیری می‌کنند. بعد که آمدیم به ایران و انقلاب پیروز شد آقای صادق طباطبایی (پسر مرحوم آیت الله آقای سلطانی) خیلی علیه لیبی فعالیت می‌کرد، مرحوم محمد ما هم با قذافی از زمان مبارزات در خارج کشور مربوط بود و او را یک فرد انقلابی و ضد آمریکا می‌دانست و معتقد به گسترش ارتباط با لیبی بود، ما می‌گفتیم حالا که تازه انقلاب به پیروزی رسیده در سیاست خارجی کمک می‌خواهیم، دولت عربستان و سران بسیاری از کشورها که با ما مخالفند ولی قذافی از اینکه انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده ابراز خوشحالی می‌کند، عقیده من این بود که قضیه ناپدید شدن آقای صدر را باید اقدام کرد ولی باید دوستانه از قذافی خواست و چگونگی ماجرا را جويا شد نه اینکه در رادیو و تلویزیون و سخنرانیها علیه قذافی سخنرانی بکنیم، آقای صادق طباطبایی که از قوم و خویشهای آقای

۱ - منهاج البراعة، ج ۳، ص ۱۹۲ و ۱۹۳ به نقل از وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۹۹، باب ۳۷ از ابواب الأمر و النهی، روایت ۱.

صدر بود در بیروت سخنرانی و یا مصاحبه کرده بود و علیه قذافی حرفهایی زده بود که ما با این معنا مخالف بودیم و می‌گفتیم نباید مرتب علیه خود و انقلاب جوانان دشمن تراشی بکنیم؛ البته من با آقای حاج آقا موسی صدر سابقه آشنایی و رفاقت داشتم و ایشان مدتی هم پیش من درس خوانده است، در درس مطول و قوانین من شرکت می‌کرد، آدم فاضل و خوش فکر و با استعدادی بود، ایشان به همراه مرحوم آقای بهشتی و آقای حاج آقا موسی زنجانی از شاگردان خوب مرحوم آقای داماد بودند و گویا با هم مباحثه هم می‌کردند. بعد از این حادثه‌ای که برای ایشان اتفاق افتاد یکبار حاج احمد آقا خمینی آمد پیش من که مادر آقا موسی بی‌تابی می‌کند و شما یک نامه‌ای به قذافی بنویسید که این قضیه را پیگیری کند، من یک نامه مفصلی به زبان عربی به قذافی نوشتم و شخصیت آقا موسی و ارزش او را برای جهان اسلام یادآور شدم و اینکه ایشان به لیبی آمده و در آنجا مفقود شده است مقتضی است که شما به صورت جدی پیگیری کنید و این مشکل را حل کنید، و نامه را به حاج احمد آقا دادم و نمی‌دانم ایشان آن را فرستادند یا نه، متأسفانه من از آن نامه کپی نگرفتم ولی شاید خود نامه در آرشیو حاج احمد آقا موجود باشد؛ مرحوم امام هم گویا اقدام کرده بودند ولی عاقبت قضیه مشخص نشد که چگونه بوده است. خلاصه من با اقدام در این زمینه مخالف نبودم ولی با دشمن تراشی در آن جو و شرایط که انقلاب نوپای ما دشمنان زیادی داشت مخالف بودم.



قوس نزول و قوس صعود در خلقت

به اصطلاح فلاسفه خداوند متعال در قوس نزول، خلقت را از عقل شروع می‌کند: «أول ما خلق الله العقل»^(۱) اولین مخلوق خدا عقل است، که به آن عالم «جبروت» می‌گویند، و پس از عالم عقل عالم مثال قرار دارد که عالم «ملکوت» نام دارد و متوسط بین عالم عقل و عالم ماده است، و بعد از عالم ملکوت عالم «ناسوت» که عالم ماده است قرار دارد. در قوس نزول به اصطلاح فیض حق تعالی از عقل به ناسوت می‌رسد. یک قوس صعودی هم هست که در مقام تکامل، خاک که پست‌ترین موجود عالم ماده است تکامل پیدا می‌کند تا به مرحله مثال می‌رسد. همان قوای ظاهری و باطنی که ما داریم نمونه عالم مثال است، و سپس ارتقاء پیدا می‌کند به عقل با همه مراتبی که دارد. بنابراین فیض خدا هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود؛ چنانچه قوس نزولی هست و به ناسوت می‌رسد، ناسوت هم قابل ارتقاء و تکامل است تا به عقل برسد. این حرکت تکاملی هم دائماً وجود دارد. این عالم ماده در اثر حرکت جوهری ذاتی که دارد این ارتقاء و تکامل را پیدا می‌کند که ماده تبدیل به عقل می‌شود.

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷، حدیث ۸؛ ج ۵۴، ص ۳۰۹ و ۳۶۳؛ و در بعضی روایات آمده «أول ما خلق الله نوری» (ج ۱، ص ۹۷، حدیث ۷)؛ و همچنین در بعض روایات «النور» یا «نور النبئ» یا «نوره مع انوار الائمة» و... دارد که مرحوم مجلسی در ج ۵۴ بحار چاپ بیروت در ص ۳۰۹ میان این روایات جمع کرده است.



هندل میرزا!

در اصفهان همین اندازه یادم هست که پاسبانها طلبه‌ها را اذیت می‌کردند، یک پاسبانی بود خیلی بدخو و خشن، و نمی‌دانم روی چه جهتی طلبه‌ها اسم او را گذاشته بودند هندل میرزا، او هم فهمیده بود که آخوندها به او می‌گویند هندل میرزا، از آن دور که اینها را می‌دید می‌گفت: آشیخ وایسا هندل میرزا آمد!، این شخص عمامه خیلی‌ها را برداشت، فحش می‌داد، اذیت می‌کرد.



اصول متورم

نقل شده است مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (رحمة الله علیه) چهارسال مساله مقدمه واجب را درس گفتند، بعد از چهارسال گفته بودند: ظاهراً مساله ثمره عملی ندارد! یکی از طلبه‌ها گفته بود: آقا چهارسال وقت ما را تضييع کردید برای یک مساله‌ای که ثمره عملی ندارد؟! ایشان گفته بود: بنشین سر جایت، من در این چهارسال علم اولین و آخرین را برایت گفتم! - خوب این مقدمه واجب را در چند جلسه می‌توان بحث کرد. حالا ما بیاییم چهارسال وقت صرف کنیم، این همان چیزی است که مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند اصول متورم شده است. بعضیها می‌گویند این مباحث ذهن انسان را باز می‌کند، اما وقتی که ما از ذی‌المقدمه باز می‌مانیم و همه وقتمان را باید در مقدمات صرف کنیم این چه فایده‌ای دارد.



خود را به ملت پیوند زنید

شبی مادر رضاییها - که سه فرزندش به نامهای احمد، حسین و مهدی رضایی در اثر درگیری بارژیم شاه شهید شده بودند - با چند نفر از طرف سازمان مجاهدین خلق آمدند، در همان جا من یک نصیحتی دوستانه به آنها کردم که خوششان نیامد، من به آنها گفتم: دوستانه یک حرف به شما بزنم و آن اینکه الان در شرایط کنونی صحبت از سازمان و گروه کردن در جامعه بردی ندارد، شما بیایید خودتان را با ملت و نهضت امام خمینی پیوند بزنید، اگر بخواهید خودتان را به عنوان یک گروه و دسته جدا کنید جامعه شما را نمی‌پذیرد، چون تندیهایی شده که این تندیهها افراد رازده کرده و هضم شدن در جامعه به نفع شماست، یکدفعه مادر رضاییها ناراحت شد و گفت: شما دارید خون بچه‌های ما را پایمال می‌کنید! گفتم: من از راه خیرخواهی دارم این نصیحت را به شما می‌کنم، با توجه به اینکه یک تعداد از افراد سازمان کمونیست شده‌اند و جوی که در جامعه علیه گروه و سازمان به وجود آمده برای مردم جاذبه ندارد، اگر به انقلاب عمومی ملت پیوندید به نفع شماست.



فلسطین از آن فلسطینی‌هاست

از روز نخست این اسرائیل بود که زمینه خشونت و خونریزی را فراهم نمود؛ اگر سرزمین فلسطین غصب نمی‌شد هرگز آنان دست به جهاد و مبارزه نمی‌زدند و ساکنین اراضی اعم از مسلمان و مسیحی و

یهودی مانند گذشته با صلح و صفا در کنار هم زندگی می‌کردند. امروز نیز با اِعمال سیاست‌های محافظه‌کارانه و آمد و شدهای سیاسی و مذاکرات دیپلماسی بی‌روح بدون توجه به علت و ریشه اصلی بحران - همان‌گونه که تجربه تا حال نشان داده - مشکل حل نمی‌شود، و تنها راه نجات از بحران احقاق حقوق ملت فلسطین و بازگشت آوارگان به خانه و کاشانه خویش است، و هیچ‌گاه زور و گذشت زمان حق را محو و ناحق را حق نمی‌سازد. به حکم خدا و عقل و وجدان املاک و اموال غصب شده را باید به صاحبان اصلی آنها برگرداند؛ زور حرکت قسری است و به قول فلاسفه: «حرکت قسری دوام ندارد». سرزمین فلسطین متعلق به ملت فلسطین است نه صهیونیستهای جمع‌آوری شده از کشورهای جهان.

اورشلیم و مسجدالاقصی و سایر اماکن مقدسه همه متعلق به خداست و ملک شخصی هیچ فرد یا گروهی نیست، یک روز در اختیار حضرت داود و سلیمان بود و بعد از آنان باید در اختیار همهٔ بندگان موحد و مطیع خدا باشد.



مراتب سه گانه دعوت

قرآن سه مرتبه برای دعوت بیان می‌کند ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^(۱) یعنی: «راه پروردگارت - توحید - را با حکمت و موعظه نیکو و مجادله به وسیله

۱- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

بهترین شیوه‌ها تبلیغ نما.»

۱ - مرتبهٔ حکمت و استدلال: کسانی که اهل منطق و حکمت هستند و اگر برای آنها استدلال شود به راه راست می‌آیند، باید از این راه دعوت به خدا شوند.

۲ - مرتبهٔ موعظه: بعضیها هستند که با منطق نمی‌توان با آنها صحبت کرد، بلکه عقلشان به چشمشان است، مثل کسانی که امام رضا علیه السلام را به گنبد طلا می‌شناختند - بر خلاف کسانی که اهل علم و فضل و منطق هستند و امام رضا علیه السلام را به کمالات آن حضرت می‌شناختند - این گونه افراد را باید از طریق موعظه هدایت نمود؛ چرا که موعظه جنبهٔ خطابی دارد و ظنیات و چیزهایی که در طرف مقابل تأثیر دارد، در آن به کار می‌رود.

۳ - مرتبهٔ مجادله: بعضیها هستند که آدمهای لجبازی می‌باشند، نه اهل منطق و استدلالند و نه موعظه در آنها تأثیر دارد، با این گونه افراد باید از طریق مجادله وارد شد و چیزهایی را که خودشان قبول دارند به رُخشان کشید. و از این طریق آنها را محکوم و مغلوب کرده و به راه راست دعوت نمود.



ملاقات و گفتگو با آقای حسنین هیکل

آقای حسنین هیکل نویسنده و روزنامه‌نگار برجسته مصری آمدپاریس ملاقات امام و به انگلیسی صحبت می‌کرد، من به هیکل گفتم: شما عرب هستی، آقای خمینی هم که عربی می‌فهمند، چه داعی داری که اینجا با امام به انگلیسی صحبت بکنی؟ اینجا مترجم

عرب هم هست، چرا ما باید این قدر غریزده باشیم! گفتم: زبان عربی زبان اسلام است، چرا زبان عربی را ترویج نمی‌کنید؟ چرا در کشورهای عربی تاریخ مسیحی رواج دارد و از تاریخ اسلامی کمتر استفاده می‌شود؟ ایشان هم این مطلب را تایید می‌کرد؛ من گفتم: چرا بعضی از کشورهای اسلامی تعطیلی‌هایشان روزهای یکشنبه است؟ شما باید تاریخ اسلام را زنده کنید، روز جمعه را زنده کنید، و این ننگ است که در مصر تاریخ مسیحی رواج داشته باشد.



مقام شامخ امامت

امامت نه مانند سلطنت یک پست و مقام اعتباری موروثی است و نه یک صلاحیت اکتسابی، بلکه مقام معنوی الهی و حدّ اعلای قرب به خداوند است که زمینه‌های آن مربوط به قبل از تولّد است؛ بدین‌گونه که اصلاّب شامخه و ارحام مطهره در تکوّن او دخالت دارند، و دارای استعداد خدادادی ویژه‌ای است که خداوند با حکمت بالغه خود در افراد خاصی برای وساطت در فیض الهی و راهنمایی انسانها به عنوان برترین محصول عالم خلقت قرار داده است؛ و راهنمایی آنان منحصر در طرق معهود و متعارف نیست، و چه بسا آنان در حال غیبت و پنهانی از طرق غیرمتعارف و محسوس به راهنمایی انسانها و حلّ برخی مشکلات بپردازند، همان‌گونه که خضر نبی علیه السلام در حال اختفا برای حضرت موسی علیه السلام که یکی از انبیای الهی بود سمت معلّمی داشت ﴿قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلّم منّا علّمت

رشداً^(۱)». در بسیاری از روایات وارد شده که مثل آن حضرت در زمان غیبت مثل خورشید در پس ابر است که با مخفی بودن آن از دید چشمها نور آن به زمین می‌رسد.



به نفس اماره فرصت ندهید

۱۸۹

نفس اماره هنگام کنترل شدن از انسان رخصت می‌خواهد، شما می‌خواهید توبه کنید ولی او می‌گوید: فعلاً جوان هستید صبر کنید در اواخر عمر توبه می‌کنید، می‌خواهد حقوق دیگران را مسترد کند می‌گوید: باشد برای فلان وقت، همین طور امروز را به فردا و این هفته را به هفته دیگر و امسال را به سال دیگر، اجازه و مرخصی می‌خواهد؛ حضرت امیرالمؤمنین^(ع) فرموده است: به نفس اماره خود مهلت نده؛ برای این که «فتذهب بکم الرخص فیها مذاهب الظلمة»^(۲) اگر به نفس اماره اجازه و فرصت بدهید، این فرصتها موجب می‌شود شما را در راههای ظالمین قرار دهد؛ یعنی اگر فرصت دادی و توبه نکردی، گناه می‌کنی و باگناه کردنهای پی‌درپی در راه ظالمین و کسانی که همواره گناه می‌کنند قرار می‌گیری.



بالاخره امروز هم نان گیرمان نیامد!

۹۰

یادم هست یک وقت با مرحوم شهید مطهری مباحثه می‌کردیم

نزدیک ظهر شد ایشان گفتند: بالاخره ما امروز نان گیرمان نیامد، ما در آن وقت پول نداشتیم حتی نان تهیه کنیم، به ما طلبه‌های ناآشنا نسیه نمی‌دادند، من رفتم تا حدود مسجد امام حسن^(ع) که یک طلبه‌ای را پیدا کنم از او دوریال و ده‌شاهی قرض بگیرم یک نان تهیه کنم، کسی را پیدا نکردم، یک نان سنگک را می‌دادند دوریال و ده‌شاهی، برگشتم در مدرسه فیضیه دیدم مرحوم حاج آقا فخر طاهری قهدریجانی - آدم شوخ و خوشمزه‌ای بود - پای درخت توت مدرسه فیضیه ایستاده، گفتم حاج آقا دو ریال و ده‌شاهی نداری به ما بدهی! گفت واللّه من نیاز به حمام پیدا کرده‌ام آدمم از یکی دوریال و ده‌شاهی بگیرم بروم حمام کسی را پیدا نکرده‌ام! وضع طلبه‌ها به این شکل بود اما ما در عین حال مباحثه‌مان را می‌کردیم، درسمان را می‌خواندیم و هیچ از وضعمان دلسرد نبودیم؛ و لذا توصیه می‌کنم به آقایان که به تحصیل اهمیت بدهند و بدانند در این طریقی که هستند مرضی خداوند است، پیغمبر اکرم^(ص) فرمودند: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم، الا و ان الله یحب بغاة العلم»، خداوند طالبین علم را دوست دارد، آنها مورد محبت خدا هستند؛ بزرگان و مشایخ ما با فقر و فلاکت درس می‌خواندند و همانها توانستند به اسلام و تشیع خدمت بکنند، اصلاً کسانی که در زرق و برق دنیا و مقام و تشریفات وارد بشوند ناچار می‌شوند از مسیر روحانیت و حقیقت یک قدری منحرف شوند، البته من نمی‌خواهم بگویم همه این‌گونه‌اند اما دنیا خیلی فریبنده است.



شخصیت خود را به پول نفروشید

۹۱

اگر چنانچه زبان گویایی دارید و بیان خوبی دارید محرم و صفر برای ارشاد و تبلیغ بروید و واقعا هم برای ارشاد و تبلیغ بروید؛ به قصد پول نروید، خدا روزی را می‌رساند. من می‌دانم که وضع آقایان خوب نیست من خودم در وقت طلبگی خیلی وضعم از حالای طلبه‌ها بدتر بود. با مرحوم آیت‌الله مطهری مباحثه می‌کردیم، نزدیک ظهر شد و نان نداشتیم بخوریم. آقای مطهری گفت دیگر طاقت نداریم برو بین می‌توانی دو ریال و نیم یک جایی قرض کنی، یک نان بگیری بیاوری بخوریم و من از مدرسه فیضیه تا درب مسجد امام رفتم، یک قیافه‌ای که دو ریال و نیم از او قرض کنم پیدا نکردم و برگشتم مدرسه فیضیه. آن وقت وضع طلبه‌ها اینطور بود. ولی مع ذلک درسشان را می‌خواندند و به درس اهمیت می‌دادند. بنابراین من می‌دانم که وضع آقایان طلاب خوب نیست، اما روزی را خدا می‌رساند. هیچ وقت مقام و شخصیت و روحانیت خودتان را به پول نفروشید، جوری نباشد که برای پول خودتان را کوچک کنید و تملق بگویید، به کم بسازید و قناعت داشته باشید. من خودم در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی چون ایشان به من علاقه داشتند چه بسا می‌رفتم سه چهار هزار تومان از ایشان برای عده‌ای می‌گرفتم. واقعا به یک قرانش احتیاج داشتم اما به ایشان نمی‌فهماندم که من نیاز دارم و خودم به سختی می‌گذراندم. آخرش الحمدلله روز به روز بهتر شد. بنابراین شخصیت خودتان را حفظ کنید.



مدح و مذمت از شهرها

۹۲

مدح یا مذمتی که ائمه علیهم‌السلام از شهرهای مختلف فرموده‌اند موسمی بوده است؛ زیرا مطالبی که حضرت راجع به اهل بصره فرموده نسبت به مردمی است که در آن زمان مواجه با حضرت بوده‌اند و معنایش این نیست که مردم بصره تا قیامت منافق هستند؛ به طور کلی مطالبی که ائمه ما راجع به بلدان و شهرها فرموده‌اند موسمی است؛ مثلاً ائمه ما از ساوه مذمت و از آوه که در چند فرسخی ساوه است مدح و تعریف کرده‌اند، و این روی این جهت بوده که مردم آوه در آن زمان از دوستان اهل بیت بوده‌اند و مردم ساوه از دوستان نبوده‌اند؛ و یا مثلاً از اصفهان مذمت و از قم مدح نموده‌اند، برای این که مردم اصفهان در آن زمان با اهل بیت سر و کار نداشتند و اهل قم محب اهل بیت بودند.



حافظه قوی آنروزها

۹۳

این سبک نوشتن که من الان می‌بینم آقایان طلبه‌ها در درسها قلم به دست می‌گیرند و می‌نویسند آن زمان متداول نبود، شاید بعضیها بودند ولی من هیچ وقت یک روز هم در درس قلم و کاغذ به دست نگرفتم، من آن روزها حافظه‌ام خیلی قوی بود درسها را گوش می‌کردم حتی اسامی روایت را که ایشان می‌گفتند فلانی از طبقه چندم است در ذهنم می‌ماند، بعد خودم می‌رفتم مطالب را تنظیم می‌کردم و می‌نوشتم، چون ایشان زیاد تکرار می‌کردند من وقتی مساله تمام

می شد می نشستم می نوشتم، مثلاً بحث نماز جمعه را من یادم هست ایشان گفتند من رفتم نجف آباد نوشتم، همین که الان چاپ شده است تحت عنوان البدرالزاهر فی صلوات الجمعة و المسافر یا مثلاً مساله اجتماع امر و نهی را یادم هست خیلی طول کشید ایشان روز اول مبنای خودش را گفت بعد جوانب مساله را مورد بحث قرار داد، بعد که تمام شد و رفت سراغ مساله بعدی من یک پنجشنبه و جمعه به خودم فشار آوردم مطالب را جمع و جور کردم و نوشتم، سبک نوشتن من به این شکل بود.



ماندگاری و یادگیری در کودکی

۹۴

در سابق به بچه‌های کوچک اصول دین و فروع دین یاد می دادند، ائمه را به آنها می شناساندند، چون چیزی را که در بچگی انسان یاد بگیرد تا آخر عمرش باقی می ماند؛ من یادم هست بچه که بودم - خدایش رحمت کند - یک جدّه‌ای داشتم که مادر پدرم بود و پای منبرها زیاد رفته بود، داستانهای پیغمبران را زیاد شنیده بود، آن داستانه‌ها را برای من می گفت، هنوز آنهایی که جدّه‌ام برایم گفته بود در خاطرم هست. در صورتی که بعدش مطالعات زیاد داشتم و کتابهای زیادی خوانده‌ام اما بسیاری از آن مطالب از یادم رفته، چیزی را که انسان در بچگی بیاموزد در خاطرش می ماند: «العلم فی الصّغر کالتّقش فی الحجر»^(۱) علمی که در بچگی انسان یاد بگیرد مثل نقش و نگاری

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴، حدیث ۰۱۳

است که در سنگ حک شده است، که می ماند؛ اما علمی که در بزرگی یاد بگیرد «کالتّقش فی الماء» است، مانند خط نوشتن روی آب است که همان وقت جای آن نوشته پر می شود. بنابراین مطالعه‌ها و زحمت‌ها در سن بالا فقط باید برای این باشد که انسان مطالبی را که قبلاً خوانده یادش بماند، و وقتی به سنین کهولت رسید دیگر بعید است چیزی برایش اضافه شود، و هرچه انسان بیشتر پیش می رود معلوماتش را هم از دست می دهد؛ بعضی از بزرگان را ما دیدیم که در آخر عمر حتی بچه‌هایشان را نمی شناختند. ﴿و من نعمّره ننگسه فی الخلق﴾^(۱) کسی که عمرش را زیاد می کنیم پایانش می آوریم در خلقت. پس در وقت بچگی پدر و مادرها سعی کنند عقاید اسلامی و معارف اسلامی را به بچه‌ها یاد بدهند؛ وقتی که بچه به مدرسه می رود مدیر مدرسه، معلّم مدرسه و رفیق بچه را زیر نظر بگیرد.



I CAN NOT ANSWER THIS QUESTION

۹۵

از طرف صلیب سرخ و سازمان عفو بین الملل همیشه افرادی به قسمتهای مختلف زندان می آمدند، منتها گاهی با مامورین زندان می آمدند گاهی تنها بودند، آن وقتهایی که تنها می آمدند و مامورین دنبالشان نبودند ما خیلی چیزها را به آنان می گفتیم، من یک مقدار انگلیسی هم یاد گرفته بودم گاهی به انگلیسی چیزهایی به آنها می گفتم، البته بعضی‌ها می گفتند اینها از خودشان هستند و مطالب را

۱- سورة يس، آیه ۶۸.

می‌روند به آنها می‌گویند و لذا چیزی به آنها نمی‌گفتند ولی من و آقای هاشمی و دیگران مطالب و شکنجه‌ها و مسائل زندان را به آنها می‌گفتیم.

یک بار با من شخصا ملاقات داشتند که جریان آن به این صورت بود که از غندی مرا خواست و گفت: افرادی از عفو بین‌الملل یا حقوق بشر (تردید از من است) آمده‌اند پیش اعلیحضرت و گفته‌اند ما با دونفر از زندانیان می‌خواهیم مصاحبه کنیم، یکی -گویا- یوسفی از کمونیستهای کردستان و دیگری شما از مذهبی‌ها، بالاخره مواظب باشید حیثیت کشور را حفظ کنید، مصلحت کشور را رعایت کنید و...، خیلی هم با خوشرویی و با التماس می‌گفت. من گفتم: من دروغ نمی‌توانم بگویم، شما بگویید آنها با فردی دیگر مصاحبه کنند، گفت: نه آنها دونفر را مشخص کرده‌اند و اعلیحضرت خودش دستور داده با این دونفر صحبت کنند و من از طرف اعلیحضرت برای شما پیام آورده‌ام؛ البته آنها خودشان از خارج کشور اسم ما دونفر را داشتند و عنایت داشتند که با ما مصاحبه کنند.

در ابتدا من فکر کردم اینها خودشان تنها می‌آیند ولی فردای آن روز که مرا خواستند دیدم از غندی، دکتر جوان، ثابتی و چند نفر دیگر از کله‌گنده‌های ساواک نشسته‌اند، همه جلوی پای من بلند شدند، فردی هم که از خارج آمده بود اهل بلژیک بود، او یکی یکی سؤال می‌کرد -مترجم هم داشت - مثلاً شما را برای چی گرفتند؟ من جواب می‌گفتم، آیا این اتهامات مورد قبول شما بوده یا نه؟ و...، یکی یکی

همه مسائل را پرسید تا بالاخره رسید به این سؤال که در بازجوییها آیا شکنجه هم وجود دارد یا نه؟ من به انگلیسی گفتم: I can not answer this question (من این سؤال را نمی‌توانم جواب بدهم)، یکدفعه او و بقیه خندیدند، از غندی گفت: آقای منتظری شما انگلیسی بلد بودید؟ چطور ما نمی‌دانستیم! گفتم: حالا من یک کلمه گفتم، گفت: چرا به انگلیسی گفتی؟، گفتم: برای اینکه به مترجم اعتماد نداشتم، احتمال دادم مترجم یک جور دیگر ترجمه کند، بعد هم به آنها گفتم: من که پرده‌داری نکردم چیزی نگفتم!؛ بالاخره این آخرین سؤال او بود.

البته یک بار دیگر هم از صلیب سرخ آمدند در زندان سؤالهایی کردند، این بار تنها آمده بودند و مسئولین زندان همراه آنان نبودند، بعد که آنها رفتند آمدند ما را بردند بازجویی که آنها چه سؤالهایی می‌کردند و شما چه جواب دادید؟ ما هم گفتیم آن چیزهایی را که می‌دانستیم گفتیم.



انحراف بعضی از اصحاب پس از پیامبر

۹۶

در روایات شیعه و سنی - از جمله در کتاب صحیح بخاری - آمده است:

پیامبر ﷺ در روز قیامت مشاهده می‌کنند که اصحابشان را به طرف شمال (جهنم) می‌برند، دست به دعا برداشته و می‌فرمایند: «یا ربُّ اُصیحابی»: خدایا! اصحاب من را نجات بده، خدا می‌فرماید: «اِنَّکَ لَا تَدْرِي مَا اَحَدَثُوْا بَعْدَکَ»: نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کردند! بعد

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ»^(۱): من تا در میان آنان بودم، بر آنان گواه بودم؛ پس زمانی که تو جان مرا گرفتی، تو خود بر آنان مراقب و نگهبان بودی.

این حدیث هم در «صحیح بخاری»^(۲) آمده است و هم «سنن ترمذی»^(۳) آن را نقل کرده است و دلالت دارد بر این که عده زیادی از اصحاب پیامبر ﷺ، بعد از رحلت آن حضرت، عوض شدند و از راه و شیوه پیامبر ﷺ دست برداشتند؛ با این حال تعجب می‌کنم که چرا اهل سنت این همه روی اصحاب پیامبر ﷺ مانور می‌دهند و می‌گویند قول آنها حجت است! در همین صحیح بخاری و سنن ترمذی که از کتابهای معتبر خودشان است، روایتی نقل شده که صراحت دارد بر این که عده زیادی از اصحاب پیامبر ﷺ بعد از رحلت آن حضرت تغییر کردند و به جهنم خواهند رفت؛ حالا چگونه اهل سنت، قول آنها را حجت می‌دانند و همانند قول پیامبر ﷺ مورد استناد قرار می‌دهند؟



نه کاپیتالیزم نه سوسیالیزم

اسلام با هر دو روش مخالف است، اسلام اجازه نمی‌دهد افراد از هر راهی که بخواهند تحصیل ثروت کنند، اجازه نمی‌دهد کسی از ربا تحصیل ثروت کند، اجازه نمی‌دهد کسی اموالی را که خدا برای همه مردم خلق کرده به خودش اختصاص دهد؛ جنگل‌ها، معادن، بیابانها،

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، ذیل تفسیر آیه ۱۱۷ سوره مائده.

۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴، تفسیر سوره انبیا.

مراعات، دریاها، رودخانه‌ها، اینها اموالی است که خداوند برای همه خلق کرده است، باید در اختیار حکومت اسلام باشد و به مصلحت مسلمین مورد استفاده واقع شود، هیچ سرمایه‌داری، هیچ قدرتمندی از نظر اسلام حق ندارد جنگل‌ها و مراعات و بیابانها را به خودش اختصاص دهد و به مردم بفروشد.

در تجارت اسلام اجازه احتکار و انحصارطلبی را نمی‌دهد، تحصیل ثروت از راه ظلم و غصب حقوق دیگران جایز نیست، بنابراین اسلام آن آزادی که کاپیتالیزم در راه تحصیل ثروت به افراد می‌دهد نمی‌دهد و به آن معتقد نیست. در مصرف ثروت هم اسلام محدودیتهایی قائل شده است، اسلام می‌گوید: مالت را گرچه به زحمت خود به دست آورده باشی حق نداری در راه حرام، مشروب‌خواری و عیاشی مصرف کنی، حق نداری اسراف و تبذیر کنی، خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾^(۱) بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد؛ و در مورد تبذیر می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾^(۲) به درستی که تبذیرکنندگان برادران شیاطین هستند. بنابراین اسلام در اقتصاد روشش روش کاپیتالیزم نیست که آزادی مطلق هم در تولید و تحصیل ثروت و هم در مصرف قائل باشد. اسلام با روش سوسیالیزم هم - که می‌گوید افراد چیزی را مالک نباشند، مالک فقط دولت است، تولید و توزیع هم به دست دولت باشد - مخالف است، اسلام برای اشخاص مالکیت قائل است، می‌گوید اگر کسی با زحمت و تلاش و با به‌کارگیری هوش و استعداد

۱ - سوره اعراف، آیه ۳۱

۲ - سوره اسراء، آیه ۲۷

خود ثروتی تحصیل کرد، به شرط آن که از راه حرام نباشد و از اموال عمومی نباشد، مالک است؛ اگر کسی در زمین کشت کرد و ثروتی به دست آورد مالک است، اگر کسی با تجارت و بازرگانی درآمدی کسب کرد مالک است؛ چون با به کار انداختن توان و هوش و استعداد خودش این ثروت را به دست آورده است.



دیوار گوستی! ۹۸

قاعده‌اش این است که بزرگان تحت‌تاثیر هر حرفی واقع نشوند یا اقلاً اگر حرفها را می‌خواهند بشنوند فقط از اطرافها یا از آنهایی که دائماً با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. من خدمت امام هم این اواخر عرض کردم، شما در گزارشها فقط به گزارشهای مسئولین قناعت نکنید، افراد دیگری هم داشته باشید به صورت ناشناس، که حتی احمدآقا پسر شما هم آنها را شناسد - احمدآقا هم نشسته بود - همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحاً به آنها می‌گویند دیوار گوستی که جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند، و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد.



هر روز مرد دیگری! ۹۹

به یاد دارم استاد بزرگوار مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌فرمودند: «انا کل یوم رجل» من هر روز مرد دیگری هستم، و این

سخن بیانگر این نکته است که انسان نمی‌تواند ادعا کند که به حقیقت مطلق رسیده است، و همواره باید در تصحیح مواضع و دیدگاههای خود در جهت دستیابی به حقیقت برتر کوشا باشد. البته آنچه را که با به کارگیری همه تلاش خود به دست آورده و بدان رسیده است برای وی حجت است و وظیفه دارد تا رسیدن به حقیقت برتر و یا کشف اشتباه خود به آن پایبند باشد.



این تندروها! ۱۰۰

در جامعه ما افراد متقدّسی (خود را به مقدسی می‌زنند) که خیلی تند هستند و انقلابی‌های خیلی تند، همه از راه حق منحرف شده‌اند و ضربه می‌زنند. همان طور که دشمن ضربه می‌زند دوست نادان هم ضربه می‌زند، باید انسان معتدل باشد، متأسفانه افرادی که اصلاً بوی انقلاب به مشام آنها نرسیده حالا از انقلابی‌ها هم انقلابی‌تر شده‌اند، تندرویهای آنها سبب می‌شود عناصر مفید را کنار بزنند، هر روز معرکه درست می‌کنند، روح یأس در مردم ایجاد می‌کنند، وبال جامعه می‌شوند. مقدّستر از پیغمبر نشوید، پیغمبر اکرم ﷺ قوّه جاذبه‌اش بیش از قوّه دافعه‌اش بود، نیروها را جذب می‌کرد، آدمهایی را که خیلی انقلابی نبودند نیز نگه می‌داشت و طرد نمی‌کرد.

حضرت امیر همان طور که گرفتار قاسطین و مردم صفین بود همان طور گرفتار خوارج هم بود، خوارج مردمی بودند که می‌خواستند مقدّستر از حضرت علی علیه السلام بشوند، اوّل حضرت علی را مجبور کردند حکمیت را قبول کند، بعد گفتند، «لا حکم الا للّه» (غیر از خدا هیچ

کس حق حکم ندارد). خوارج مردمی بودند قاری قرآن، اهل تهجد و نماز شب، و به خیال خود مخلص! اما مخلصی که خلیفه خدا و حضرت علی را تنها گذاشتند و حتی با او جنگ کردند! مثل بچه‌هایی که می‌گویند ما طالب اسلام راستین هستیم! عمل اینها در کشور ما ضررش خیلی زیادتر از ضد انقلابهایی است که اصلاً انقلاب ما را باور نکرده‌اند. در هر کاری افراط و تفریط غلط است. تفریط یعنی کوتاهی کردن، و افراط یعنی تندروی.



۱۰۱ جوسازی علیه امام خمینی در نجف

یادم می‌آید در نجف در باره امام سه ربع ساعت با آقای حکیم صحبت کردم و ایشان هم دقیقاً گوش می‌داد، بعد آقای حکیم بلند شد رفت، آقای آنجا گفت خیلی خوب شد که شما صحبت کردید، بالاخره آقای خمینی را در ذهن آقای حکیم جا انداختیم و به او شناساندیم.

چند دقیقه بعد یک سیدی که از علما و از حواریون آیت‌الله حکیم بود آمد نشست، ایشان آقا زاده یکی از علما بود و از اطرافیان آقای حکیم به حساب می‌آمد، آقای عمید من را به او معرفی کرد که بله ایشان آقای منتظری از شاگردان آقای بروجردی و آقای خمینی هستند، یکدفعه دیدم سید گفت: خدا لعنت کند انگلیسیها را خدا لعنت کند انگلیسیها را، یک‌روز یک سید جمال‌الدین افغانی درست می‌کنند می‌اندازند جلو، یک روز هم یک سید خمینی می‌آید و

روحانیت و دین و اینها را...، من گفتم سید این چه حرفهایی است که می‌زنی؟! گفت نخیر شما نمی‌دانید، بالاخره دیدیم اصلاً نمی‌شود با او مباحثه کرد، به آقای عمید گفتم پاشو برویم. این جور افراد پیش آقای حکیم بودند و ذهن ایشان را مشوب می‌کردند، بالاخره دستهای مختلف این‌گونه جوسازی می‌کردند.



۱۰۲ اهانت از عناوین قصديه

هر گفتار یا کرداری که جنبه تحقیر و مسخره کردن و تجاوز به حریم انسان داشته باشد اهانت محسوب است. اگر کسی بگوید - مثلاً - امام علی علیه السلام نفهمیده یا اشتباه کرده و منظورش بدگویی و تحقیر آن حضرت باشد اهانت است؛ ولی اگر برای آن حضرت احترام قائل است لیکن در اثر عدم شناخت و ضعف عقیده خیال می‌کند آن بزرگوار نیز مانند مجتهدین خطا و اشتباه داشته‌اند، و یا چون زمان و مقتضیات آن تغییر کرده نمی‌توانیم روش آن حضرت را برای این زمان الگو قرار دهیم اهانت محسوب نمی‌شود، بلکه اشتباه کرده است و باید او را ارشاد نمود. اهانت هر چند در بعضی موارد امر قصدی نیست - مانند اینکه کسی نعوذ بالله از روی عمد به قرآن لگد بزند - ولی در بسیاری از موارد امری قصدی است و در جایی صادق است که گوینده قصد تحقیر داشته باشد، و قصد او برای قاضی احراز شود، و قهراً راهی جز اقرار در محیط آزاد وجود ندارد، و در صورت شک «الحدود تدرأ بالشبهات»؛ و خلاصه اینکه هر عمل یا گفتار انسان که امکان وجود و یا عدم اهانت در آن باشد، مصداق اهانت بودنش

منوط به قصد می باشد.



۱۰۳ ابوبکر اگر فدک را پس می‌داد...

«ابن ابی الحدید» گفته است: از «علی بن الفارقی» که مدرّس مدرسه غربی در بغداد بود، (و احتمالاً استاد ابن ابی الحدید هم بوده) سؤال شد که راستی اینجا ابوبکر به حضرت زهراء علیها السلام می‌گوید: «تو راست می‌گویی»؛ اگر آن حضرت راست می‌گفت، پس باید ابوبکر فدک را به او می‌داد؛ چون حضرت می‌فرماید: «فدک از آن من است»؛ آن استاد در جواب گفت: علت این که ابوبکر فدک را به آن حضرت باز نگرداند، این بود که اگر به ایشان می‌داد، فردا حضرت زهراء علیها السلام می‌آمد و می‌گفت: پدرم، علی علیه السلام را خلیفه مسلمانها قرار داده و در غدیر خم و جاهای دیگر او را معرّفی کرده است؛ ابوبکر دید اگر چنانچه امروز بنخواهد فدک را واگذار کند، فردا هم باید خلافت را به علی علیه السلام بدهد؛ از اول، خواست ناامیدشان کند^(۱).



۱۰۴ من ائمه جماعات هستم

روزی به مرحوم امام خمینی عرض کردم آقا! شما به علمای بلاد بها داده احترام کنید. در این اثنا شیخ پیرمردی از یکی شهرهای (...و) وارد شد امام از او پرسید: شما کجا هستید؟ گفت: آقا تهران هستم. امام پرسید: چکار می‌کنید؟ آن آقا با لهجه خاصی گفت: آقا! ائمه جماعاتم!! امام گفت: شما به تنهایی ائمه

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

جماعتید؟ گفت: بله آقا. بعد امام با مزاح به من گفتند: لابد ایشان یکی از همانهاست که شما سفارشش را می‌کنید.



۱۰۵ دوری کردن از شبهات

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایتی است که می‌فرماید: «حلال بیّن، و حرام بیّن، و شبهات بین ذلک، فمن ترک الشبهات نجا من المحرّمات»^(۱) چیزهای حلال روشن است، و چیزهای حرام روشن، و چیزهای مشتبه بین این دو، کسی که شبهات را ترک کند از حرامها نجات پیدا می‌کند. در روایت دیگر می‌فرماید: «لو ان راعياً رعى الى جانب الحمى لم يثبت غنمه ان تقع في وسطه»^(۲) هر کس گوسفندانش را در اطراف قرقگاه بچراند کم‌کم وارد قرقگاه می‌شود. اگر انجام شبهات برای انسان عادت شد کم‌کم محرّمات هم برای او عادی می‌شود. لذا آدم متقی باید حتی از شبهه‌ناک خودداری کند تا گرفتار محرّمات نشود. حضرت می‌فرماید: کسی که از تاریخ درس عبرت بگیرد، در او حالت تقوی پیدا می‌شود و این تقوی مانع از این می‌شود که در چیزهای شبهه‌ناک فرو رود، پس به طریق اولی در محرّمات هم وارد نمی‌شود.



۱۰۶ امام خمینی: مرجعیت و رهبری، توأمان

امام در عین اشتغال به مبارزات و کارهای سیاسی هیچ‌گاه از

۱- منهاج البراعة، ج ۳، ص ۲۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۱۴، باب ۱۲ صفات قاضی، حدیث ۰۹

۲- منهاج البراعة، ج ۳، ص ۲۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲۲، باب ۱۲ صفات قاضی، حدیث ۴۰.

کارهای درسی و علمی خود کم نمی‌گذاشتند، یک روز یادم است در اوایل مبارزه با لویح ششگانه شاه، روزی خدمت ایشان رسیدم و در حالی که منزل ایشان در قم از مردم تهران و شهرستانها پر شده بود و منتظر دیدار با ایشان بودند، من دیدم امام به نوشتن درس خود که از تدریس آمده بودند مشغولند. من با تعجب گفتم آقا الان مردم در بیت شما منتظر صحبت و دیدار شما می‌باشند، وقت نوشتن درس حالا نیست، که ایشان فرمودند: نه، ما نباید از کارهای علمی و درسی خود کم بکنیم، ما باید کار آخوندی خود را کاملا انجام دهیم و این همان بحثهای فقه ایشان بود که به قلم ایشان می‌باشد و چاپ شده است و به نظر من این نکته را باید آقایان اهل علم و فضلاء از امام یاد بگیرند و هیچ‌گاه کارهای سیاسی و انقلابی آنها مانع کارهای درسی و علمی شان نشود؛ و اهمیت کار آقای خمینی که توانستند پیروز شوند این بود که ایشان از نظر علمی جا افتاده و غنی و شاخص بودند، یعنی از نظر علمی ایشان مرجع تقلید و مورد توجه فضلاء و علماء بودند و همین معنا پشتوانه شد برای کارهای سیاسی و مبارزاتی ایشان که مردم به ایشان رو آوردند و رمز و سر پیروزی ایشان علاوه بر قاطعیت و پشتکار و استقامت، عامل مهمی که در راس همه عوامل می‌باشد همین بود که از نظر علمی ایشان قوی و غنی و مورد توجه همه بودند.



ملت به گروههای ضد انقلاب خارج از کشور ایمان ندارد ۱۰۷

به گروهها و اقلیت هایی که در خارج از کشور علاوه بر فعالیت

علمی و سیاسی که حق طبیعی همه افراد است از کارهای خشونت‌بار و خرابکاریها و قتل نفوس دریغ ندارند و جوانهای خام را در مسیر اهداف تند خود به دام می‌اندازند دوستانه تذکر می‌دهم که زیربنای حکومت ملت است و ملت ما به شما هم با ادامه روش فعلی ایمان ندارند، لذا بجاست محترمانه به ملت اسلامی ایران بپویندید و از گروه‌بازیهای سیاسی آمیخته با خشونت و تندی پرهیز نمایید.



این فتنه گران! ۱۰۸

آقای مطهری ناچار شد برود تهران، بیشتر به جهت مخارج زندگی، چون واقعا از جهت زندگی بر ما سخت می‌گذشت، ایشان می‌گفت بنا نیست همیشه ما با فقر زندگی کنیم؛ به من گفت بروم به آقای بروجردی قضیه رفتنش را بگویم، و از طرف ایشان خداحافظی کنم؛ می‌گفت اگر خودم برای خداحافظی پیش آقای بروجردی بروم ممکن است بگویند چرا و بی‌اعتنایی شود، بعد یک نامه نوشتند خدمت ایشان هم به عنوان عذرخواهی و هم تقدیر و تشکر از زحمات ایشان که در این مدت از شما استفاده کردیم و... این نامه را نوشته بود و گفت شما این نامه را به آقای بروجردی بدهید؛ روز پانزده شعبان بود آقای بروجردی نشسته بود و جمعیت زیادی هم اطراف ایشان بودند من رفتم خدمت ایشان و گفتم آقای مطهری این نامه را دادند خدمت شما و خداحافظی هم کردند، آقای بروجردی نامه را نگرفت؛ گفتم: بالاخره ایشان...، ایشان گفته...، با ناراحتی نامه را کنار زد، من پیش دیگران خجالت‌زده شدم. آقای حاج میرزا ابوالحسن به من گفت: مگر

نمی‌دانی به آقای بروجردی گفته شده که آقای مطهری و آقای خمینی هستند که فدائیان و نواب را علیه شما تحریک می‌کردند، آن وقت تو آمده‌ای نامه اینها را می‌دهی به آقای بروجردی! بعد من جریان را به آقای مطهری گفتم، ایشان خیلی متأثر شد. تا آن وقت من نمی‌دانستم که پیش آقای بروجردی تا این حد تفتین شده است و تا این اندازه ممکن است در ذهن بزرگان اثر گذاشت، در صورتی که خود آقای مطهری به من گفت که من رفتم با نواب صحبت کردم و گفتم با این تندی که شما دارید نتیجه نمی‌گیرید و حوزه را به هم می‌زنید و بایستی کاری کرد، حالا که یک مرجع هست ایشان را تا اندازه‌ای همراه کنید تا نتیجه بهتری به دست آید و...؛ خلاصه آنها کار خودشان را کردند، از این قضیه معلوم می‌شود کسانی که اهداف سوئی دارند گاهی ممکن است شرایطی را فراهم کنند که نظر بزرگان را راجع به شخصی یا مساله‌ای برگردانند.



حکومت عدل برای ظالمین هم مفید است!

۱۰۹

در حکومت عدل حتی ظالمین هم بهتر می‌توانند زندگی کنند، برای این که اگر ظلم و جنایت باشد ظالم ظلم و تعدی می‌کند و همیشه با مردم مظلوم درگیری دارد و بین آنها کینه و جدایی هست، مردم همیشه با نظر دشمنی و بغض به ظالمین نگاه می‌کنند و منتظر فرصتی برای انتقام هستند؛ و اگر آنها نتوانستند انتقام بگیرند فرزندان آنها و نسل‌های بعد، از فرزندان و بازماندگان ظالمین انتقام خواهند گرفت؛ طبیعی است که عقده ظلم بالاخره زمانی سر باز می‌کند و

انقلاب و تحوّل می‌شود و مردم به حساب ظالمین می‌رسند. بنابراین اگر عدالت حکم فرما شود و حق هر کس به او داده شود، تمامی افراد جامعه در صفا و دوستی و محبت زندگی می‌کنند.



کمک به خانواده زندانیان سیاسی

۱۱۰

یکی از اتهامات بنده این بود که به خانواده‌های زندانیان و تبعیدیان کمک می‌کردم، روی این جهت به من خیلی فشار می‌آوردند که تو چرا کمک می‌کنی؟ یک بار به ازغندی (بازجوی ساواک) در این ارتباط گفتم: شما به زندانی نان می‌دهید؟ گفت: بله، گفتم: چرا می‌دهید؟ گفت: برای اینکه بالاخره یک بشر است، گفتم: خوب زن و بچه زندانی بشر نیست؟ حالا یک کسی را گرفتید و بردید زندان، زن و بچه او نان نمی‌خواهند؟ اگر به نظر شما خود آن فرد مجرم است زن و بچه او که گناه نکرده‌اند. من در آن زمان به خانواده بعضی از مجاهدین خلق هم کمک می‌کردم، در آن وقت اینها هنوز راهشان جدا نشده بود و جزو مبارزین مسلمان به حساب می‌آمدند.

کمکها را بیشتر همان کسانی که به آنها کمک شده بود لو داده بودند، هنگام بازجویی و در زیر کتک و شکنجه می‌گفتند از طرف فلانی به ما کمک می‌شده است. همان‌گونه که گفتم من نوعاً هم به خانواده‌های زندانیان و هم تبعیدیان کمک می‌کردم، من با اینکه خودم تبعیدی بودم عده‌ای را می‌فرستادم از تبعیدیها دلجویی کنند، می‌گفتم برایشان گز ببرند، عسل ببرند، برای خانواده‌هایشان پول ببرند،

کمکشان بکنند، مثلاً رفته بودند به ایرانشهر دیده بودند یکی از آقایان فرش ندارد برایش یک فرش خریده بودند و از این کارها، پولش را من می‌دادم، در بازجویی منکر هم نمی‌شدم، می‌گفتم من به فقرا، طلاب و هر بیچاره‌ای که نیازمند باشد در حد امکاناتم کمک می‌کنم. اخبار و جریانات هم توسط ملاقاتیها رد و بدل می‌شد و نمونه‌اش جریان نامه‌ای است که گفتم در زندان قزل‌قلعه توسط آشخ حسن ابراهیمی که آن وقت بچه بود و همراه با خانواده ما به ملاقات آمده بود بیرون فرستادم.



شکمبارگی معاویه

معاویه این اندازه معروف است که خیلی پرخور بوده، گلوش گشاد بود و شکمش خیلی بزرگ و آویزان بود، آنقدر شکمش بزرگ بود که وقتی می‌نشست تمام زانوهایش را می‌گرفت، گفته‌اند سرّ این که نماز جمعه را نشسته می‌خواند این بود که وقتی می‌ایستاد شکمش آویزان بود و مثل این که شکمش جدای از او بود. پرخوری او در تاریخ معروف و مشهور بود، و ابن ابی‌الحدید هم این موضوع را مطرح کرده که روزی رسول‌الله ﷺ او را خواست، گفتند مشغول غذا خوردن است، وقت دیگری او را خواست، گفتند مشغول غذا خوردن است، حضرت در مورد او فرمودند: «اللهم لاتشبع بطنه» خدایا شکمش را سیر نگردان. شاعر عرب نیز در این مورد گفته است:

«و صاحب لی بطنه کالهاویة کان فی احشائه معاویة»^(۱)

یعنی من یک دوست و یاری دارم شکمش همانند بیابان است و مثل این است که در شکم آن دوستم معاویه جا داده شده است! شاعر فارسی‌زبان نیز در وصف شکم کسی می‌گوید:
از دور بدیدم شکمی می‌آید
بعد از دو سه روز صاحبش پیدا شد.



نیکوئی مال حلال

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید^(۱): اگر دیدید که خداوند به کسی فرزندان زیادی داده است یا مالش زیاد است خودش هم آدم قوی و نیرومندی است، زمین‌های زیادی را کشت می‌کند، توان ادارهٔ یک کارخانه را دارد و درآمدش زیاد است، این زیادی مال او و این توان و قدرت، از برای شما فتنه نباشد، حسود نشوید، نگویید چرا او دارد باید کاری کنیم که دیگر نتواند درآمدی پیدا کند، اگر از راه حلال است بگذار باشد، تولید می‌کند، به نفع جامعه است، تولیدات او در این کشور مصرف می‌شود، و اگر خدمتی می‌کند همهٔ مردم از خدمات او بهره‌مند می‌شوند. در حقیقت حضرت علی علیه السلام می‌خواهد نهی کند از آن تنگ‌نظری که در بعضی از ماها هم هست، که می‌گوییم چرا باید عده‌ای پولدار و ثروتمند شوند؟! اگر پول و ثروت از راه مشروع و حلال باشد چه مانعی دارد؟ اگر ثروت از راه ظلم و احتکار نباشد و در اختیار افراد عادل و متدین و خیرخواه باشد چه مانعی دارد؟



بی ضابطه بودن تبلیغ

در سالی اربعین، از یکی آقایان سی تومان قرض گرفتم و رفتم پیشوای ورامین البته با سفارش یکی از آقایان، در آنجا به یکی از آقایان قم برخوردم و از وضع مجالس آنجا سؤال کردم، گفت: فعلا اینجا یک مجلس هست و حدود بیست نفر طلبه از قم آمده‌اند و همه در آن مجلس شرکت می‌کنند و هر کس نوبتش نشد صاحب مجلس از باب ضرورت دو تومان به او می‌دهد و در حقیقت عذر او را می‌خواهد ولی فردا باز همه شرکت می‌کنند، گفتم پس خیلی محترمانه است!! در نتیجه من اصلا در مجلس روضه شرکت نکردم و بالاخره پس از مشاوره با آقای محقق نیشابوری اثاثیه و کتابها را به دوش گرفتم و پیاده به جوادآباد رفتم. در آنجا در منزل سید پیرمرد محترمی به نام آقای حاج سیداسماعیل وارد شدیم که روضه داشتند و هر دو در روز اربعین منبر رفتیم و پیدا بود که منبر ما مطلوب واقع شد و مردم هم خیلی احترام کردند، ولی پس از ما سید پیرمردی که پیدا بود معلوماتی ندارد و روضه‌خوان حرفه‌ای است منبر رفت و در منبر صحبت از خمس و زکات کرد و بعد گفت همین دو شیخ را می‌بینید، هر کدام مستحق بیست تومان زکاتند که به آنها بدهید و از اینجا بروند! این جمله را که گفت یک‌دفعه مثل اینکه طاق اطاق را بر سر من کوفتند و از همان جا تصمیم به بازگشت گرفتم، و هر چند مردم و صاحبخانه به سید اعتراض کردند ولی بالاخره من از ماندن در آنجا ابا کردم و در حقیقت

وداع من بود با مسافرت‌های تبلیغی با آن وضع ناهنجار و بی ضابطه.



حکومت در نظر امامان

حکومت در نظر امامان بزرگوار وسیله بود نه هدف آنان خود و حکومت ساده بدون تشریفات ظاهری خود را برای پیاده‌شدن ارزشهای اسلامی و تربیت صحیح انسانها و اقامه قسط و عدل در جامعه می‌خواستند نه اینکه اسلام را برای تقویت حاکمیت و قدرت خود بخواهند. همین نگرش به ارزشهای اسلامی فلسفه و علت اساسی همه فعالیتها و برخوردهای آن بزرگواران با دوست و دشمن بود؛ و براساس همین نگرش، آنان در مقام تراحم و تعارض بین قدرت و حکومت خود و بین ارزشهای اسلامی قدرت را فدای ارزشها می‌نمودند. رمز الگو ماندن حکومت ساده پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام برای همیشه تاریخ و همه زمانها و مکانها در همین نکته مهم نهفته است.



ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)^(۱)

سوال: حضرت امام در مسائل سیاسی و اجرایی کشور ارجاعاتی را به حضرتعالی داشتند، همان‌گونه که در مسائل فقهی احتیاطات و بعض مسائل مشخص فقهی را به حضرتعالی ارجاع فرموده بودند؛ اگر

۱- علاوه بر درج مستندات ارجاعات در کتاب خاطرات، برخی از آنها در مجموعه صحیفه امام (ره) آمده است چون: ج ۱۲، ص ۱۲۰، ۴۱۱ و ج ۱۵، ص ۳۲۲ و ج ۱۷، ص ۶۸-۶۹، ۴۵۰ و ج ۱۹، ص ۲۷۴ و ج ۲۰، ص ۱۱۰، ۳۹۷ و ج ۲۱، ص ۶۸-۶۹ و ۳۷۲.

مواردی از آنها را در نظر دارید بفرمایید

جواب: البته چون فاصله زمانی زیاد شده بعضی از آنها در نظرم نیست ولی اجمالا آنچه یادم هست یکی مساله شورای انقلاب بود؛ آن وقت که من برای شرکت در مجلس خبرگان در تهران بودم ایشان پیغام داده بودند که من هم در شورای انقلاب شرکت کنم، آن زمان ده‌یازده نفر از جمله آیت‌الله بهشتی، آقای هاشمی، آقای مهندس بازرگان و دیگران در شورای انقلاب بودند؛ و من به ایشان نوشتم چون در تهران به صورت موقت هستم و می‌خواهم برگردم به سراغ درس و بحثم، نمی‌توانم عضو باشم اما تا وقتی که در تهران باشم شرکت می‌کنم، به همین جهت تا وقتی که در تهران بودم در جلسات شورای انقلاب شرکت می‌کردم.

مورد دیگر در مساله احتکار بود؛ فتوای ایشان در تحریر این است که فقط در همان پنج شش چیز یعنی گندم و جو و مویز و خرما و روغن و زیتون احتکار حرام است ولی نظر من مطلق بود، و من نظر خودم را پیش از اینکه کتاب ولایت فقیه چاپ شود به صورت جدا چاپ کرده بودم، ایشان آن را خوانده بودند، بعد حاج احمد آقا به من گفت -از آقای محمدی‌گیلانی هم شنیدم- که ایشان گفته بودند: نظر ایشان از ما اوسع است و مجلس می‌تواند طبق نظر ایشان عمل کند

مورد دیگر در مساله تعزیرات بود؛ تعزیرات را می‌گویند به نظر حاکم شرع بستگی دارد، بعد اینها در مجلس مشکل داشتند که ما چه بکنیم آیا بنویسیم که هر حاکم شرعی هر کار دلش خواست بکند و هرگونه به نظرش آمد تعزیر کند؟ به این شکل یک نوع هرج و مرجی

لازم می‌آید، از طرف دیگر حاکم شرع‌های ما اغلب مجتهد نبودند، به همین جهت خواسته بودند یک حدودی برای آن معین بکنند، این مساله را هم ایشان به من ارجاع داده بودند، مدتی آقای یزدی و دیگران برای تنظیم قانون آن پیش من می‌آمدند و از نظریات من در آن کمیسیون که مربوط به این کار بود نوشته‌هایی را در این زمینه تنظیم کردند، و نوشته و امضای مرا گرفتند.

باز در مناسک حج که مسائلی پیش آمده بود، آقای حاج سید جعفر کریمی به من گفتند: ما این مسائل را از امام پرسیده‌ایم و ایشان گفته‌اند نظر شما را بپرسیم و هر چه نظر شما باشد بر طبق آن عمل کنیم. یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود؛ که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان این را کافی نمی‌دانستند، به همین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید؛ من عقیده‌ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است، منتها مفسد نه به این وسعت که هرکس هر کار خلافی کرد بگوییم مفسد فی الارض است، بلکه مفسد کسی است که به طور کلی وضع اجتماعی جامعه را به هم می‌زند، بالاخره در این مورد هم گفته بودند به فلانی مراجعه کنید.

اوایل انقلاب هم رسیدگی به اموال جزیره کیش را که می‌گفتند دارد حیف و میل می‌شود ایشان به من محول کردند؛ و همین باعث شد که ما یک سفر به جزیره کیش برویم و بعد چند نفر را برای رسیدگی به کارهای آنجا گذاشتیم.

دیگر مساله تعیین قضات بود؛ که به طور کلی به من و آقای

مشکینی واگذار کرده بودند، فقط آقای خلخالی را در اول انقلاب ایشان خودشان نصب کردند ولی بعداً که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودیم و سراسر کشور به قاضی نیاز داشتند مرحوم امام آقای قدوسی را به عنوان دادستان انقلاب نصب کرده بودند و در رابطه با تعیین قضات فرموده بودند فلانی و آقای مشکینی هر کس را تعیین کردند کافی است؛ ما هم آقای مومن و آقای شرعی را مسئول شناسایی طلاب در قم قرار دادیم، اینها شناسایی می‌کردند و به ما می‌نوشتند که به نظر ما آقای فلانی برای این منصب صلاحیت دارد، ما هم بر اساس گواهی آنان حکم آنها را امضا می‌کردیم؛ بعد برای اینکه کار دقیق‌تر شود بنا شد از آنها امتحان بگیریم و آقای حاج شیخ یحیی سلطانی برای این کار معین شد تا اینکه بتدریج کار قضاوت سیستم مشخصی به خودش گرفت.

تعیین صلاحیت اعضای شورای عالی قضایی را هم امام به من محول کرده بودند، من هم پنج‌شش نفر از جمله آقای مشکینی، آقای سید جعفر کریمی، آقای فاضل‌لنکرانی و آقای خاتم یزدی را معین کرده بودم که قضاتی را که می‌خواهند برای عضویت در شورای عالی قضایی کاندیدا شوند امتحان کنند و در صورت قبولی می‌توانستند برای شرکت در این شورا کاندیدا بشوند و سایر قضات به آنها رای بدهند، چون طبق قانون رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور را امام نصب می‌کردند و سه نفر دیگر از میان قضات و بر اساس رای آنان مشخص می‌شدند و نتیجه هم از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات اعلام می‌شد.

تعیین صلاحیت ائمه جمعه را هم به من ارجاع داده بودند؛ چون از همان اول روی تشکیل نماز جمعه من عنایت داشتم و تاکید داشتم که ایشان برای شهرستانهای مختلف امام جمعه نصب کنند، و ایشان فرمودند: خود شما این کار را انجام بدهید، من به ایشان عرض کردم تعیین امام جمعه از شئون رهبری است و خود حضرتعالی اقدام فرمایید، ولی بالاخره من از طرف ایشان تعیین می‌کردم.

مورد دیگر تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه بود که این مساله هم از سوی ایشان به من محول شد؛ من اول آقای طاهری خرم‌آبادی را برای این کار معین کردم، بعد از مدتی ایشان آقای محمد رضا فاکر را به جای خودش معین کرده بود.

باز تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از کشور را به من محول کرده بودند؛ که تا این آخر هم به عهده من بود، مثلاً برای شیعیان افغانستان من از طرف ایشان امام جمعه و قاضی معین می‌کردم.

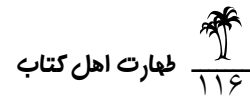
مورد دیگر مساله عفو زندانیان بود؛ که برای این منظور از طرف من چهار نفر معین شده بودند: آقایان سید محمد ابطحی کاشانی، محمدی‌گیلانی، قاضی خرم‌آبادی و سید محمد موسوی بجنوردی، این چهار نفر افرادی را در زندانها داشتند که تحقیق می‌کردند و به آقایان گزارش می‌شد که فلانی صلاحیت عفو دارد و اینها نتیجه را به من می‌نوشتند و من می‌نوشتم که از طرف حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی مورد عفو واقع شد، این کار خیلی مفید بود و بسیاری از افراد از همین طریق از زندان نجات پیدا کردند.

در مورد تعیین نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها هم با امام صحبت

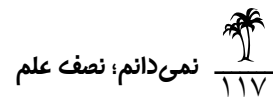
کرده بودند و امام گفته بودند من در این مسائل دخالت نمی‌کنم و به من ارجاع داده بودند؛ بعداً اعضای ستاد انقلاب فرهنگی آقایان دکتر عبدالکریم سروش و دکتر علی شریعتمداری و دونفر دیگر آمدند پیش من که شما برای دانشگاهها نماینده معین کنید و من این کار را انجام می‌دادم، بعد کم‌کم یک هیاتی را معین کردیم به عنوان هیات مرکزی که بر کار نمایندگان در دانشگاهها نظارت داشته باشند، آنها سه‌نفر بودند: آقای احمد جنتی، آقای عباس محفوظی و آقای محمدی‌گیلانی، و کم‌کم این جهت در دانشگاهها تثبیت شد، البته بعضی از نمایندگان موفق بودند بعضی هم نتوانستند کاری انجام دهند.

کار دیگر، تعیین شورای مدیریت حوزه علمیه قم بود؛ بدین صورت که من یک روز خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم: سابقاً شما می‌فرمودید ما قدرت نداریم که حوزه را تنظیم کنیم ولی الان که قدرت دست شماست بجاست این کار انجام شود، حوزه یک مدیریت می‌خواهد یک نظمی می‌خواهد اینکه می‌گویند حوزه نظمش در بی‌نظمی است درست نیست؛ ایشان فرمودند: پیش آقای گلپایگانی بروید ایشان هم حاضر شوند. من رفتم منزل آیت‌الله گلپایگانی و جریان را مطرح کردم و گفتم امام فرموده‌اند که خدمت شما بیاییم؛ بالاخره بنا شد سه‌نفر را آیت‌الله گلپایگانی معین کنند، سه‌نفر را هم من از طرف امام معین کنم، آیت‌الله گلپایگانی سه‌نفر خودشان را معرفی کردند و ما قبول کردیم ولی سه‌نفر که من معین کرده بودم یکی از آنها آقای مشکینی بود که آیت‌الله گلپایگانی پذیرفتند، بعد ایشان را عوض کردم که آیت‌الله گلپایگانی راضی

باشوند، این سه‌نفر آقای دوزدوزانی، آقای راستی و آقای کریمی بودند و سه‌نفر آیت‌الله گلپایگانی آقایان صابری همدانی، افتخاری و طاهر شمس بودند، بعداً آقایان جامعه مدرسین نیز سه‌نفر ضمیمه کردند. از جمله امور دیگری که مرحوم امام به من محول نمودند رسیدگی به شکایت ورثه مرحوم آقای حسین همدانیان در رابطه با موقوفات آن مرحوم بود که گفته می‌شد بر خلاف نظر آن مرحوم عمل می‌شود، و من پس از بررسی کامل نتیجه راطی نامه‌ای به ایشان نوشتم که نظر اینجانب مورد توجه قرارگرفت و آن را تأیید کردند.



مقصود از کافر بودن اهل کتاب کافر بودن نسبت به اسلام است نه نسبت به مبدأ و معاد. و به نظر اینجانب اهل کتاب - یهود، نصاری و مجوس - ذاتاً نجس نیستند و نجاست آنان عارضی است؛ به جهت عدم اجتناب از خوک و خمر و میتة و امثال اینها. مسلمان نیز اگر از اینها اجتناب نکند نجاست عارضی دارد. پس اگر اهل کتاب دست و بدن خود را بشویند پاک می‌شوند.



کسانی که رهبر فکری جامعه هستند و عقاید و افکار و ایده مردم به دست آنهاست خیلی باید دقت کنند؛ فتوی دهندگان، اهل منبر و گویندگان که مردم پای منبر و صحبت آنها نشسته‌اند تا چیزی یاد بگیرند، معارف و احکام اسلامی را از آنان یاد بگیرند، وظیفه آنان

خیلی سنگین است؛ اگر فکر و مطالعه کرده مطالب حق را برای مردم بگویند، اجر پیروان به آنان نیز داده می‌شود؛ و اگر مطالب غلط برای مردم بگویند و در آنها انحرافی پیدا شود، گناه پیروان برای آنان نیز نوشته می‌شود. معروف است که «لأدری نصف العلم» نمی‌دانم، نصف علم است. همین که بداند نمی‌داند، نصف از کمال را طی کرده است. مجهولات ما خیلی بیشتر از معلوماتمان می‌باشند، لذا باید جواب هر سؤالی را که نمی‌دانیم صریحاً بگوییم نمی‌دانیم تا مردم به اشتباه نیفتند.



دموکراسی اسلامی
۱۱۸

ممکن است کسی بگوید در حکومت دموکراسی در مقام عمل هر آنچه مردم بخواهند اجرا می‌شود و هیچ اراده‌ای فوق خواست آنان نیست در حالی که در حکومت اسلامی بدون توجه به خواست آنان یک سری از ارزشها و احکام دینی است که تقدّم و تعین دارند؛ اما با کمی تأمل این اشکال نیز برطرف می‌شود، زیرا اسلام منحصر در مسائل عبادی و اخلاقی نیست بلکه در همه مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و جزایی دستور و برنامه دارد و فرض ما این است که اکثریت مردم ملتزم به موازین اسلامی و خواهان برقراری حکومت اسلامی و اجرای دستورات دینی هستند و برای اسلام و احکام آن ارزش قائل‌اند. در این فرض در حقیقت مردم با بیعت خود به اجرای آن ارزشها و احکام اسلامی تن داده‌اند، و چنانچه مردم به طور کلی چنین حکومتی را نپذیرند یا آن را مشروط به عدم اجرای برخی از احکام بدانند، در حقیقت از التزام به موازین اسلامی دست

برداشته‌اند و طبعاً موضوع بحث تغییر می‌کند؛ ولی حقیقت این است که مردم ما مخالف حکومت اسلام و اجرای موازین اسلامی نیستند، بلکه از استبداد قشر خاص و اینکه درک و برداشت از اسلام را در انحصار خود و برداشت دیگران را کفر و ارتداد پنداشته ناراحت‌اند.



علاقه‌مند و دلسوزترین نسبت به استاد
۱۱۹

چون حضرت امام شدیداً مورد علاقه من بودند، و اولین کسی بودند که حکومت اسلامی را تشکیل دادند، دلم می‌خواست هیچ سوژه‌ای علیه ایشان نباشد و اگر من نامه‌هایی به ایشان می‌نوشتم بر همین منظور بود، و همه می‌دانند که به خاطر وقار و آن چهره ملکوتی که داشتند افراد معمولاً جرات حرف زدن با ایشان را نداشتند و شاید تنها من بودم که با صراحت مطالب خودم را با ایشان مطرح می‌کردم و این به دلیل علاقه شدیدی بود که من به ایشان داشتم و می‌خواستم ایشان همیشه با همان چهره ملکوتی و قداست معنوی باشند، آقای حاج احمد آقا آقازاده ایشان شاهدند که من کراراً به ایشان می‌گفتم باید علاوه بر حفظ جهات جسمی و بهداشت حضرت امام، جهات معنوی و ملکوتی و قداست و موقعیت ایشان را هم حفظ کنیم تا چهره ولایت فقیه همیشه در تاریخ برای مثلاً صد یا پنجاه سال آینده محفوظ بماند.



تاریخ زبان دارد
۱۲۰

تاریخ در حالی که گذشته را بیان می‌کند بی‌زبان است اما برای اهل علم و فهم زباندار است. با مطالعه تاریخ گذشتگان انسان می‌بیند

سلاطین بزرگ با چه قدرتهایی سرکوب شدند، ثروتمندان بزرگ ثروتشان به باد فنا رفت و خودشان هم رفتند، خوبان و بدان همه رفتند، از خوبان خوبی‌هایشان و از بدان بدی‌هایشان در تاریخ ماند. بیش از نصف قرآن ذکر داستان پیغمبران و همچنین سرکشهای روزگار مثل فرعون و نمرود است. هدف قرآن این است که دیگران عبرت بگیرند و بدانند که قدرت و زور از آنها گرفته و تاریخ تکرار می‌شود.



کسانی که در تربیت من تأثیر گذار بودند

آنانی که در تربیت من بسیار موثر بودند درجه اول پدرم بود^(۱) چون

۱- مصاحبه با مرحوم حاج علی منتظری:

س: چند سال دارید؟

حاج آقا با کمی مکث و با یک آه می‌گوید: بالاتر از ۸۰ سال.

س: روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

- کار ما که حساب نداره، از آفتاب تا آفتاب.

س: شما امام جماعت هستید؟

- بله، شبها هم بعد از نماز جماعت تا ساعت ۱۰ تا ۱۱ تفسیر قرآن دارم.

س: شنیده‌ایم شما جلسات تفسیر قرآن و اخلاق و بیان احکام دارید، در این مورد توضیح بفرمایید.

- ما هر شب در مسجد بعد از نماز جلسه داریم. معانی قرآن را آیه به آیه توضیح می‌دهم تا مردم خوب بفهمند. هفته‌ای یه بار هم برای پاسداران فلاورجون (فلاورجان) صحبت می‌کنم. یه دفعه هم به پایگاه آمریکاییها در شاهین شهر و یه دفعه هم به دانشگاه سده (دانشگاه صنعتی خمینی شهر) بردندمان. همینطور جلسات دیگری ام هست.

س: گویا مردم نجف آباد و سایر روستاها و بخشهای اطراف برای حل کارهایشان به شما رجوع می‌کنند؟

- بله تمام دعوایها و گرفتاریهای مردم بر سر زمین و دکان و خانه و باغ به گردن من است.

س: چند بار توسط مأمورین شاه جلال دستگیر شدید؟

- مرتب مرا اذیت می‌کردند و مزاحم می‌شدند.

س: برای چی؟

با علما سروکار داشت، بعد مرحوم حاج شیخ احمد بود با آن عنایتی که به تربیت طلاب داشت، با آن ساده‌زیستی و ارتباط و علاقه‌ای که با مردم داشت، و این روحیات از همان اول در من خیلی تأثیر گذاشت؛ به نظر من روحانی باید با مردم سروکار داشته باشد، اهل تشریفات و

- می‌گفتند چرا حرف حق می‌زنی؟ یه بار هم برای لباس بوده، چرا لباست رو عوض نکردی؟ کت و شلوار چرا نپوشیدی؟ داشتم با الاغ و گاو و میش می‌رفتم، آمدند و گفتند: بیا بریم ساواک! چرا باز عبا و عمامه رو برنداشتی؟

س: آیا زمان شاه خائن هم شما امور شهر دستتان بود؟

- بله می‌آمدند پیش من برای حل دعوایها. ولی خیلی وقتا ساواک مانع می‌شد.

س: حاج آقا، زندگی آیت‌الله منتظری را برای ما شرح دهید، خیلی مایل هستیم فراهایی حساس از زندگی فرزند ارجمندتان را از دوران طفولیت تا قبل از پیروزی انقلاب از زبان شما بشنویم.

- بچه که بود زراعت می‌کرد، زمون سختی بود، یه روز که می‌رفتم از آفتاب تا آفتاب کار می‌کردم، یه ریال می‌دادند، یه ریال آن زمون یه چارک نون می‌دادند، اونوقت من دیگه باغ و گوسفندا رو دست حسینعلی می‌دادم و خودم می‌رفتم سرکار، گاهی هم اصفون (اصفهان) می‌رفتم و خشت می‌مالیدم، بعد هم که حسینعلی ۸ - ۹ سالش شد، رفت اصفون و درس می‌خوند. توی مدرسه جده ولی هر وقت میومد نجف آباد می‌گرفتمش به کار، بعد هم که رفت قم تا ۳۰ سالگی ازش کار می‌کشیدم. ولی بعد از ۳۰ سال دیگه زورم بهش نرسید (با خنده)

س: شنیده‌ایم محمد را جلوی پدرشان آیت‌الله منتظری شکنجه می‌کرده‌اند...

- اوه، اینقدر شکنجه کردند این محمد رو که دیگه خدایی بود که زنده مونده. خودش قم به رئیس ساواک گفته بود: عذابی نبوده که ما نبینیم، غیر از آن عذابها، ۴۰۰ تا چاک از شما خورده‌ام. تمام عذابها رو دارم برای خاطر تو می‌کشم که یک سگ آمریکایی عزتش بیش از توست...

س: از زندانهای آیت‌الله منتظری چیزی نظرتان هست؟

- ۱۵ سال مرتب در آزار، اذیت، زندون و شکنجه بود... بالاخره از زندان خیر آوردند حکم اعدامش درآمده، گفتم: خب هر جور تقدیرس. بعد به ۱۰ سال زندان محکوم شد.

س: وقتی شنیدید آیت‌الله منتظری امام جمعه تهران شده چه حالتی به شما دست داد؟

- من یه آدمیم نه از خوبیای دنیا شاد می‌شم نه از بدیایش اوقاتم تلخ میشه. همون وقت که گفتند: حکم اعدام شیخ حسینعلی درآمده اصلاً ککم نگزید. (ایزدی مصطفی، فقیه عالیقدر، تهران سروش ۱۳۶۲، ج ۱، ص: ۳۱ - ۲۸).

این حرفها نباشد، نخواهد برای خودش امتیاز قائل بشود. اینکه ما می‌شنیدیم که مثلا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتی که با اصحاب می‌نشستند دایره‌وار می‌نشستند و جلسه‌شان امتیاز نداشت و اگر یکی از خارج می‌آمد می‌گفت ایکم محمد؟ (کدام یک از شما محمد است)، واقعا می‌شود گفت مرحوم حاج شیخ احمد این‌گونه بود، و این‌گونه بی‌تکلف زندگی کردن در روح من خیلی اثر می‌گذاشت؛ و بعد هم اساتید دیگر، خداوند درجات همه را متعالی فرماید.



۱۳۲ محکوم به ۱۰ سال زندان

یک روز به ما گفتند شما را می‌خواهیم ببریم کمیته (کمیته مشترک محل بازجویی و شکنجه ساواک) پیش عضدی (سر بازجوی ساواک)، در کمیته برای ما لباس زندان آوردند که بپوشیم، آقای انواری با آن هیکل بزرگ ژاکت به بدنش نمی‌رفت ما هم می‌خندیدیم، برای آقای طالقانی لباس آوردند ایشان ناراحت شد و گفت: من لباسهایم را بیرون نمی‌آورم، گفتند: باید در بیاوری! ایشان گفت: رسولی (سر بازجوی اوین) کجاست؟ رسولی را بگویید بیاید؛ همه این برنامه‌ها بازی بود و می‌خواستند ما را اذیت کنند، بالاخره ما را با همان لباس روحانیت بردند پیش عضدی. در ضمن گفت و شنیدهای زیاد آقای طالقانی سراغ اعظم خانم دخترشان را گرفتند، عضدی گفت: با اجازه شما او را به زندان ابد محکوم کرده‌ایم، ایشان متغیر و ناراحت شدند و گفتند: چرا؟! من هم از سیدهادی هاشمی دامادم

سراغ گرفتم گفتم: می‌خواهید با او ملاقات کنید، مرا بردند در یک اتاق، بعد او را با پای شل و مجروح آوردند و حدود یک ربع ساعت با او ملاقات کردم، او را به دوازده سال زندان محکوم کردند و در این اواخر مدتی هم او را در اوین در جمع ما آوردند.

من و آقای طالقانی هر یک به ده سال زندان محکوم شده بودیم، آقای هاشمی به سه سال زندان محکوم شده بود، آقای لاهوتی به چهار یا پنج سال، اما اعظم خانم را ابد داده بودند. وقتی برگشتیم به اوین آقای انواری این جریان را به عربی جور کرده بود و به صورت روضه بالحن می‌خواند: قال السيد: این الرسولی؟ این الرسولی؟... خلاصه خیلی برنامه‌های خوشمزه‌ای آنجا داشتیم، حالا نگو اینها مخفیانه آنجا ضبط گذاشته‌اند و حرفهای ما را ضبط می‌کنند، این جریان را وقتی فهمیدیم که یک روز راجع به شهرهای قفقاز صحبت شد که هفده شهر قفقاز مال ایران بوده روسها آمده‌اند گرفته‌اند، حالا که بحرین را مطرح می‌کنند مال ایران است چرا شهرهای قفقاز را مطرح نمی‌کنند و مقداری روی این قضیه صحبت کردیم. فردای آن روز صبح عاشورا بود سرهنگ وزیری که رئیس آنجا بود آمد برای ما صحبت کند، اول یک مقدار حالت گریه به خودش گرفت، بعد گفت: من پول داده‌ام به سربازها و گفته‌ام امروز روضه بگیرند و عزاداری کنند، بعد بدون مقدمه گفت: آخه ما این شهرهای قفقاز را چطور می‌توانیم پس بگیریم؟ با این قدرت روسها ما با زور می‌توانیم خودمان را نگه داریم! بالاخره از این مطالب فهمیدیم که صحبت‌های ما به گوش اینها

می‌رسد و از آن روز به بعد یک مقدار مسائل را کنترل کردیم.



چرا عثمان کشته شد؟
۱۳۳

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید^(۱): آنچه باعث قتل عثمان شد دیکتاتوری و استبداد او بود. انسان هرچه مقامش بالا باشد، باید در مسائل با دیگران مشورت کند، پیغمبر اکرم با این که عقل کل است خداوند به او می‌فرماید: ﴿و شاورهم فی الامر﴾^(۲) ای پیغمبر با مردم مشورت کن. مشورت به معنای شخصیت دادن به افراد است، وقتی به افراد شخصیت داده شد آنها برای کار کردن بیشتر شوق پیدا می‌کنند، و آنها هم متقابلاً برای تو شخصیت قائل می‌شوند. در مشورت مطلب پخته‌تر می‌شود و راه صواب به دست می‌آید؛ علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «من شاور الرجال شارکها فی عقولها»^(۳) کسی که با مردم مشورت کند خودش را در عقل آنها شریک کرده است. خلاصه آن که عثمان دیکتاتوری کرد، دیکتاتوری هم عکس‌العمل دارد، عکس‌العمل آن یورش مردم بود، هم عثمان در دیکتاتوری خود بد کرد و هم مردم در یورش خود به عثمان، و جزای هر کدام را خدا می‌دهد.



فقه شیعه مانند حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت
۱۳۴

مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند: که فقه ما مثل حاشیه‌ای

۲- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳۰.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

است بر فقه اهل سنت، چون حکومت و دولت و ملت همه سنی بودند روایات اهل سنت در آن زمان مطرح بوده، فتاوای آنها مطرح بوده و روایات ائمه ماگاهی ناظر به فتاوای آنها بوده است، اگر در یک مساله روایاتی که در صحیح بخاری و مسلم و سایر کتب اهل سنت هست اینها را هر چند در پاورقی ذکر می‌کردیم و طالب علم اینها را با روایات خودمان تطبیق می‌کرد خیلی بهتر بود.



در نشست باربرداران!
۱۳۵

نقل است که رضاشاه پهلوی ممنوع کرده بود در کشور کسی از واژه‌های عربی استفاده کند، چون زبان قرآن بود و آنها به بهانه استفاده از زبان فارسی اهداف دیگری داشتند. روزی یکی از وزرا دیر به خدمت شاه رسیده بود، هنگامی که مورد اعتراض شدید واقع شد، به جای جمله: قربانت شوم در جلسه وزرا شرکت کردم، علت را اینگونه حکایت کرد: برخیت‌گردم در نشست باربرداران، آنبازی کردم!



دروغ سیاسی، وعده سیاسی
۱۳۶

دو صفت اصولاً در سیاستمداران دنیا وجود دارد؛ وقتی با مردم سخن می‌گویند، دروغ می‌گویند؛ اگر از آنها بپرسند چرا دروغ می‌گویید؟ جواب می‌دهند: این دروغ سیاسی است! وعده می‌دهند ولی عمل به وعده‌های خود نمی‌کنند، اگر بگوییم چرا خلاف وعده عمل می‌کنید؟ جواب می‌دهند: وعده سیاسی بود! و ...



شبی به یاد ماندنی

۱۲۷

گاهی اوقات در زندان دور هم می‌نشستیم و به قول معروف گعده داشتیم، شب نیمه شعبان بود دور هم جمع شده بودیم بنا شد هر کس با آواز یک بیت شعر بخواند، الزامی بود که همه باید می‌خواندند برای تفریح، آقای طالقانی خیلی بد می‌خواند، من هم خیلی بد می‌خواندم، آقای هاشمی بدتر از هر دوی ما می‌خواند، آقای لاهوتی نسبتاً بد نمی‌خواند، آقای جلال رفیع هم بد نمی‌خواند، ایشان خیلی جوان خوشمزه و با استعدادی بود، او ضمن صحبت‌هایش گفت: یک داستان برایتان بگویم بخندید، در کرج یک طلبه ترک‌زبان منبر می‌رفت، به او گفتند حاج آقا کمونیست‌ها خیلی زیاد شده‌اند شما روی منبر یک چیزی علیه آنها نمی‌گویید؟ گفت ان‌شاءالله فردا شب می‌گویم، فردا شب منبر رفت و با همان لهجه ترکی گفت: کمونیسم نمونده؟! مارکسیسم نمونده؟! ایسلام ایسلام! کمونیسم تف! مارکسیسم آه، ایسلام، انسان از اسمش چیف می‌چند. بعد از منبر آمد پایین و گفت خوب منبری رفتم؟ گفتند آره خیلی خوب ردشان کردی! از این برنامه‌ها هم گاهی داشتیم.



حرکت جوهری و تجرد روح

۱۲۸

در مساله حرکت جوهری باید گفت آنچه در مساله معاد موثر است مساله تجرد روح است، مساله تجرد روح را اگر نتوانیم ثابت کنیم در معاد به اشکال برمی‌خوریم، مساله تجرد روح از مسلمات است، روح ظاهراً همان طور که صدرالمتالهین می‌گوید جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است و با حرکت جوهری به مرحله تجرد می‌رسد، به

این معنا که روح محصول عالی ماده است، انسان در مقام تکامل به مرحله تجرد می‌رسد، قرآن کریم هم بر این معنا دلالت دارد: ﴿ثم انشأنا خلقاً آخر﴾^(۱) همین را که از نطفه شروع شده خلق آخر قرار دادیم، به این معنا که ماده در اثر حرکت تکاملی به اولین مرحله تجرد می‌رسد، بعد مراحل تجرد را طی می‌کند تا می‌رسد به تجرد عقلانی، و مجرد که شد مجرد دیگر باقیست. این‌گونه نیست که خداوند بدن انسان را که کامل شد یک روح مجرد از یک عالمی بیاورد در این بدن قرار بدهد، اصلاً این محال است که یک موجود مستقل مجردی جداگانه بیاید با این ماده جفت بشود، قضیه جسم و جان قضیه راکب و مرکوب نیست بلکه همین ماده است که تکامل پیدا می‌کند و به اولین مرحله تجرد که رسید مراحل بعدی تجرد را طی می‌کند؛ و مساله معاد هم بر همین اساس مبتنی است اما این بحث مقدماتی دارد که اینجا جای بحث آن نیست. حرکت جوهری به این معناست که به طور کلی اعراض نمودهای جوهرند، اعراض چیز مستقلی نیستند و این نمی‌شود که خود جوهر متحرک و متدرج نباشد اما اعراض متدرج باشند، تکامل عرض به تبع تکامل خود جوهر است، تا در ذات تدرج و تکاملی نباشد اعراض تکامل پیدا نمی‌کنند، برای اینکه اعراض وجودشان متحد با وجود جوهر است جوهر وجود جدایی ندارد، هر چه ما نمود آن را مشاهده می‌کنیم بود آن جوهر است، اگر چنانچه جوهر تدرج و تکامل نداشته باشد دگرگونی حاصل نمی‌شود، نمی‌شود وجود هر چیز سرجایش باشد و نمودش تغییر کند، سبب

خودش تکامل پیدا می‌کند که رنگش و وزنش عوض می‌شود، اجمالاً اعراض وجود جدایی ندارند و وجودشان از مراتب وجود جوهر است، متحد با وجود جوهر هستند، جلوه آن هستند؛ این یک واقعیتی است که مرحوم صدرالمتالهین کشف کرده است حقیقت هم همین جور است، و اصلاً اینکه یک نطفه انسان می‌شود این فقط کم و اعراضش عوض نمی‌شود بلکه صورت نوعیش عوض می‌شود، در این صورت نطفه تا برسد به مرحله انسانیت دارای یک صورت نوعیه متصله متدرجه متکامله است.



مقام فانی فی الله
۱۲۹

زمانی که مقام عبودیت کامل نشود فانی فی الله نیست، و تا هنگامی که فانی فی الله نباشد معراج و رسالت نیست، گفته‌اند اگر کسی فانی فی الله شود «ذو عین واحد» می‌شود و به ما سوی الله توجّهی ندارد، تمام توجّه او به خداست. اما کسی که بر اثر عبودیت به مقام رسالت و امامت می‌رسد «ذو عینین» صاحب دو چشم می‌شود، در عین حالی که فانی فی الله است، اما از ناحیه حق هم مبعوث به طرف خلق شده و باید به خلق خدا هم توجّه کند؛ با این که از خدا غافل نمی‌شود به بندگان خدا هم توجّه دارد، آنها را ارتقاء رتبه و مقام می‌دهد، در عین این که فانی فی الله است، با بندگان خدا هم حشر و نشر دارد و رذایل روحی آنها را پاک می‌کند و آنها را به درجه و کمال می‌رساند. این کار، کار همه کس نیست؛ زیرا وقتی ما فانی فی الله شدیم اگر به طرف

مخلوق توجّه کنیم از خدا غافل می‌شویم و آن مرتبه فنا فی الله را از دست می‌دهیم. عارف هم روی همین حساب است که نمی‌تواند به مخلوق خدا توجّه کند، پس عارف فقط می‌تواند خود را فانی فی الله کند، ولی نمی‌تواند هیچ‌گونه توجّهی به بندگان خدا داشته باشد؛ و رسول خدا (ص) و اولیاء او هستند که دارای هر دو جنبه می‌باشند.



وسعت موضوع حرمت احتکار
۱۳۰

موضوع احکام احتکار در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام و کلمات فقهای اعلام در پنج یا شش یا هفت چیز یعنی گندم، جو، خرما، مویز، روغن، زیتون و نمک خلاصه می‌شد، با اینکه این قبیل احکام از قبیل احکام عبادی نیستند که مبتنی بر تعبد محض باشند که مصالح و مفاسد آنها بر ما پوشیده است، بلکه به لحاظ مصالح و ملاکهای اقتصادی و حیاتی انسانها تشریح شده‌اند؛ پس در عصر ما با تحول عمیق در زندگی انسانها و نیازهای ضروری آنان قهراً موضوع حرمت احتکار خیلی وسیعتر خواهد بود، مثلاً نمی‌توان گفت که احتکار در زیتون جایز نیست ولی در داروهایی که حیات بعضی انسانها وابسته به آنها می‌باشد مانعی ندارد.



معلوم می‌شود ابوبکر آینده‌نگر تر بود...!
۱۳۱

یکی از علمای شیعه میهمان یکی از علمای اهل سنت می‌شود. عالم سنی شرط می‌گذارد در باره مباحث خلافت بحثی

نشود. عالم شیعی می‌گوید: من فقط یک نکته می‌گویم و آن اینک: ابوبکر خیلی آدم دوران‌دیشی بود. عالم سنی تعجب می‌کند. عالم شیعی ادامه داد و حتی از پیامبر هم در دوران‌دیشی جلوتر بود چرا که برای پس از خودش عمر را به عنوان خلیفه مشخص کرد ولی به عقیده شما پیامبر با آن عظمت کسی را به عنوان خلیفه پس از خودش نصب نکرد!



عالم جلیل‌القدر آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی

۱۳۳

در این اواخر که در اصفهان بودم با مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی آقا شیرازی مانوس شده بودم؛ ایشان در مدرسه صدر نهج‌البلاغه درس می‌دادند، گاهی از اوقات درس ایشان می‌رفتم؛ بعد وقتی که من آمدم قم و با مرحوم شهید مطهری آشنا شدم و در تابستان با هم به اصفهان رفتیم به ایشان گفتم برویم درس نهج‌البلاغه، گفت مگر نهج‌البلاغه درس خواندنی است؟ گفتم اگر حاج میرزا علی آقا درس بگوید آری! بعد به اتفاق آقای مطهری رفتیم در مدرسه صدر پای درس ایشان، مرحوم آقای مطهری خیلی مجذوب ایشان شد؛ و در کتاب عدل الهی خود این داستان را نقل می‌کند که هم مباحثه من که اهل اصفهان بود پیشنهاد کرد که در درس نهج‌البلاغه حاج میرزا علی آقا شرکت کنیم و این پیشنهاد برای من طلبه کفایه خوانده سنگین بود ولی رفتم و زود به اشتباه بزرگ خود پی بردم و دانستم نهج‌البلاغه را من نمی‌شناختم، به علاوه دیدم با مردی از اهل تقوا و معنویت

روبرو هستم که خودش نهج‌البلاغه مجسم بود و مواظب نهج‌البلاغه در اعماق جاننش فرو رفته بود. وقتی که حاج میرزا علی آقا فوت شد به دستور مرحوم آیت‌الله بروجردی جنازه‌اش را در شیخان قم دفن کردند؛ یک روز آقای مطهری از تهران آمده بود قم گفت: من این دفعه به قصد زیارت قبر حاج میرزا علی آقا به قم آمدم، مخصوص زیارت قبر ایشان. خود من هم الان گاهی می‌روم در شیخان سر قبر حاج میرزا علی آقا شیرازی؛ ایشان مرد از دنیا گذشته و وارسته‌ای بود، در طب قدیم استاد بود، ولی خیلی کم طبابت می‌کرد؛ ما یک مقدار قانون بوعلی سینا را پیش ایشان خواندیم، قسمتهایی از نهج‌البلاغه را هم پیش ایشان خواندیم. ایشان اواخر عمر آیت‌الله العظمی بروجردی آمدند قم؛ گاهی هم برای طلبه‌ها منبر می‌رفتند، از اول تا آخر منبر خودش گریه می‌کرد، دیگران هم گریه می‌کردند، همین طور نهج‌البلاغه را با یک حالی می‌خواند، و نوعاً از اینکه پشت سرش نماز بخوانند کراهت داشت؛ در خانه‌اش تا آخر هم برق نکشیده بود، یک روز به ایشان گفتم آقا چرا برق نمی‌کشید؟ فرمود: برق حرام نیست ولی من خودم دیدم مامور شهرداری داشت روی دیوار خانه مردم تیر می‌کوبید و صاحبخانه می‌گفت من راضی نیستم، خانه مرا دزدگاه قرار می‌دهی، مامور می‌گفت من از طرف شهرداری دستور دارم اگر روی تخم چشم تو هم هست تیر را بکوبم! و این برق که این جور می‌آید من در استفاده از آن شبهه می‌کنم، به ایشان گفتم شما که در آن تصرف نمی‌کنید، گفت چرا اگر من از برق استفاده کنم این تصرف در مسیر برق هم هست، روی این شبهه‌ها ایشان تا آخر هم در خانه‌اش برق

نکشید. ایشان به آیات و روایات خیلی علاقه داشت و با آنها آشنا و مانوس بود؛ معنویات حاج میرزا علی آقا هم در من و هم در مرحوم شهید مطهری خیلی اثر گذاشت. یادم هست یک شب ایشان آمد قم و آقای حاج آقا رضا صدر آمده بود دیدن ایشان، در حجره آقای مطهری وارد شده بودند، آن شب تا ساعت ۱۲ نشستند و شعر خواندند، ایشان طبع شعر هم داشت، آن شب ایشان برای نماز شب بیدار نشد، به قدری متأثر بود مثل اینکه فرزندشان فوت شده باشد، بعد می‌گفت: من شانزده هفده ساله که بودم یک شب برای نماز شب بیدار نشدم، آن روز را تا شب گریه می‌کردم، الان باز آن حادثه تکرار شده است، ایشان آن قدر عنایت و توجه داشت که نماز شبش ترک نشود و خیلی زندگی ساده‌ای داشت. من و مرحوم مطهری یک روز دعوتش کرده بودیم برایش پلو هم پخته بودیم، یک وقت دیدیم ساعت ده مقداری نان و چغندر گرفته و می‌آید، گفت من گرسنه‌ام الان غذا می‌خورم، گفتیم آقا برای شما پلو درست کرده‌ایم، فرمودند: بچم (بچه‌ام) هر وقت گرسنه‌ات شد غذا بخور، خودت را معطل نکن، هر وقت هم خوابت گرفت بخواب، اما آن وقت را که سر حالی به بطالت نگذران! من گاهی اوقات خوابم می‌گرفت به مرحوم شهید مطهری می‌گفتم: حاج میرزا علی آقا گفت هر وقت خوابت گرفت بخواب، من حالا می‌خواهم بروم بخوابم! مرحوم مطهری هم شوخی می‌کرد و می‌گفت: همه نصیحت‌های حاج میرزا علی آقا را که مربوط به خوردن و خوابیدن است خوب از بر کرده‌ای! یک روز در اصفهان من در حجره آن مرحوم در مدرسه صدر مهمان ایشان شدم به نان و دوغ، ایشان در

ضمن نقل کردند که شبی خواب دیدم قیامت شده و هر کسی را به جایی فرستادند و به من گفتند این باغ هم مال تو، باغ زیبایی بود ولی من در عالم خواب در باغ قدم می‌زدم و از روی حسرت می‌گفتم: علی آقا، آخر حیوان مردی و تو را روی آب و علف رها کردند.



بیخود آمدی مسلمان شوی همان بهایی باش! ۱۳۳

نقل شد هنگامی که مرحوم طالقانی در مسجد هدایت نماز می‌خواندند و مسجد ایشان پایگاه انقلاب و مبارزه بود روزی شخصی به ایشان می‌گوید: آقا من آمده‌ام خدمت شما مسلمان شوم، ایشان پرسیده بود مگر تو چه دینی داری؟ آن فرد جواب داده بود من بهائیم، آیت‌الله طالقانی گفته بود بیخود آمدی مسلمان شوی برو همان بهائی باش. آن شخص خیلی جا خورده بود، بعد ایشان فرموده بود اگر می‌خواهی مسلمانیت مثل ما باشد بهائی باشی بهتر است، برای اینکه حداقل آبروی اسلام را نمی‌بری، ولی اگر می‌خواهی مسلمان واقعی شوی بسیار خوب.



ملت‌ها باید خود را تغییر دهند تا خدا اوضاع آنها را عوض کند ۱۳۴

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بأنفسهم﴾ خدا اوضاع هیچ ملت را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان روحیه و روش خویش را تغییر دهند. و از رسول خدا ﷺ نقل شده: «کما تكونوا یولی علیکم» آن‌گونه که می‌باشید بر شما حکومت

می‌شود. عالم طبیعت عالم اختیار است و سرنوشت ملت‌ها به دست خود آنها سپرده شده است و تاریخ بر این امر گواه است؛ البته آنان موظف‌اند موازین الهی و انسانی را رعایت نمایند.



۱۳۵ **قصدمان خدا بود و بس**

زندادان آدم را می‌سازد، هم انسان با افراد و روحيات مختلف برخورد می‌کند هم یک شجاعت و ساختگی به انسان می‌دهد، انسان اگر چنانچه بخواهد در جامعه وجودش موثر باشد و در مسیر زندگی تکلیفش را بداند بایستی این صحنه‌ها را دیده باشد تا از خامی بیرون بیاید؛ نه، ما ضرری نکردیم، البته ما قصدمان خدا بود، واقعا قصدمان خدا و دفاع از اسلام بود، اهداف بزرگی داشتیم، روی این اصل هم اگر ما را می‌کشتند باکی نداشتیم. بارها مرا تهدید می‌کردند که چنین و چنان می‌کنیم و این کار اعدام دارد، من می‌گفتم: انسان که همیشه نمی‌ماند من هم عمرم را کرده‌ام و بهره‌ام را از دنیا برده‌ام چه بهتر که انسان زودتر برود و مسئولیتش کمتر باشد، من این جوروی به اینها جواب می‌دادم. اینها فکر می‌کردند که وقتی می‌گویند اعدام می‌کنیم من وحشت می‌کنم.



۱۳۶ **توصیه‌ای به مأمورین**

در اینجا به برادران پاسدار و مأمورین توصیه می‌کنم که مواظب

باشید توی گوش کسی نزنید، حرف بدی به کسی نزنید، بر فرض کسی مجرم باشد، خائن باشد، خائن را دادگاه عدالت باید محاکمه کند، و مطابق اسلام حکم صادر کند؛ اگر مأمور بازداشت کسی شدید، مواظب باشید به او توهین نکنید، او را کتک نزنید، کوچکترین عمل ما در قیامت مورد حساب قرار می‌گیرد، مردم با دیدن روش شما باید به اسلام اقبال کنند و علاقه‌مند به اسلام شوند، نه این که رفتار شما برای آنها یادآور پاسبانهای رژیم سابق باشد، کار شما بسیار حساس و ظریف است بنابراین مواظب باشید.



۱۳۷ **مستمعین چون آبکش!**

سعی کنید اگر پای منبری یا جلسه موعظه‌ای رفتید، یا کتابی را مطالعه کردید، فقط همانجا تحت تأثیر واقع نشوید و هنگامی که از آن حالت خارج شدید فراموش کنید. مانند آبکش که داخل آب می‌کنند پر آب است ولی هنگامی بالا می‌آورند کاملاً از آب خالی می‌شود.



۱۳۸ **اعتراف‌گیری با زور اعتباری ندارد**

آقای شریعتی سبزواری نقل می‌کرد می‌گفت: من دنبال آقای ورامینی پدر خانم خود رفتم آلمان، سه چهار روز پشت سر هم می‌رفتم داخل یک پارک می‌گشتم، پلیس آنجا می‌دید من هر روز می‌آیم به این پارک، به من شک کرده بود، مرا بردند به اداره پلیس، پلیس گفت: آقا ما سئوالاتی از شما می‌کنیم اما شما طبق مقررات

مجبور نیستید جواب بدهید. اتفاقاً یک روایت از امیرالمومنین علیه السلام داریم که یک کسی متهم به سرقت بود پیش آن حضرت آوردند، حضرت فرمود: اسرقت؟ ان شئت قل لا، آیا تو دزدی کرده‌ای؟ اگر می‌خواهی بگو نه؛ بخصوص در امور اخلاقی و جنسی هیچ کس حق ندارد کند و کاو کند و به زور از افراد در باره این امور اعتراف و اقرار بگیرد، چه برسد به اینکه با شکنجه از آنها اقرار بگیرد و بعد بر همان اساس آنها را اعدام کنند. ما در ابواب فقه داریم که انکار بعد از اقرار مسموع نیست مگر در مساله رجم که اگر کسی در مواردی که حکمش رجم است اقرار کرد بعد انکار کرد، انکار او مورد قبول واقع می‌شود و این مورد اتفاق فقهاست، مرحوم امام (ره) هم در تحریر الوسیله دارد که در رجم انکار بعد از اقرار مسموع است و ایشان در قتل نیز احتیاط و جویی می‌کند که به رجم ملحق شود.



اعلامیه چهلم شهدای ۱۵ خرداد بازداشت و بازجویی در حمام ۱۳۹

یکی از اعلامیه‌هایی که امضا گرفتیم در رابطه با چهلم شهدای ۱۵ خرداد ۴۲ بود. در باغ ملک در شهر ری تعدادی به همراه آقای شریعتمداری جمع بودند، از بعضی آقایان امضا گرفتیم. یواشکی به آقای امینی گفتم: من جلوی هفت هشت نفر نشستم امضا گرفتم و این قضیه لو رفت ممکن است متن تلگراف با امضاها از دستمان برود، ما را بگیرند به جهنم اما ما با زحمت و خون دل این امضاها را گرفته‌ایم، یواشکی که کسی نفهمد آن را گذاشتم در جیب آقای امینی و گفتم از من فاصله بگیرد. اتفاقاً پیش‌بینی من درست درآمد، از جلسه که بیرون

آمدیم از هم جدا شدیم، من جلوتر رفتم در صحن حضرت عبدالعظیم، آنجا مرا گرفتند، بردند ساواک گفتند: شما در منزل شریعتمداری اعلامیه پخش می‌کرده‌اید، مرا تهدید به شلاق کردند، البته شلاق نزدند، توپ و تشر و فحش و این جور چیزها زیاد بود، بعد با همان لباسهایم مرا به داخل یک حمام داغ بردند، یک سرهنگ به نام سرهنگ رحمانی بازجویی من بود اول گفت حمام را داغ کردند، آن قدر بخار کرده بود که تمام لباسهایم به بدنم خیس شد، مرا به آن حمام برد و رفت، پسری آنجا بود در سوراخی را باز کرد، یک ظرف آب آورد، گفت این ظرف آب را بگیر تشنه‌ات می‌شود، آب را داد. حدود یک ساعت و نیم بعد دوباره سرهنگ آمد مرا زیاد تهدید کرد و گفت آن رفیق تو را گرفتیم آوردیم، گفتم رفیقم کیه؟ گفت او همه چیز را گفته و تو هم باید بگویی! گفتم من چیزی ندارم بگویم - می‌دانستم اینها یک دستی می‌زنند - گفت او همه چیز را گفته، گفتم ما چیزی نداشتیم که بگوید، اگر هم گفته بیخود گفته و به من ربطی ندارد. گفت خانه شریعتمداری با چه کسی سلام و علیک می‌کردی؟ گفتم همه آخوندها با هم سلام و علیک می‌کنند، گفت هفت هشت هزار جمعیت همه با هم سلام و علیک می‌کنند؟ همه همدیگر را می‌شناسند؟ گفت رفیقتم همه مطالب را گفته، من ته دلم گفتم نکند آقای امینی را گرفته باشند اما منکر شدم، خلاصه دیدند چیزی به دست نیاوردند من را با مقدمات و گفتگوهای آزاد کردند. آقای امینی بعدا گفت من تا دیدم تو را گرفتند رفتم داخل مدرسه لاله زاری و تلگراف را لابلائی یکی از درختهای

شمشاد مدرسه مخفی کردم، ما رفتیم آن تلگراف را از زیر شاخه‌های شمشادها برداشتیم، متأسفانه آن زمان یک دستگاه فتوکپی نداشتیم که افلا آن را فتوکپی کنیم.



لحظات عمر در گوش ما می‌خوانند

۱۴۰

مرحوم صدرالمتألّهین در اسفار می‌گوید: ^(۱) موجودات مادّی دو سنخ بُعد دارند، بُعد مکانی و بُعد زمانی؛ بُعد مکانی که همین طول و عرض و عمق باشد و به آن کمّ ذاتی می‌گویند، این داخل وجود موجودات مادّی است، بُعد زمانی بُعد چهارم موجودات مادّی است، زمان نحوه وجودی موجودات مادّی است، وجود موجودات مادّی وجود تدرّجی است، وجود تدرّجی یعنی حرکت، و حرکت با زمان همدوش و هماهنگ است، زمان متراژ حرکت است، مثلاً انسان غیر از آن که راه می‌رود ذاتش هم حرکت دارد، و مقدار حرکت اسمش زمان است. و بالاخره مادّه و حرکت و زمان هماهنگ می‌باشند. بنابراین ساعات شبانه‌روز جدای از ذات ما نیستند، در درون ذات ما می‌باشند. حضرت علی علیه السلام ساعات عمر را تشبیه به راننده شتری کرده که از پشت سر شتر را می‌راند و برای او حُدی می‌خواند تا شتر به سرعت حرکت کند؛ ساعات عمر هم گویا پشت سر ما قرار گرفته و ما را به جلو می‌رانند، و حوادثی را که این ساعات عمر برای ما پیش می‌آورند در حقیقت حُدی است که به گوش ما می‌خوانند و باعث می‌شود که ما بیشتر حرکت کنیم.

۱- اسفار اربعه، ج ۳، ص ۱۴۰ و ...



ارزش تو بیش از این است

۱۴۱

امیرالمومنین علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه می‌فرماید که: «و اعلم یقیناً انک لن تبلغ املک» یقین بدان که به آن آرزوهای دور و دراز که داری هیچ وقت نمی‌رسی «و لن تعدو اجلک» شما از اجل خودتان هم هیچ وقت نمی‌توانید تجاوز کنید آخرش انسان می‌میرد «و انک فی سبیل من کان قبلک» تو هم مثل دیگران در راه دیگران هستی، همه آمدند حالا یا ثروتمند یا فقیر، مردند و رفتند، یا مقام داشتند و یا نداشتند، تمام شد و رفتند «فخفص فی الطلب» سطحت را پایین بیاور در مقام طلب‌کردن یعنی طمع زیادی نداشته باش «و اجمل فی المكتسب» در کسب‌کردن میانه رو باش، حریص نباش. اجمال یعنی در کسب به خوبی برخورد داشتن، نه اینکه طمع و زیاده روی «فانه رب طلب قد جر الی حرب» خیلی افراد یک چیزهایی را طلب کردند بعد مالشان هم از بین رفت، ثروت تهیه کردند بعد دزد برد «فلیس کل طالب بمرزوق» این طور نیست که هرکس خیلی طلب کند و بدود روزی داده شود «و لا کل مجمل محروم» و این طور نیست آنهایی که عادلانه و به خوبی برخورد می‌کنند محروم باشند، خدا از یک راه دیگر برایش می‌رساند. محل شاهد این قسمت است «واکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقطک الی الرغائب» تو نفس خودت را بزرگتر بدان از اخلاق زشت و خصلتهای زشت، تملق بگویی نسبت به این آقا یا نسبت به آن پولدار، تواضع‌های بیجا، شما اهل علمید، شما روحانی هستید، سینه شما مشحون به قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام است. این شخصیت روحانی

و دینی شخصیت انسانی خودت را به پول و مقام نفروش ولو اگر بفروشی پول یا مقام پیدا می‌کنی؛ اما خودت را از دست داده‌ای، شخصیت و ارزش خودت را از دست داده‌ای «ای فانک لن تعتاض بما تبدل من نفسک عوضاً» اینکه تو شخصیت خودت را می‌فروشی عوضی گیرت نمی‌آید. فرض کن صد هزار تومان یا دویست هزار تومان به شما دادند، شما دویست هزار تومان ارزش دارید؟ فرض کن یک مقام مختصر هم به شما دادند، ارزش شما همین مقام است؟



۱۴۲ روزی

یکی از روحانیون فاضل نجف آبادی - خدا رحمتش کند- در نجف می‌گفت: خداوند به بعضی "عمری" و به بعضی "سالی" و به بعضی "روزی" می‌دهد. گاه خداوند به ما طلبه‌ها "روزی" هم نمی‌دهد بلکه "وعده‌ای" می‌دهد ولی بالاخره بنده‌اش را گرسنه نمی‌گذارد.



کرامت انسانی منحصر به مؤمن و مسلمان نیست

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «کسی که علیه فرد مؤمن چیزی را نقل کند و هدف او این باشد که به واسطه آن خبر او را تضعیف نموده و آبرویش را بریزد و در نزد مردم بی اعتبار ساخته و از چشم مردم بیندازد، خداوند چنین کسی را از ولایت خود خارج ساخته و به سوی ولایت شیطان رهسپار می‌سازد، و شیطان هم

اوراتحت ولایت خود نمی‌پذیرد.»^(۱)

حفظ حیثیت و کرامت انسانی منحصر به مسلمان و مؤمن نیست، بلکه در آیات و روایات معصومین علیهم السلام نسبت به حفظ آبرو و حیثیت همه انسانها حتی غیرمسلمانان تأکید شده، و علاوه بر آن به نیکی کردن و عدالت با آنان ترغیب و توصیه شده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^(۲)



علت کمبودها: ظلم و کفران نعمت

خداوند تبارک و تعالی در سوره ابراهیم، بعد از آنکه نعمتهای خود را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَأَتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾: هر چه را که بشر به حسب استعداد ذاتی و درونیش احتیاج دارد، خداوند عطا نموده است؛ ﴿وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾: و اگر نعمتهای خدا را بخواهید حساب کنید، نمی‌توانید آنها را بشمارید؛ آن وقت ممکن است کسی بپرسد پس چرا این همه کمبود در زندگانی بشر وجود دارد؟ خداوند در ادامه آیه در پاسخ به این سؤال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾^(۳): انسان دو خصلت بد دارد: یکی اینکه زیاد ظالم است و دیگری آنکه زیاد کفران نعمت می‌کند؛ کفران نعمت آن است که آن طور که شایسته است از نعمتهای خدا استفاده نکنند؛ مثلاً

۱- وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۸، باب ۱۵۷ از ابواب «احکام العشرة»، حدیث ۲.

۲- سوره ممتحنه، آیه ۷. ۳- سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

آب دارند، اما آن را کنترل نمی‌کنند؛ یا اینکه زمین و معادن دارند، اما به خوبی از آن بهره‌برداری ننمایند. «ظلوم» هم یعنی آنکه یک عده‌ای حق دیگران را می‌خورند و به حقوق آنان تجاوز می‌کنند. تمام این کمبودهایی که می‌بینید وجود دارد به دو علت است: یکی ظلم انسانها و دیگری کفران نعمت آنان.



۱۴۵ زخم زبان التیام‌ناپذیر!

«کَلِم» به معنای جراحی است؛ در کتاب جامی گفته: این که به کلمه و کلام، کلمه و کلام گفته می‌شود برای این است که کلمه و کلام دل انسان را جریحه دار می‌کند، و به قول شاعر:

«جراحات السِّنَان لها التیام و لا یلتام ما جرح اللِّسَان»

جراحیهای سرنیزه التیام دارند ولی جراحیهای زبان التیام‌ناپذیر می‌باشند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم می‌فرمایند: وقتی تیر مرگ به انسان اصابت کند جراحی آن التیام‌پذیر نیست.



۱۴۶ فدک، سمبل امامت

این را بارها از من شنیده‌اید، این که کمونیستها یا بعضی دیگر اشکال می‌کنند فدک که این همه درآمد داشته، چطور پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به دخترش داده است، پیامبری که در اموال مسلمانان خیلی احتیاط می‌کرده، بارها به اهل بیت خود سفارش می‌کرده که ساده زیستی را رعایت کنند، چطور فدک را که منبع درآمد زیادی بوده، به دخترش

داده است؟ با این که وضع مالی اکثر مسلمانان مهاجر و انصار، خیلی بد بود، نظیر اصحاب صفه و دیگران؟

به نظر می‌رسد که فدک با امر امامت و ولایت گره خورده بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که مولا علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود تعیین فرمودند، می‌خواستند از نظر مالی هم یک منبع درآمدی برای بیت امامت وجود داشته باشد، این را هم می‌دانستند که اگر اختیار آن را به علی علیه السلام بدهند، گرفتن و غصب آن، خیلی راحت‌تر است و لذا آن را به حضرت زهرا علیها السلام دادند؛ بدین لحاظ که چون آن حضرت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است، آنها خجالت بکشند آن را غصب کنند؛ و اگر هم فدک را گرفتند، در حقیقت ماهیت خودشان را بیشتر روشن نمایند که چگونه به یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده و حریم ایشان را هم نگاه نداشتند؛ پس این سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است که فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام داده‌اند، در واقع می‌خواستند دست علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خالی نباشد. و این خانواده که خانواده امامت است محتاج نباشند، و در حقیقت حضرت زهرا علیها السلام به عنوان محور امامت و ولایت، در موقعیتی قرار داشتند که اعطاء فدک به آن حضرت، اعطاء آن به بیت امامت بوده است؛ و همان طور که عرض کردم شاهد این که فدک با امامت گره خورده است، روایات صحیح‌های است که دلالت بر این مطلب دارد؛ از جمله روایتی که در آن آمده است: روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت که حدود فدک را مشخص کن تا آن را به شما بازگردانم، حضرت ابتدا قبول نکردند، چون می‌دانستند

اگر حدود آن را مشخص کنند، او هرگز قبول نخواهد کرد؛ ولی هارون اصرار کرد و حضرت هم حدود کشور اسلام را برای فدک معین کردند، هارون گفت: اوه! پس معلوم می‌شود شما خلافت را می‌خواهید^(۱)!

خلاصه همه این نشانه‌ها، گواه است بر این مطلب که مسأله فدک، یک مسأله صرفاً مالی نبوده است، بلکه یک امر سیاسی و مهمی بوده که با مسأله امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباط مستقیم داشته است.



بدبینی نسبت به کل روحانیت!
۱۴۷

ما قصدمان این است که درس بخوانیم تا هم خودمان با احکام اسلام و اخلاق اسلام آشنا باشیم و هم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد را انجام بدهیم. اگر چنانچه در صدنفر اهل علم یک نفر هم کار سبک انجام بدهد، مردم نسبت به همه قضاوتشان بد خواهد بود، اگر یک قصاب دزد باشد مردم می‌گویند این قصاب دزد است؛ اما اگر یک آخوند کار بدی انجام داد مردم قضاوتشان نسبت به همه آخوندها بد خواهد بود. من بارها عرض کرده‌ام آقایان روحانین که متلبس به لباس روحانیت شده‌اند، متوج به تاج ملائکه شدند، بسا از خیلی مباحتات هم باید اجتناب کنند برای حفظ آبروی روحانیت و دین که مردم به روحانیت و دین بد بین نباشند؛ اگر بدبین شدند دیگر مسائلشان را نمی‌پرسند؛ آنوقت ما گناه کرده‌ایم که سبب شده‌ایم مردم اعتمادشان به اهل علم کم بشود.



حضرت علی علیه السلام بر سر دوراهی
۱۴۸


امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من در شرایط سختی گرفتار شده‌ام؛ اگر بگویم خلافت حق من است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جاهای مختلف مرا برای امامت و خلافت معین کرده است، نمی‌گویند راست می‌گوید و خلافت حق اوست بلکه می‌گویند حریص بر حکومت است - چنانکه گفتند - و اگر سکوت کنم، یک عده می‌گویند از مرگ ترسیده است! مردان خدا خیلی وقتها گرفتار این جهت هستند، که اگر بخواهند جلو بیفتند می‌گویند ریاست طلب هستند و اگر ساکت شوند می‌گویند می‌ترسند، در صورتی که گاهی انسان باید سکوت کند و یک وقت هم باید قیام کند. علی علیه السلام ابتدا اگر می‌خواست قیام کند می‌دید نتیجه ندارد، سکوت حضرت از این جهت بود که اگر قیام می‌کرد بی‌جهت خود و نیروهایش از بین می‌رفت. در این شرایط گرچه جامعه چون رشد ندارد انسان را محکوم کند، اما انسان باید صبر کند تا شرایط فراهم شود، سعی کند شرایط و مقدمات را فراهم کند، رشد و آگاهی به مردم بدهد و بعد قیام کند.



آشنایی با آیت‌الله بروجردی
۱۴۹


من و آقای مطهری خیلی دلمان می‌خواست از نزدیک آیت‌الله بروجردی را ببینیم، در یک تابستان آقای مطهری با حاج آقا صدر کلباسی رفتند بروجرد سال بعد هم من رفتم، آن سال تابستان من

حدود چهل روز در بروجرد ماندم و در درس آقای بروجردی شرکت می‌کردم، ایشان خارج مکاسب محرمه را می‌گفتند، موضوع درس ولایت از قبل جائر بود و تقریباً پنجاه‌شصت نفر همه ریش سفید از علما در درس ایشان شرکت می‌کردند، یک پیرمردی بود می‌گفت من پانزده سال از آقای بروجردی بزرگترم، می‌گفت من درسهایم را در اصفهان خوانده بودم و برگشتم بروجرد آقای بروجردی سیوطی می‌خواند. آن وقت این پیرمردها می‌آمدند درس آقای بروجردی خیلی به ترتیب می‌نشستند هر کس جایش معین بود، ماکه یک بچه‌طلبه بودیم حق نداشتیم در ردیف علما بنشینیم ما وسط اتاق می‌نشستیم، یک اتاق بزرگ که وسطش ستون بود، این حوزه درس آیت‌الله بروجردی بود.


 آب و هوای کشور از آن اعلیحضرت!

در بین راه که مرابه مسجد سلیمان برای تبعید می‌بردند ژاندارمها خیلی بد رفتاری می‌کردند، برای نماز هر چه من اصرار کردم پیاده شویم گفتند نه، می‌ترسیدند فرار کنم، مجبور شدم همان‌جا در قطار وضو بگیرم و نماز بخوانم، وقتی به دستشویی می‌رفتم می‌آمدند با تفنگ‌هایشان پشت در دستشویی می‌ایستادند. گاهی با من بحث می‌کردند، می‌گفتند آقا شما از آب و هوای این کشور استفاده می‌کنید چرا به اعلیحضرت دعا نمی‌کنید، گفتم مگر آب و هوای کشور مال اعلیحضرت است، می‌گفت بله، من گفتم اگر امنیت را بگویی یک

چیزی است، ولی آب و هوا که مال اعلیحضرت نیست؛ خلاصه خیلی بد عمل می‌کردند. به اهواز که رسیدیم از قطار پیاده شدیم آنها می‌خواستند برای رفتن به مسجد سلیمان اتوبوس بگیرند من معمم بودم و آنها هم با دوتا تفنگ به همراه من، دیدم خیلی زننده است حالا مردم فکر می‌کنند که این آشیخ دزدی کرده است، من به آنها گفتم یک ماشین سواری بگیرید، گفتند ماشین سواری پولش زیاد است، گفتم پول آن را من می‌دهم؛ بالاخره یک ماشین سواری گرفتند و کرایه آن را من دادم، خیلی خوشحال شدند که حالا بر می‌گردند پول کرایه را هم می‌گیرند، مرا بردند در فرمانداری مسجد سلیمان تحویل بدهند، وقتی وارد فرمانداری شدیم دیدم یک نفر آمد جلو و گفت: آقای منتظری به شهر ما خوش آمدی! من جلیلی کرمانشاهی بخشدار اینجا هستم، فرماندار هم خیلی مرد خوبی است الان می‌آید؛ به آنها هم گفتم ایشان را تحویل بدهید و بروید. مامورین با آن بد اخلاقیهایی که با ما کرده بودند خیلی جا خوردند.


 استعمار و تضعیف مرجعیت شیعه

مرحوم میرزای شیرازی اعلی‌الله مقامه با یک فتوایش آن برنامه‌ای را که قرارداد استعماری ناصرالدین شاه با تالبوت انگلیسی بود به هم زد و ضربه زد به انگلستان، و اینها از همان وقتها به فکر افتادند مرجعیت را کوچک کنند، تحقیر کنند؛ تحقیر کردن مرجعیت، به حریم مرجعیت حمله کردن، اهانتها، این کارهایی که چهارتا بچه یک وقت

می‌بینی برای مراجع و وظیفه معین می‌کنند، اینها بالمآل به ضرر اسلام و به ضرر تشیع است. همیشه علما و مراجع بودند که اسلام و تشیع را حفظ می‌کردند در مقابل دولتهای استعماری، مرحوم آیت‌الله العظمی امام خمینی(ره) با قدرت مرجعیتشان بود که توانستند این انقلاب را به پیروزی برسانند و الا همه یادتان هست مرحوم آیت‌الله کاشانی خیلی فعالیت می‌کرد، تبعیدش کردند، زندانش کردند، اعلامیه می‌داد، نتوانست کاری بکند؛ برای اینکه مراجع با او همراه نبودند، اما مرحوم امام قدس سره با همان قدرت مرجعیتش توانست پیروز بشود، لذا سازمانهای کفر جهانی، استعمار، سازمان سیا به فکر تضعیف روحانیت و مرجعیت افتادند. آنهایی که همه جا ایادی دارند، متاسفانه در حوزه ما هم احتمالا داشته باشند.

در نجف مرحوم آخوند خراسانی که از موسسین مشروطیت بود وقتی دید قضایا وارونه شد، مشروطیت کارش به جایی رسید که حاج شیخ فضل‌الله نوری را به دار زدند و کف زدند، مرحوم آخوند تصمیم گرفت بیاید ایران و قضیه را برگرداند، شب مرحوم آیت‌الله حاج سید اسماعیل صدر را دعوت می‌کند در خانه‌شان و می‌گوید من تصمیم دارم بروم در ایران و قضایا را برگردانم، مرحوم آقای صدر گفته بود که ما قول دادیم با او همراهی بکنیم، ایشان گفته بود اذان صبح خبر دادند که مرحوم آخوند دیشب سکت کرده است. آخوند سالم همین که تصمیم می‌گیرد به ایران بیاید سکت می‌کند!! بعد هم همان علمائی که در مشروطیت بودند و چه بسا در دلشان هم با دار زدن حاج شیخ

فضل‌الله نوری موافق بودند خود آنها را هم ترور کردند، حاج سید عبدالله بهبهانی را هم ترور کردند، این ایادی همیشه بودند و هستند.



این مقامهای بی ارزش دنیوی

۱۵۲

مقامها جز مسئولیت و گرفتاری برای انسان چه ارزشی دارد؟ ابن عباس می‌گوید بر امیرالمومنین علیه السلام در ذی قار وارد شدم در حالی که کفششان را وصله می‌کردند، حضرت فرمودند: ما قيمة هذه النعل این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم ارزش ندارد، حضرت فرمودند: «والله ليهي احب الي من امرتكم الا ان اقيم حقا او ادفع باطلا»^(۱) به خدا سوگند این کفش از امارت و حکومت شما نزد من محبوبتر است مگر اینکه بتوانم حقی را به پا دارم یا باطلی را برطرف کنم. اگر انسان نتواند حق را به پا دارد یا از باطلی جلوگیری کند فقط اسم باشد چه فایده‌ای دارد جز مسئولیت سنگین؟ بر اساس فرمایش حضرت، کفش نیاز انسان را برطرف می‌کند اما حکومتی که انسان نتواند توسط آن به اسلام و به مردم خدمت کند فقط مسئولیت است و برای انسان وزر و وبال دارد، این یک واقعیتی است. نظر من نسبت به مرجعیت هم به همین شکل است، مرجعیت هدف نیست وسیله است برای خدمت به اسلام و حوزه‌های علمیه، حالا بعضی‌ها می‌آیند به من می‌گویند باید برای جلب نظر بعضی افراد این کارها را کرد که مرجعیت شما تثبیت شود، من می‌گویم چه داعی داریم؟ ما یک طلبه‌ای هستیم که مشغول درس

و بحثمان هستیم اگر کسی آمد از ما مساله‌ای پرسید جواب می‌دهیم، نیامد هم بروند جای دیگر مساله‌شان را پرسند، ما بیاییم راه بیفتیم بگوییم از ما مسائلتان را پرسید؟ ما در سابق از روی مزاح می‌گفتیم: اگر در یک زمان دکترها زیاد بشوند آیا باید وسایلشان را در یک زنبیل بگذارند و راه بیفتند مانند دستفروشان که ایهاالناس ما کار دکتری می‌کنیم؟! حالا ما راه بیفتیم بگوییم با مرجعیت کار دارید یا نه؟! ما مشغول درس و بحثمان هستیم، کسی هم مساله پرسید جواب می‌دهیم، ما داعی نداریم که خودمان را در معرض این مسائل قرار بدهیم؛ منظور این است که این‌گونه کارها غیر از مسئولیت و گرفتاری و اینکه در روز قیامت انسان باید جواب بدهد فایده‌ای ندارد.



۱۵۳ تدریس توأم با تحصیل

در اصفهان شروع کردم به درس گفتن، گاهی سیوطی درس می‌گفتم گاهی جامع‌المقدمات بخصوص صرف‌میر؛ بیست الی سی شاگرد داشتم، و این انگیزه بسیار مهمی بود برای من در مطالعه این درسها، و لذا من توصیه می‌کنم آقایان از درس گفتن غفلت نکنند، درس گفتن انسان را وادار می‌کند که مطلب را خوب درک کند، چون بالاخره می‌خواهد پیش شاگردها روسفید باشد و آبرویش نرود؛ این انگیزه می‌شود برای اینکه مطالعه کند، فکر کند؛ خلاصه اگر من چیزی یاد گرفته‌ام به واسطه همین درس گفتن‌ها بوده است، از صرف‌میر شروع کردم بعد انموذج و صمدیه و بعد هم سیوطی، بیانم هم خیلی ساده بود، به همین جهت افراد از درس من استقبال می‌کردند



۱۵۴ دکتر عبدالکریم سروش

دکتر سروش آدم متدین و فاضلی است و اهل مطالعه است، هم دکتر شریعتی قصد خیر داشت و هم ایشان قصد خدمت دارد، دکتر سروش از طرف مرحوم امام در ستاد انقلاب فرهنگی بود؛ یک وقت ایشان با سه نفر دیگر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در قم پیش من آمدند و گفتند امام به شما محول کرده که نمایندگان روحانی در دانشگاهها داشته باشید و من افرادی از روحانیون را به دانشگاهها می‌فرستادم و همه اینها با زمینه‌سازی و تلاشهای این آقایان بود که هنوز هم این برنامه به عنوان نمایندگان ولی‌فقیه در دانشگاهها ادامه دارد، آقای دکتر سروش اهل وجوهات و متعبد به موازین اسلامی است، به نظر من باید به این‌گونه شخصیتها احترام گذاشت، از نظراتشان استفاده کرد در عین حال اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد باید با آنها مطرح کرد و حتی در روزنامه‌ها و مجلات و کتابها نوشت، اما تکفیر و تفسیق و برخورد فیزیکی و به هم زدن جلسات به هیچ وجه کار عاقلانه‌ای نیست بلکه بر خلاف شرع است، برخوردهای تند سبب می‌شود که قشر دانشجو از روحانیت زده شود و روحانیت هم از دانشجو جدا شود؛ مخصوصا در این زمان که زمان فرهنگ و منطق است، افراد درس خوانده و باسواد هستند و با چماق نمی‌شود با جامعه برخورد کرد. اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند یا برخورد

فیزیکی انجام دهند علاوه بر اینکه خلاف شرع بین است، این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند، از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده: «اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم»^(۱) شیری درنده بهتر است از حاکم ستمگر، و حاکم ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرج.



یادی از هم بندیها ۱۵۵

یک روز من در سلول بودم، دکتر پیمان و آشیخ مصطفی رهنما بیرون غذا می خوردند، من گفتم: یک پیاز به من بدهید، آشیخ مصطفی گفت: به خیالت اینجا خانه خالته، قزل قلعه است، پیاز کجا بود؟ آدم خوشمزه‌ای بود می‌گفت: این دفعه شانزدهم است که من را آورده‌اند اینجا. بعد که آمدم بند عمومی با آقای دکتر پیمان هم غذا شدیم، گاهی چندتا کلمه انگلیسی هم با هم صحبت می‌کردیم و من کمی انگلیسی نزد او خواندم، خیلی اهل مطالعه بود تا ساعت یازده شب می‌نشست مطالعه می‌کرد، انگلیسی می‌خواند، عربی می‌خواند، تاریخ مطالعه می‌کرد، فقه مطالعه می‌کرد با اینکه ایشان طلبه نبود، من طلبه‌ای ندیدم این قدر مطالعه کند، خیلی آدم متعبدی بود. در همان زمان آقای داریوش فروهر هم آنجا در بند عمومی بود، آقای فروهر نیز در مسائل اسلامی خیلی مقید و متعبد بود، در نجاست و پاکی و سواس هم داشت.



خمینی باید برگردد ۱۵۶

پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت کم‌کم نام و یاد ایشان هم داشت متروک می‌شد، ما برای زنده نگاه داشتن قضیه و نیز به عنوان اعتراض به دستگاه پیشنهاد کردیم یک جلسه‌ای در مدرسه فیضیه گرفته شود، در آن جلسه اول بنا بود بعضی از فضلا منبر بروند که گویا رای آنها را زدند، در نتیجه آقای حسین نوری و آقای مشکینی و من منبر رفتیم. تا آن موقع من مدرس بودم و در حوزه کسی مرا به عنوان منبری نمی‌شناخت، جمعیت زیادی هم جمع شده بودند و در تایید صلوات می‌فرستادند، پشت‌بام مدرسه فیضیه هم از نیروهای شهربانی پر شده بود، اسلحه‌های خود را طوری گرفته بودند مثل اینکه می‌خواستند الان ما را به رگبار ببندند، (...). بعد من رفتم منبر و خطبه امام حسین علیه السلام در تحف العقول را خواندم، گفتم من منبری نیستم اما به عنوان وظیفه این خطبه را برای شما می‌خوانم، آن وقت به مناسبت مضامین خطبه راجع به امر به معروف و نهی از منکر صحبت کردم و گفتم: حوزه علمیه قم که روح‌الله در آن نباشد روح ندارد، اکنون حوزه یک پیکر بی‌روح است، روح خدا باید در حوزه باشد، چرا ساکت نشسته‌اید، خمینی باید برگردد! جمعیت هم صلوات می‌فرستادند؛ بعد گفتم: وظیفه همه است که ساکت نمانند، مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حرامه و حلاله و شما وظیفه خود را ترک کرده‌اید و برای همین است که شکست می‌خورید.

خلاصه منبر را تمام کردم و آمدم پایین، جمعیت اطراف مرا گرفت و از طریق کتابخانه مدرسه فیضیه مرا فراری دادند؛ چند شب هم به منزل نرفتم تا بعداً آنها از آسیاب افتاد. البته آن وقت مرا نگرفتند ولی این منبر جزو پرونده من شد و بعداً که مرا بازداشت کردند از انگیزه تشکیل این جلسه و مطالب آن سخنرانی بازجویی می‌کردند.



انجیل بُرنابا ۱۵۷

در مقدمه‌ای که بر ترجمه انجیل برنابا^(۱) به قلم مرحوم سردار کابلی نوشته شده مطلبی را از جلد دوم دائرةالمعارف انگلیسی - چاپ سیزدهم، صفحه ۱۸۰ - ذیل لغت «Apocryphal - literature» که در لغت انگلیسی به معنای ادبیات و نوشتجات مجعول می‌باشد، نقل می‌کند که پاپ چلاسیوس اول که در سنه ۴۹۲ میلادی، یعنی ۱۳۰ سال قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ پاپ شد، خواندن چند انجیل از جمله انجیل برنابا را نهی کرد؛ و بعد در همان جلد دوم در لغت «Apocryphal - literature» ۲۴ انجیل را نقل می‌کند که همه اینها منسوب به حواریون حضرت عیسی ﷺ بوده‌اند؛ یعنی غیر از این چهار انجیل که در دست است بیست و چهار انجیل دیگر بوده که یکی از آنها انجیل برنابا است. پس انجیل‌هایی که ولادت، صعود و کلمات حکمت‌آمیز حضرت عیسی ﷺ را ضبط کرده‌اند، مطابق این تاریخ ۲۸

۱ - این انجیل در حدود ۲۰۰، ۳۰۰ سال قبل به زبان ایتالیایی در کتابخانه دربار وین پیدا شد و بعد به عربی و انگلیسی و فارسی ترجمه شده است، و بُرنابا از حواریین حضرت مسیح ﷺ بوده است.

عدد بوده است که ۴ تای آنها همین انجیل‌های فعلی است و ۲۴ عددش را «Apocryphal - literature» - ادبیات و نوشتجات مجعول - شمرده‌اند، و انجیل برنابا جزء آنها بوده است، و در آن انجیل در چندین مورد از پیامبر ما با نام محمد ﷺ یاد شده است. از جمله مطالبی که در انجیل برنابا وجود دارد و با انجیل‌های دیگر تفاوت دارد این است که آن انجیل‌ها می‌گویند حضرت عیسی را به دار زدند، ولی انجیل برنابا می‌گوید که حضرت مسیح ﷺ به دار زده نشد و «یهودا اسخریوطی» که شیطنت کرده بود به صورت حضرت در آمد و وقتی که برای بازداشت آن حضرت آمدند یهودا را گرفتند و به دار زده شد. در اینجا یک قسمت از آن را می‌خوانیم: «پس چون که مرا مردم خدا و پسر خدا خواندند با این که من در جهان بیزار بودم خدا خواست که مردم مرا استهزاء کنند در این جهان به مرگ یهودا^(۱) در حالتی که معتقد باشند به این که من همانم که بر دار مرده، تا شیاطین به من استهزاء نکنند در روز جزا، و این - اشتباه - باقی خواهد بود تا بیاید محمد پیغمبر خدا، آن که چون بیاید این فریب را کشف خواهد فرمود برای کسانی که به شریعت خدا ایمان دارند^(۲). برنابا از قول حضرت عیسی ﷺ می‌گوید: وقتی که محمد پیامبر خدا بیاید این مطلب را برای مردم مؤمن کشف می‌کند که من به دار زده نشدم و یهودای اسخریوطی به دار زده شد، و این همان مفادی است که در قرآن آمده:

۱ - «یهودا» اول از حواریین بوده و بعداً منافق شد و علیه حضرت عیسی ﷺ شیطنت نمود.
۲ - فصل ۲۲۰ از انجیل برنابا.

«و ما قتلوه و ما صلیبوه و لکن شبّه لهم»^(۱) یهود حضرت عیسی را نکشتند و به دار نزدند بلکه بر ایشان اشتباه پیش آمد. مطلب دیگری از انجیل برنابا که تفاوت اساسی با چهار انجیل دیگر دارد - و حق هم با آن است - این است که انجیل برنابا منکر الوهیت و پسر خدا بودن حضرت عیسی علیه السلام است و قرآن هم همین را می‌گوید، ولی چهار انجیل (متی، مرقس، لوقا، یوحنا) عیسی را پسر خدا می‌دانند؛ همچنین در انجیل برنابا ذبیح را حضرت اسماعیل علیه السلام می‌داند، همان طور که در روایات ما هم هست و ما نیز ذبیح را حضرت اسماعیل می‌دانیم، ولی ملت یهود و مسیحیان ذبیح را اسحاق می‌دانند. در انجیل برنابا از «پولس» انتقاد می‌کند و او را قبول ندارد، و چنانچه از اخبار ما هم استفاده می‌شود پولس کسی بود که در شریعت حضرت مسیح تغییراتی داد، مطابق تواریخ خود مسیحیان او تا قبل از این که حضرت عیسی صعود کند به او ایمان نیاورده بود و یک نفر از یهود بود، ولی بعد از صعود حضرت عیسی به مسیحیان ملحق شد، و با این عنوان که دین آنها را پذیرفته است در شریعت حضرت مسیح تغییراتی داد؛ و نیز انجیل برنابا مسأله ختنه را مطرح کرده است، همان طور که در تورات هم هست و یهودیان ختنه می‌کنند، اما مسیحیان ختنه نمی‌کنند؛ در عین حال انجیل برنابا کلمات حکمت‌آمیز بسیاری از حضرت عیسی علیه السلام نقل می‌کند. بالاخره از این دائرةالمعارف انگلیسی چنین استفاده می‌شود: صد و سی سال قبل از

۱- سورة نساء، آیه ۱۵۷.

بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجیلی به نام «انجیل برنابا» در دست بوده است؛ و علت این که پاپ آن را از «ادبیات و نوشتجات مجعول» اعلام نمود و در این اواخر نسخه آن به دست آمد، برای ما معلوم نیست.



مرگ زندانی و انعکاس جهانی

۱۵۸

در زمان آقای بروجردی اگر ایشان با دستگاه کاری داشت آقای فلسفی انجام می‌داد، حتی من شنیدم گاهی آقای فلسفی از طرف آقای بروجردی پیش شاه هم می‌رفت. روی همین جهت آقای فلسفی با تیمسار مقدم راجع به همین کارهای سیاسی تماس می‌گرفت، مقدم هم متقابلاً می‌خواست حتی المقدور این رابطه را با آخوندها حفظ کند. آنها می‌خواستند حتی المقدور کارها با خشونت حل نشود، آنها از اینکه کسی در زندان بمیرد ناراحت می‌شدند و انعکاس جهانی آن را در نظر می‌گرفتند، می‌گفتند در دنیا آبرویمان می‌رود (برای همین سعی می‌کردند اخبار خشونت هایشان منتشر نشود) در زندان اوین یک نفر به اسم عباس اشراقی جزو مجاهدین خلق بود، این شخص غش می‌کرد، یک روز از غندی آمد و او را آزاد کرد، با اینکه محکوم به حبس ابد بود؛ گفت: یک وقت اینجا می‌میرد برایمان در دنیا معرکه می‌گیرند. این جووری بودند و نمی‌خواستند در این رابطه‌ها در دنیا برایمان معرکه گرفته شود.



رعایت احتیاط در مجازات

۱۵۹

باید تکیه‌گاه قاضی خدا باشد. و اگر چنانچه در یک جا قاضی

مقداری تردید و شک داشت احتیاط کند و حکم به مرتبه سخت‌تر نکند، این بهتر است از این که خدای ناکرده مثلاً حکم به اعدام کند و اعدامش به ناحق باشد. از بعضی روایات استفاده می‌شود که اگر گناهکاری نجات پیدا کند بهتر از این است که بی‌گناهی گرفتار شود؛ اگر مستحق اعدامی اعدام نشود و محکوم به زندان شود ضرری به جایی نمی‌خورد، اما اگر کسی مستحق اعدام نباشد و اعدام شود خون ناحقی ریخته شده و خیلی گناه است. حدیثی در سنن ترمذی هست که برای برادرانی که متصدی منصب قضاوت هستند می‌خوانم، قال رسول الله: «إِذْ تَرَوْا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخَلُّوا سَبِيلَهُ، فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يَخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ»^(۱) پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: تا می‌توانید حدود را از مسلمین دفع کنید، اگر راهی برای رهایی او از حد شرعی هست رهاش کنید، زیرا اگر امام و قاضی در عفو خطا کند بهتر از آن است که در عقوبت خطا کند. اصرار نداشته باش که شخص بیاید و چهار مرتبه اقرار کند که من زنا کرده‌ام تا اعدامش کنی. در تاریخ آمده است: ماعز بن مالک آمد پیش پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت من زنا کرده‌ام، حضرت روی خودش را برگرداند و فرمودند: «لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ أَوْ غَمَزْتَ أَوْ نَظَرْتَ»^(۲) شاید بوسه یا نگاهی بیشتر نبوده، و تو اشتباه می‌کنی و گمان می‌کنی زنا کرده‌ای. حدود برای باز داشتن از گناه است، برای این است که افراد فاسد

۱- سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۳، کتاب حدود، باب ۲، حدیث ۱۴۲۴.

۲- نیل الاوطار، ج ۷، ص ۹۹، حدیث ۱، باب استفسار المقر بالزنا.

بترسند و بفهمند قضاوتی و حدودی هست و اجرا می‌شود، حدود خدا باید جاری شود اما در مقدماتش خیلی باید دقت کرد، اگر جرمی با بیّنه ثابت شد باید اجرا گردد، اما اگر با اقرار باشد امام می‌تواند عفو کند. و در جایی که جای گریز است و می‌شود طرف را آزاد کرد، نباید سخت بگیریم یا شلاق بزنییم تا اقرار کند.



۱۶۰ حرمت روحانیت

مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی دل خوشی از یکی از روحانیون نداشت برای اینکه گاهی از اوقات یک چیزهایی همین طور می‌نوشت، ولی آدم خیلی متدینی است، ما با هم زندان بودیم؛ یک وقتی مرحوم حاج احمد (از ملازمان آقای بروجردی) گفته بود صبح رفتم دیدم که همین طور آیت‌الله بروجردی راه می‌رود و ناراحت است، لاله‌الاله، لاله‌الاله، می‌گوید و اوقاتش تلخ شده است و می‌گفت من دیشب تا صبح نخوابیدم، پرسیدم چرا آقا نخوابیدید؟ گفتند برای اینکه آشیخ مصطفی رهنما را گرفته‌اند، گفتم خوب آقا او که با شما خیلی خوب نیست، شما هم که خیلی با روش او موافق نیستی، گفتند نه، من شخصا با او جور نیستم یک مساله است، اما گرفتن او اهانت به من است، اهانت به روحانیت است اینکه بی‌جهت مزاحم یک روحانی بشوند. اگر یک روحانی جنایت کرده، دزدی کرده، خیانت کرده - روحانی جنایت نمی‌کند، این جانی بوده آمده روحانی شده - باید بفرستندش دادگاه و همان جریمه‌ای که خدا برایش معین کرده اجرا بکنند، ما که نمی‌گوئیم آخوندها معصومند، اما

اینکه همی روحانیت را تضعیف کنیم، کم‌کم مراجع و علما و فقها را که بین مردم موقعیت دارند و مردم از آنها حرف شنوی دارند تحقیر و تضعیف کنیم، مسلماً سر نخ این سیاست در سازمان سیا و استعمار جهانی است ولو به دست افراد سالم انجام شود، اینها گناه است و هرکس بتواند و جلو نگیرد گناهکار است در این جهت، من برای اتمام حجت عرض کردم، بایستی که مراجع و بزرگان و فقها موقعیتشان محفوظ باشد، حریمشان محفوظ باشد، احترامشان محفوظ باشد.



شخصیت خانوادگی عمروعاص

۱۶۱

تاریخ شیعه و سنی و نسابه‌های عرب که در آن زمان به ثبت و ضبط انساب خیلی اهمیت می‌داده‌اند در مورد نسب عمرو بن عاص بن وائل چنین نظر داده‌اند که: مادر وی کنیزی بوده که به یک عرب فروخته شد و به خاطر جاذبه و آب و رنگی که داشت اربابش به او اجازه معاشرت با دیگران را داده بود، او یکی از فاحشه‌های معروف مکه شده بود. «نابغه» از ماده «نبغ» است و به زنی گفته می‌شود که برای دیگران ظهور و بروز دارد. خلاصه این زن همه جا اسمش سرزبانها افتاده بود و به قدری معروف شده بود که حتی در مدح او شعر گفته بودند، و چون ارزانتر از زنان دیگر می‌گرفت همیشه سرش شلوغ بود، گاهی اوقات هم در برخی جاها خودش را به سران و شخصیتها عرضه می‌کرد. نقل کرده‌اند که در یک طهر پنج نفر از سران مکه که دو نفر آنها ابوسفیان و عاص بن وائل بودند با او همبستر شدند و عمرو به وجود آمد. عاص از

شخصیتهای مکه و خیلی پول خرج‌کن بود، ابوسفیان از شخصیت والاتری برخوردار بود اما قدری در پول خرج کردن حساب و کتاب داشته، خلاصه سر این که بچه مال کیست اختلاف پیدا شد؛ مرسوم هم این بوده که مادر بچه، بچه را به هر مردی نسبت می‌داده همان شخص پدر او حساب می‌شده، برای حل موضوع از آن زن پرسیدند بچه از کیست؟ جواب داد: از عاص بن وائل است؛ ولی ابوسفیان این ادعا را نپذیرفته و اظهار نموده که من می‌دانم این بچه از نطفه من است. نقل شده از مادر بچه پرسیدند: شخصیت ابوسفیان بیشتر است، چرا بچه را به او نسبت ندادی؟ جواب داده بود: عاص بن وائل هم دارای شخصیت است هم آدم پول خرج‌کنی است و پول زیادی به من می‌داد، من به این حساب بچه را به او نسبت دادم.^(۱) به هر حال مادر عمرو عاص زن معروفه‌ای بوده و پدر او مرد بین پنج نفر است.



تغییر ایدئولوژی در زندان، به دستور سازمان

۱۶۲

در زندان یکی از بچه‌ها به اصطلاح تغییر ایدئولوژی داده بود، چون سازمان مورد علاقه او دستور تغییر ایدئولوژی را داده بود این شخص انحراف خود را به سازمان نسبت می‌داد، در حالی که خدا به همه ما عقل و فکر و هوش داده است، انبیا را برای هدایت ما فرستاده، بزرگان دین را فرستاده، اگر چنانچه کسی کج رفت و در چاه افتاد، قبل

۱ - شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۸۱ به بعد؛ و منهاج البراعة، ج ۶، ص ۸۰ به بعد.

از هر کس دیگری باید خودش را ملامت کند.

روز قیامت مردم به شیطان می‌گویند: خدا تو را لعنت کند که ما را به راههای کج انداختی، شیطان می‌گوید: ﴿فلا تلومونی و لوموا انفسکم﴾^(۱) مرا ملامت نکنید خودتان را ملامت کنید. و باز قرآن می‌فرماید: ﴿ما أصابک من حسنة فمن الله و ما أصابک من سيئة فمن نفسک﴾^(۲) نیکی‌هایی که به شما می‌رسد از طرف خداست و آنچه زشتی و بدی به شما می‌رسد از ناحیه خودتان است.



یک تکه خدا هستم!!
۱۶۳

آیت الله بروجردی می‌فرمودند: بعضیها مسائل فلسفه را درک نمی‌کنند، فکرشان منحرف می‌شود، من در اصفهان که بودم یک طلبه‌ای از درس فلسفه آخوند کاشی که آمدگفت من الان یک تکه خدا هستم برای اینکه حقیقت وجود یکی است، من هم که وجود دارم و... کسانی که نمی‌فهمند آن وقت نتیجه برعکس می‌دهد؛ فلسفه باشد اما برای یک افراد خاصی در یک جای مخصوصی، این جور عمومی نباشد که چهارصد پانصد نفر پای یک درس بریزند، این درست نیست مخصوصا منظومه و اسفار، بخصوص اسفار که وقتی مرحوم صدرالمتهین در اسفار می‌رسد به حرفهای صوفیه و عرفا آن وقت اینجا کشش می‌دهد، اینها را خیلی افراد درک نمی‌کنند و عوضی می‌فهمند.



سؤال حضرت نوح علیه السلام از شیطان
۱۶۴

حضرت نوح سؤال جالبی از شیطان کرد، از او پرسید: تو چه وقت بهتر از همه وقت می‌توانی در انسان نفوذ کنی؟ شیطان گفت: هر وقت حالت غضب در بنی آدم پیدا شود.^(۱) شما دیده‌اید که وقتی کسی عصبانی می‌شود دیگر تمام کائنات را به هم می‌ریزد، چه بسا کسی را بکشد یا از هستی ساقط کند، و یا با حیثیت و آبروی اشخاص بازی کند، گاهی اوقات ممکن است عملش به ضرر جامعه و اسلام باشد. انسان باید مواظب باشد که از قوه غضب که خدا بنا به مصلحت به او داده است سوء استفاده نکند. قوه غضب برای این است که انسان در مقابل ظلم و تعدی و جنایات حالت دفاعی داشته باشد. انسان نباید ظلم را تحمل کند، ولی نباید به دیگران هم ظلم کند. به هر حال شیطان می‌گوید: هنگامی بیش از همه حالات من می‌توانم در آدم نفوذ کنم که او غضبناک باشد.



نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا شود!
۱۶۵

سؤال: بفرمایید در چه مواردی حضرت‌تعالی بیشتر مورد بازجویی قرار گرفتید؟ شنیده‌ایم که بیشتر فشار بر حضرت‌تعالی در موارد زیر بوده:
۱ - ترویج از امام خمینی و حمایت از مرجعیت و اداره امور مالی و حوزوی ایشان.

۲- حمایت از مبارزه ملت مسلمان ایران و حمایت مادی و معنوی از خانواده‌های زندانیان سیاسی که کمک می‌فرمودید.

۳- نگرانی دستگاه از بالارفتن موقعیت حضرتعالی در حوزه که در این رابطه گویا نصیری یا مقدم گفته بودند: ما نمی‌گذاریم خمینی دیگری در کشور درست شود.

جواب: این جریان را من هم شنیده بودم که نصیری گفته بود ما نمی‌گذاریم یک خمینی دیگر پیدا بشود؛ اما در بازجوییها یکی اینکه مرا دست آقای خمینی می‌دانستند و می‌گفتند اگر آقای خمینی را تبعید کردند ولی کارهای ایشان نخواهی بود است و مرا در این جهت موثر می‌دانستند، و واقعا هم این جور بود، شهریه ایشان را راه می‌انداختیم، اشخاص را تشویق می‌کردیم که فتوای ایشان را بگویند. من یادم هست به طلبه‌ها می‌گفتم شما اگر فتوای ایشان را روی منبر بگویند از صدتا شعار که در خیابان بدهید اثرش بیشتر است، اشخاص را تشویق می‌کردیم که مسائل ایشان را روی منبر بگویند. تلاش می‌کردیم رساله و تحریرالوسیله ایشان چاپ شود و به دست اشخاص برسد، اینها را تا اندازه‌ای می‌دانستند.



ازدواج‌های سیاسی صدر اسلام
۱۶۶

امام حسن مجتبی علیه السلام غیر از جعده همسران دیگری نیز داشتند و از آنان اولاد داشتند. جعده یکی از همسران ایشان بود، و پدر جعده اشعث بن قیس از شخصیت‌های مقتدر و بارز آن زمان بود، و در شرایط آن زمان ازدواج‌های سیاسی برای همبستگی سیاسی امری رایج بود،

همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله با حفصه و عایشه ازدواج نمود؛ و این قبیل ازدواج‌ها در آن اعصار ضروری بود. و بنا نبود ائمه علیهم السلام در زندگی اجتماعی با مردم به علم غیب و علم به باطن اشخاص عمل نمایند، بلکه برحسب ظاهر متعارف عمل می‌کردند.



خاطره‌ای از حاج آقا رضا رفیع درباره تغییر لباس روحانیت
۱۶۷

گویا در مجله دنیا عکسی از ایشان انداخته بودند با عمامه و عکس دیگری با کلاه، در آنجا حاج آقا رضا رفیع یک مقاله‌ای نوشته بود زیر این عنوان که چرا من کلاه می‌شدم، خلاصه آن مقاله این بود که من با رضاشاه در گرگان بودم و معمم بودم، رضاشاه به من گفت ما به تهران که برگشتیم بعد از بیست و چهار ساعت به طرف خوزستان می‌رویم و شما باید در این سفر همراه ما کلاه می‌باشی، این امر برای من خیلی گران و سخت بود که تغییر لباس بدهم، گفتم: آقای حاج مخبرالسلطنه نخست‌وزیر می‌دانند که من معمم باشم برای دولت و مقام سلطنت بهتر است، رضاخان گفت: نخیر همین است که من می‌گویم، شما بایستی کلاه می‌همراه ما باشی!، لذا ما به تهران که برگشتیم با اکبر میرزای صارم‌الدوله رفتیم خیابان لاله‌زار یک دست کت و شلوار و پاپیون خریدیم به پانصد تومان، بعد وقتی که لباس‌ها را پوشیدم و رفتم به دربار همین شاه فعلی محمد رضا گفتم: عجب خوب این لباس به شما می‌آید؛ حاج آقا رضا ریش پر پشت و بلندی داشت، من یادم هست همین حاج آقا رضا خدمت آیت‌الله بروجردی می‌آمد پالتوی

بلندی داشت یک عبا هم می‌انداخت روی دوشش با کلاه؛ بالاخره نوشته بود وقتی که رضاخان حرکت کرد به طرف خوزستان ما هم در رکابش بودیم به قم که رسیدیم رضاخان گفت: شنیدم که حاج شیخ عبدالکریم مریض است آقای دکتر اعلم‌الملک بروند از طرف من از ایشان عیادت و احوالپرسی کنند شما هم با او برو، آن وقت من یک قدری مشکلم بود که با کلاه خدمت حاج شیخ بروم، بالاخره رفتیم، وقتی ایشان را عیادت کردیم و برگشتیم رضاخان از دکتر پرسید: آشیخ عبدالکریم راجع به تغییر لباس آقای قائم‌مقام عکس‌العملی نشان نداد؟ دکتر گفت نه، اتفاقاً در حدود نیم ساعت که پیش حاج شیخ عبدالکریم بودیم از زمین و آسمان صحبت به میان آمد ولی راجع به تغییر شکل لباس حاج آقا رضا چیزی نگفت. رضاخان گفت: پس معلوم می‌شود تغییر لباس روحانیت چندان عکس‌العملی ندارد، و از خوزستان که برگشتیم دستور داد که لباس آخوندها را بردارند و تغییر شکل بدهند. قائم‌مقام این خاطره را در آن مجله نوشته بود؛ و من این نوشته را به مرحوم امام و آقای شریعتمداری نشان دادم و گفتم ببینید چگونه رضاخان از سکوت مرحوم حاج شیخ سوءاستفاده کرده است. بالاخره در زمان رضاخان برای اتحاد شکل در لباس فشار خیلی زیاد بود، البته بزرگان و آیات را گویا استثناء کرده بودند ولی عمامه بقیه را برمی‌داشتند، اذیت می‌کردند، لباس زنها هم همین طور، من یادم هست در نجف‌آباد پاسبانها اذان صبح می‌رفتند مقابل حمام زنانه می‌ایستادند که وقتی زنها می‌خواهند بروند حمام یا بیرون می‌آیند

روسری و چادرشان را بردارند؛ تا این اندازه فشار می‌آوردند.



نامه امام و تفویض اختیارات تام ۱۶۸

در همان ایام نبودن امام در قم یک نامه از طرف امام برای من آمد که این نامه خیلی مهم بود، مضمون این نامه این بود که شما صاحب اختیار تام منزل من هستید، شما در منزل من بنشینید و هر جور مصلحت می‌دانید حوزه و سایر مسائل را اداره کنید، نامه بلندبالایی بود. این نامه را وقتی که ایشان از ترکیه به نجف رفتند برای من فرستاده بودند. این نامه اتفاقاً تازه رسیده و در جیب من بود و من داشتم در مسجد امام درس می‌گفتم که مرا بازداشت کردند و بردند ساواک قم، من دیدم اگر این نامه را بگیرند خیلی بد می‌شود، به عنوان دستشویی رفتم بیرون و آن را پاره کردم ریختم دور و خیلی ناراحت بودم که این نامه از بین رفت.



حج بزرگترین کنگره جهانی اسلام ۱۶۹

من به برادران و خواهرانی که به مکه می‌روند توصیه می‌کنم که سعی کنید بیش از همه چیز با گروهها و افرادی که از کشورهای اسلامی دیگر به حج آمده‌اند تماس داشته باشید و از وضع کشور و فرهنگ و از اخلاق آنها استفاده کنید و به آنها استفاده برسانید، انقلاب خودتان را به آنها معرفی کنید تا آنها از انقلاب شما آگاهی پیدا کنند. این همه تبلیغات مسمومی را که بر ضد اسلام و انقلاب ما در

کشورهای غربی و به وسیله بلندگوهای صهیونیستی شده است، شما باید در حج خنثی کنید. اصلاً هدف حج همین معنا بوده است که مبادله فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بشود. بنابراین حج یک کنگره است، و دین اسلام عظمتش به همین است که برای افراد بشر وسیله اجتماع کردن را در بُعدها و زمانهای مختلف فراهم کرده است. نماز را به جماعت قرار داده، نماز جمعه و نماز عید و حج را قرار داده است، تا مسلمانها گاه و بیگاه با یکدیگر ارتباط و برخورد داشته باشند، و برکت در همین اجتماعات است که: «البركة في الجماعة».

قحط الرجال!
۱۷۰

یک شب یادم هست در شورای انقلاب برای یک موضوعی صحبت شد دیدم همه کارها را بین خودشان تقسیم می‌کنند، در آن وقت تقریباً مرحوم آیت‌الله دکتر بهشتی سخنگو و کارگردان بود، آقایان مهندس بازرگان، دکتر یزدی، قطب‌زاده، بنی‌صدر و آیت‌الله طالقانی هم جزو شورای انقلاب بودند، البته آقای طالقانی در جلسات کم شرکت می‌کردند، آقای طالقانی در مجلس خبرگان هم کم شرکت می‌کرد، عضو رسمی بودند ولی مرتب شرکت نمی‌کردند، شبی من به مرحوم آقای بهشتی گفتم: مگر شما ده دوازده نفر فقط مغزهای متفکر این کشور هستید، دیگر در این کشور آدم نیست که همه مسائل را به یکدیگر محول می‌کنید که در نتیجه کارها متراکم می‌شوند و بسا بعضی زمین می‌مانند! گفتند: آخه چه کسی هست؟ گفتم: من برای

شما می‌شمارم، ایشان گفتند: ما چند نفر مهندس برای فلان کار می‌خواهیم، من بیست و هفت نفر مهندس به ایشان اسم دادم که می‌توانستند در انجام آن کار کمک کنند.

مرحوم محمد ما به مناسبتی می‌گفت بعضیها خیال می‌کنند در کشور آدم نیست و قحط الرجال است، ولی در کشور قحط الرجال نیست در کشور جهل الرجال است، در کشور ما این همه نیروهای انقلابی و فهمیده وجود دارد و محصورکردن همه کارها در چهارپنج نفر کار درستی نیست.

حقوق مشمول مرور زمان نمی‌شود
۱۷۱

حضرت علی علیه السلام که می‌فرماید^(۱): «فإنَّ الحقَّ القديم لا يبطله شيء» حق گذشته را هیچ چیز باطل نمی‌کند، قسمت بسیار جالبی است و اشاره به این منطبق دارد که در ذهن بعضی‌ها هست که می‌گویند: مثلاً اگر خانی صد سال قبل زمین‌های مردم را به زور و به بهانه‌های مختلف تصاحب کرده و حالا بین فرزندان و نوه‌هایش به ارث تقسیم شده مشمول مرور زمان شده است و اگر بخواهیم اینها را برگردانیم اوضاع به هم می‌خورد. حضرت می‌فرماید: حق هیچ وقت مشمول مرور زمان نمی‌شود و مرور زمان حق را از بین نمی‌برد. اگر مثلاً صد سال پیش ناصرالدین شاه زمین بیت‌المال را در تیول علی‌اصغرخان اتابک قرار داده و حالا به نوه‌ها و نتیجه‌هایش رسیده باید به بیت‌المال برگردد ولو

در قبالة زنها باشد و یا این که در شهرها پراکنده شده باشد و مثلاً به موزه لندن رفته باشد.



بیانیه‌ای در اعلامیت امام خمینی در خرداد ۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

مردم مسلمان ایران! ما ضمن تسلیت نسبت به درگذشت حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای حکیم قدس سره اعلام می‌داریم: در این لحظات حساس که جامعه ما بر سر دو راهی انتخاب و تثبیت وضع آینده قرار گرفته، لازم می‌دانیم برحسب وظیفه دینی و تکلیف خطیری که به عهده داریم وظیفه مردم را به طور قاطع و روشن تعیین و ابلاغ نماییم.

موقعی که بزرگ مرجع تقلید شیعه مرحوم شیخ مرتضی انصاری به جوار قدس الهی رحلت کردند، مرحوم حجه الاسلام میرزای شیرازی بزرگان تلامذه شیخ را در مجلسی دعوت نموده و تذکر دادند که شیخ ما از جهان رفته و عالم اسلامی احتیاج به فردی دارد که در ده جزء یک جزء علم و نه جزء عقل و درایت دارا باشد تا بتواند احتیاجات جامعه را تشخیص دهد و با درایت کامل قیام به امر امت نماید. شاگردان شیخ که از علمای طراز اول و واجد صلاحیت مرجعیت بودند بالاتفاق ابراز داشتند که چنین شخصیتی با این اوصاف منحصر به شخص شماست و دیگری را چنین صلاحیتی نیست و با اتفاق کلمه مرحوم میرزای شیرازی را به زعامت مسلمین انتخاب نمودند و خدمات ارزنده آن مرحوم مرهون چنین فداکاری بود. امروز وضع جامعه بسی حساستر و

اوضاع عالم اسلامی آشفته‌تر است و لزوم انتخاب فردی مدبر، روشن بین و واقف به مصالح اسلام و مسلمین شدیدتر و محسوس‌تر است. امروز جامعه ما در مرحله‌ای واقع شده که درست بر سر دو راهی عزت و ذلت، رشد و انحطاط و بالاخره بقاء و زوال است، و سرنوشت امت اسلام مرهون صفات و خصلتهای رهبری است که انتخاب گردد. امروز ما نباید خاموش و بی تفاوت بنشینیم تا دیگران به ما راه نشان دهند، ما نباید منتظر بمانیم تا دیگران فرد یا افرادی را که از رشد اجتماعی، شهامت، شجاعت و جهان بینی اسلامی بی بهره یا کم بهره‌اند بر ما تحمیل کنند؛ خود ما باید سرنوشت خود را تعیین نماییم و فردی را که لایقتر و اصلح به حال اسلام و مسلمین باشد، فردی که به اوضاع جهان و حوادث واقعه آشنایی کامل داشته باشد، فردی که بتواند اسلام واقعی را به مردم معرفی کند، فردی که در همه شئون اسلامی صاحب نظر باشد انتخاب نماییم.

حوزه علمیه قم با شناسایی کامل و بصیرت کافی که به وضع حوزه‌های علمیه و روحیه افراد داشته، با رعایت کامل مقررات دینی و دقت شدید در تشخیص صفات لازمه برای زعیم اسلامی، به کرات نظریه خود را پیرامون شخصیت بارز و بی نظیر مرجع عالم اسلام، حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی متع الله المسلمین بطول بقاءه بیان نموده و مراتب اتکاء و اعتماد خود را نسبت به ایشان ابراز داشته است؛ اینک مجدداً بالصراحه وظیفه عموم را روشن نموده، ابلاغ می‌دارد: با توجه به وضع روز و موقعیت خطیر مسلمانان، حضرت معظم له لایقترین شخصیت برای رهبری و زعامت و شایسته تقلید و

مراجعه عموم است، و مصداق اجلای حدیث مروی اما من کان من الفقهاء، صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا لهواه، مطیعا لامر مولاه، فللعوام ان یقلدوه ایشان هستند. از این رو لازم است آن عده از مردمی که تا به حال از ایشان تقلید نموده به اکثریت مردم ایران ببیندند و از ایشان بدون هیچ گونه تردید تقلید نمایند، تا ان شاء الله با ایجاد یکپارچگی و وحدت کلمه در تعظیم اسلام و اعتلای مسلمین و دفع مفسد بکوشند. از خداوند متعال توفیقات ملت اسلامی را در راه پیشبرد اسلام عزیز خواهانیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

حسینعلی منتظری - ربانی شیرازی



منظور از گندم چیست؟

این که آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خوردن گندم نهی شد و شیطان او را وادار به خوردن آن کرد، گندم سمبل همان شهوات و لذت‌های دنیاست؛ برای این که بقای نوع انسان به گندم است، و همین طور که در داستان دارد که شیطان به آدم گفت اگر شما از این گندم بخورید همیشه زنده خواهید بود، این قوه واهمه انسانها را اغوا می‌کند و لذت‌های دنیا و ریاستها و متاع دنیا را نزد انسان زینت می‌دهد و شما را از بهشت معنوی باز می‌دارد.



عامل اصلی حملات ۱۱ سپتامبر

بر اساس نظرسنجی مجله نیوزویک چاپ آمریکا: «۵۸ درصد مردم

آمریکا معتقدند پشتیبانی و اشنگتن از رژیم نژادپرست اسرائیل عامل محرکه اصلی حملات انتحاری ۱۱ سپتامبر به پنتاگون در واشنگتن و مرکز تجارت جهانی در نیویورک است. دولت فعلی آمریکا که تحت تأثیر فشارهای برخی لابی‌های یهود آمریکا قرار دارد با روحیه اقتدارگرایی که به خود گرفته نمی‌تواند هدایت و رهبری مبارزه با «تروریسم جهانی» را به عهده گیرد و انتظار داشته باشد دیگران از آن پیروی نمایند. حکومت زور و استبداد در جهان امروز دوام نخواهد داشت. و بر همه دولت‌ها و مردم آزادیخواه جهان لازم است از مظلومین و محرومین در همه جهان حمایت و دفاع نمایند.



حکم امامت جمعه تهران

۱۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت جناب مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته مرحوم مجاهد بزرگوار آقای طالقانی پس از عمری مجاهدت و پاسداری از اسلام به رحمت خداوند پیوست و ما را سوگوار کرد. تکلیف پاسداری از اسلام به عهده همه ماست، و من شما را که مجاهدی بزرگوار و فقیهی عالیقدر می‌دانم برای دژ محکمی که آن فقید سعید پاسدار آن بود انتخاب و منصوب نمودم. نماز جمعه که نمایشی از قدرت سیاسی و اجتماعی اسلام است باید هرچه شکوهمندتر و پرمحتواتر اقامه شود. ملت گمان نکند که نماز جمعه یک نماز عادی است؛ نماز جمعه با شکوهمندی که دارد برای نهضت

کوتاه عمر ما یک پشتوانه محکم و در پیشبرد انقلاب اسلامی عامل موثر و بزرگی است. ملت عظیم و عزیز با شرکت خود باید این سنگر اسلامی را هرچه عظیم‌تر و بلندپایه‌تر حفظ نماید تا به برکت آن توطئه‌های خائنانه و دسیسه‌های مفسدان خنثی شود. از خداوند تعالی دوام نهضت و عظمت اسلام را خواستارم.

۲۱ شهریور ماه ۱۳۵۸ - روح‌الله الموسوی الخمینی (۱)



حکمت نصف بودن ارث زن

۱۷۶

ارث انتقال ثروت است از نسلی به نسل دیگر، در این انتقال خداوند یک ثلث را در اختیار زنها و دو ثلث آن را در اختیار مردها گذاشته است. یک ثلث را در اختیار زن گذاشته به خاطر این که نسبت به زن بی‌اعتنایی نشده باشد و بتواند در مخارج مربوط به خود استقلال مالی داشته باشد، دو ثلث را در اختیار مرد قرار داده تا به وسیله آن تکثیر و تولید کند، و وقتی این ثروت در جامعه مصرف شود مرد و زن همه از آن استفاده خواهند کرد. از طرفی خداوند نفقه زن و فرزند را به عهده مرد قرار داده و علاوه بر این مهریه هم به عهده مرد است که باید به زن بدهد و مال شخصی زن خواهد بود. اگر انصاف داشته باشیم و خوب دقت کنیم متوجه می‌شویم که در ارث خداوند بیشتر به زن لطف کرده تا مرد، زیرا مرد باید با این دو سهم کار و

۱- امام خمینی ۵۸/۶/۲۶... مع‌الاسف آقای طالقانی فوت شدند و بحمدالله به جای ایشان یک فرد بسیار ارزنده‌ای است. ملای مجتهدی است و ایشان هم حبسها کشیده است و پخته شده است در این امور." (صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶)

کوشش کند، تولید کند، و مخارج بسیاری را به عهده گیرد، خودش و زنش و اولادشان را اداره کند؛ و اولاد وابسته به هر دو می‌باشند. اما زن آن یک سهم مال شخصی اوست و مخارجی هم به عهده او نمی‌باشد. پس در حقیقت دو سهم از سه سهم به مصرف زن و سهم او از اولاد می‌رسد، و یک سهم به مصرف مرد و سهم او از اولاد می‌رسد. کار تولید به عهده مردان است ولی زن بیشتر مصرف می‌کند.



فعالیت‌های دربار به اسم حزب توده

۱۷۷

به اسم کمونیستها و به تحریک دربار نامه‌هایی به علما و آخوندها نوشته می‌شد و آنها را تهدید می‌کردند که مثلاً شما را می‌کشیم، و چنین و چنان می‌کنیم؛ آقای حاج آقا حسن رضویان نجف‌آبادی برای من نقل کرد که من قبل از سقوط دکتر مصدق رفتم نزد آقای ابوالقاسم پاینده - صاحب امتیاز و موسس مجله صبا که نجف‌آبادی بود و سابقه طلبگی داشت و گاهی در مجله‌اش به پر و پای آخوندها هم می‌پیچید و یک چیزهایی راجع به آخوندها می‌نوشت - گفت: من دیدم ابوالقاسم پاینده در یک صفحه بزرگ اسامی بسیاری از روحانیون را نوشته، بعد منشی‌اش را صدا زد و متنی را به او داد، و گفت بیا این متن را برای این آدرسها بفرست. گفت من آن وقت نفهمیدم که آن متن چه بود، بعد که مصدق سقوط کرد شنیدم به علما نامه‌هایی تهدیدآمیز نوشته شده... به ابوالقاسم پاینده گفتم آن متن که تو آن روز به منشی‌ات دادی و گفתי برای آخوندها بفرست تهدید آخوندها نبود؟ خنده‌اش گرفت و گفت بله. ابوالقاسم پاینده با دربار مربوط بود،

معلوم شد او را مامور کرده‌اند که چون آخوندها را می‌شناسد یک متن را به اسم کمونیستها تنظیم کند و بفرستد و با این کار آنان را مرعوب کند، توده‌نفتی‌ها با پول انگلستان و حمایت‌های دربار تحریک می‌شدند تا مردم را از دولت دکتر مصدق و چپ روی بترسانند و مردم متوسل به دربار و شاه بشوند و مثلاً بگویند صد رحمت به شاه.



مؤسسه همسریابی
۱۷۸

مسأله ازدواج در جامعه و بخصوص جامعه امروز که زنها در انظار ظاهر می‌شوند و چشم جوانها به آنها می‌افتد و در مدرسه‌ها و دانشگاهها ممکن است با هم برخورد داشته باشند، یک امر ضروری است؛ و از نامه‌های زیادی که به ما می‌نویسند، می‌بینیم که این مسأله برای جوانها حیاتی است و خیلی‌ها هم راهش را نمی‌دانند که چگونه است، شنیده می‌شود در بعضی از جاها مؤسساتی هست که پسرها و دخترها را با هم آشنا می‌کنند، خوب است چنین تشکیلاتی در همه شهرها به نحو عاقلانه تأسیس شود تا سلیقه‌های مختلف تأمین گردد، مثلاً هر دختری به یک جور شوهری علاقه دارد، یکی می‌خواهد شوهرش بازاری باشد، یکی می‌خواهد شوهرش اداری باشد و...، همچنین پسرها که به همین نحو سلیقه‌ها و خواسته‌هایشان مختلف است، اگر در هر شهری و در هر جایی مؤسساتی باشد که تا اندازه‌ای برای راهنمایی و برای آشنا کردن پسرها و دخترها مفید باشد، این به نظر من یک امر ضروری و حیاتی است که بسیاری از نیازها بدین وسیله برطرف می‌شود؛ و در شرایط ازدواج هم سعی کنید

سخت‌گیری نشود، بلکه آسان بگیرید، اگر انسان اطمینان به پسر دارد راجع به مهر نباید سخت‌گیری کند.



سربازی طلاب
۱۷۹

ما یک وقتی پیش آیت‌الله خمینی نشستیم، گفتیم طلبه‌ها را به سربازی می‌برند، ایشان گفتند اتفاقاً چیز بدی نیست برای اینکه این آخوند جماعت تا می‌بیند یک کسی یک اسلحه به دوشش است وحشت می‌کند، اینها بروند آنجا با سلاح و با این جور چیزها سر و کار داشته باشند شجاع و ورزیده می‌شوند، آدم باید تیراندازی بلد باشد، یک وقت اگر چیزی پیش آمد باید جنگ بلد باشد، بعد خود ایشان به مناسبت گفتند من تیراندازی خوب بلدم، جنگ هم کرده‌ام، یک وقتی خوانین آمدند خمین را غارت کنند من از آنها بی بودم که اسلحه دست گرفتم و رفتم با آنها مبارزه کردم، این درست نیست که آخوندها با اسلحه و با سلاح روز آشنا نباشند، بگذار طلبه‌ها هم بروند دستشان با سلاح آشنا بشود شجاع و ورزیده بشوند؛ خلاصه یک عده را گرفتند بردند ولی بعضی از آنها از جمله آقای هاشمی رفسنجانی از سربازی فرار کردند.



مهندس بازرگان مهدی
۱۸۰

آقای مهندس بازرگان واقعا آدم متعبد و متدینی بودند، ما یک وقت در یک جلسه‌ای در حسینیه ارشاد ناهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید مطهری هم بود، اول ظهر که شد دیدیم آقای

مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشه‌ای سجاده‌اش را انداخته دارد نمازش را می‌خواند، آقای مطهری گفت برای ما آخوندها همین ننگ بس که ایشان مهندس است اول وقت نمازش را می‌خواند و ما اینجا نشسته‌ایم داریم حرف می‌زنیم. خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم‌پسته حرف یکی را قبول کنند، بالاخره خودشان فکر و نظر دارند، و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت؛ متأسفانه در این اواخر یک برنامه به نام هویت تنظیم کردند و در تلویزیون با آبروی بسیاری از بندگان خدا بازی کردند، در صورتی که آبروی مسلمان همچون مال و جان او محترم است، و هتک او از گناهان بزرگ است. بالاخره من با این شکل افراط و تفریطها که با این قبیل افراد می‌شد مخالف بودم و نظرم هم این بود که به حیثیت انقلاب و شخص امام خدشه‌ای وارد نشود.



عدالت در هستی، حکمت و مصلحت جامعه
۱۸۱

ممکن است بگوئید این چه عدالتی است که بعضی آنقدر ثروت دارند که از حساب آن عاجزند و برخی دیگر آنقدر فقیر هستند که شب گرسنه سر به زمین می‌گذارند! جوابش این است که عدالت در نظام کلّ، همان حکمت و مصلحت جامعه است؛ و اگر در این دنیا بنا به یک جهاتی برای بعضی‌ها تنگناهایی وجود دارد در آخرت جبران می‌شود. مرحوم حاجی سبزواری در منظومه حکمت گفته است:

«ما لیس موزوناً لبعض من نغم ففی نظام الکُلّ کلّ منتظم»^(۱)
نغمه‌هایی که برای بعضی‌ها موزون به نظر نمی‌آید، نسبت به کلّ نظام موزون و بجاست؛ نیش عقرب و مار نسبت به من و شما کشنده و چیز نابجایی است ولی نسبت به عقرب یا مار که نیاز به آلت دفاعی دارد و نسبت به کلّ نظام جهان هستی هیچ چیزی بی‌فایده نیست و عین عدل و عدالت است. ممکن است کسانی بر اثر فقر و تنگدستی محرومیت‌های زیادی را تحمّل کنند، ولی خداوند در قیامت اجر آنها را که در مقابل تنگدستی صبر کرده‌اند چند برابر می‌دهد. و بالاخره هدف از خلقت ساختن انسانهاست، و ساختن آنان به امتحان و آزمایش است.




سختی عذاب پس از مرگ
۱۸۲

عذاب خدا به قدری مشکل است که حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه می‌فرماید: «فمالي لا أبكي، أبكي لخروج نفسي، أبكي لظلمة قبوري، أبكي لضيق لحدي، أبكي لسؤال منكر و نكير إيتاي، أبكي لخروجي من قبوري عرياناً ذليلاً حاملاً ثقلي علي ظهري، أنظر مرّة عن يميني و أخرى عن شمالي اذ الخلاق في شأن غير شأنني»^(۲) «خدایا چرا نگریم، گریه می‌کنم برای خارج شدن جانم، گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم، گریه می‌کنم برای تنگی لحدم، گریه می‌کنم


۱ - منظومه حکمت، الفريدة السابعة، غرر فی دفع شکوک عن الغایة، ص ۱۲۸.

۲ - مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

برای سؤال نکیر و منکر از من - که از خرد و درشت اعمال و اقوال ما سؤال می‌کنند - گریه می‌کنم برای روزی که عریان و ذلیل از قبر خارج می‌شوم در حالی که بارگناهم را بر پشت دارم، گاهی به طرف راست خود می‌نگرم گاهی به طرف چپ خود، می‌بینم مردم به کاری غیر از کار من مشغول هستند، همه به فکر خودشان هستند، روز قیامت روز وانفاس است.



عالم به ۱۶۰ علم!
۱۸۳

در باره اصل ولایت فقیه من و مرحوم آقای بهشتی و آقای ربانی شیرازی و بعضی افراد دیگر از جمله آقای دکتر سید حسن آیت اصرار داشتیم، البته بعضی‌ها هم مثل آقای طالقانی و آقای بنی‌صدر با آن مخالف بودند؛ بعد در باره مسائل اسلام که صحبت می‌شد آقای بنی‌صدر می‌گفت: من اصلاً این مجتهدین را مجتهد نمی‌دانم من خودم را از همه اعلم می‌دانم چون اجتهاد یکصد و شصت علم لازم دارد که فقها فاقد آن هستند و من همه یکصد و شصت علم را دارا هستم! البته من نفهمیدم که آن یکصد و شصت علم چیست که ایشان داراست و دیگران دارا نیستند! باید از خودشان پرسید.


نماز بارانِ آقای خوانساری
۱۸۴

آن وقتی که ما تازه به قم آمده بودیم مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری در قم نماز استسقاء خواندند، در آن زمان

متفقین در ایران بودند، آمریکاییها و انگلیسیها در شهرهای ایران پراکنده بودند، در قم هم زیاد بودند، همین چاه خاکفرج قم هم دست آمریکاییها بود، آن وقت پایین خاکفرج داخل رودخانه حدود ده بیست هزار نفر جمع شدند و ایشان نماز استسقاء خواندند و آمیرزا محمدتقی اشراقی هم بعد از نماز ایشان سخنرانی کردند، آمریکاییها وقتی این جمعیت را دیده بودند وحشت کرده بودند و همه آنها مسلح شده بودند که مبادا مردم به آنها هجوم ببرند و زندگی آنها را به هم بریزند. بالاخره ایشان نماز استسقاء را خواندند ولی باران نیامد؛ ما در روایات داریم که اگر نماز استسقاء خواندند و باران نیامد آن را تکرار کنند، به همین جهت روز بعد ایشان بعد از درس فرمودند امروز دیگر مردم را خبر نمی‌کنیم خودمان برویم نماز را بخوانیم. از طرف مدرسه حرکت کردند و نزدیک خط آهن طرفهای قم نو که آن وقت کشت و زرع بود ایشان با پانصد ششصد نفر طلبه نماز را برگزار کردند، من هم در نماز استسقاء اولی و هم دومی بودم. بعد وقتی برگشتیم شب باران آمد، یک باران بسیار زیادی آمد که همه مردم شگفت‌زده شده بودند، و متفقین هم وقتی فهمیده بودند که آقایان برای باران نماز خوانده‌اند و باران هم آمده خیلی تعجب کرده بودند و این جریان را به کشورهایشان مخابره کرده بودند و در روزنامه‌ها درج شده بود.


مباحثه هشام با عالم سنی
۱۸۵

هشام ابن حکم یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، جوان فاضل و اهل مباحثه و بحث و جدل بود. می‌گوید: من یک روز به مسجد بصره

رفتم، دیدم عمرو بن عبید یکی از علمای مهم معتزلی مذهب در مجلس نشسته است و اظهار فضل می‌کند، من وارد شدم و به زحمت راه را باز کردم و نشستم، و به او گفتم: آقا اجازه می‌دهید من از شما سؤالاتی دارم، گفت: بفرمایید، گفتم: آقا شما چشم دارید؟ گفت: این چه سؤال احمقانه‌ای است؟! گفتم: سؤالهای من از همین قبیل است، اگر اجازه می‌دهید چند تا از همین سؤاها را بکنم؟ عمرو بن عبید اجازه داد. گفتم:

- شما چشم دارید؟

- بله.

- چشم را برای چه می‌خواهید؟

- می‌خواهم با آن اشخاص و رنگها را ببینم.

- شما بینی دارید؟

- آری.

- با آن چه می‌کنید؟

- بو را استشمام می‌کنم.

- شما دهان دارید؟

- آری.

- با آن چه می‌کنید؟

- مزه طعام را با آن می‌چشم.

- شما گوش هم دارید؟

- بله.

- با گوش چه می‌کنید؟

- با آن صداها را می‌شنوم.

به همین ترتیب یکی یکی حواس ظاهری را از او پرسیدم و بعد

گفتم:

- قلب هم داری؟

- بله.

- قلب برای چیست؟

- به وسیله آن تمیز می‌دهم آنچه را بر این حواس مختلف وارد

می‌شود.

- با این همه حواس مختلف از قلب بی‌نیاز نیستید؟

- نه، بسا حواس ظاهری من اشتباه می‌کنند و در اشتباهات مرجعی

لازم است که به آن مراجعه شود.

- پس قلب لازم است برای تمییز و رفع اشتباهات؟

- آری.

هشام می‌گوید: به او گفتم چطور خدا برای چشم و گوش و...

مرجعی قرار داده که وقتی اینها اشتباه کردند به آن مراجعه شود، ولی

برای این همه انسانها پیشوایی قرار نمی‌دهد که در اشتباهات به او

مراجعه کنند؟! وقتی که پیامبر از دنیا می‌رود می‌گویید پیغمبر برای

مردم امام معین نکرده و مردم خودشان می‌دانند!^(۱) پس ما می‌فهمیم

که خدایی که در یک بدن برای قوای آن یک مرجع قرار داده است که

در اشتباهات به آن مراجعه کنند، نمی‌شود برای این همه انسانها

مرجعی قرار ندهد که در اشتباهات و اشکالاتشان به او مراجعه کنند.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۹؛ و بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۶.



سکوت کنندگان هم گناه کارند

۱۸۶

اگر اکثریت ملّتی راه خطا می‌روند و دیگران که اقلیت هستند بی تفاوت باشند و ساکت بنشینند، آن ساکتین هم گناهکارند. در روایت آمده است که خدا خطاب کرد به شعیب پیامبر که صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم کرد، چهل هزار از بدان و شصت هزار نفر از خوبان، عرض کرد: خدایا بدان به جای خود، خوبان را چرا عذاب می‌کنی؟ خداوند به او وحی کرد: چون آنان با اهل معصیت سازش کردند و بر آنان غضب نکردند^(۱).



آقای ایران!

۱۸۷

خوانین منطقه خرم‌آباد که خیلی خانهای بزرگی بودند هفتاد هشتاد نفرشان آمده بودند قم می‌گفتند ما نمی‌گذاریم آیت‌الله بروجردی در قم بماند، آبروی ما آقای بروجردی است چرا آقای بروجردی در قم است؟ می‌خواستند ایشان را ببرند، آن وقت آقای خمینی و آقای میرزا محمدتقی اشراقی آمدند که جواب لرها را بدهند، در آن مجلس من هم بودم، به آنها می‌گفتند بابا آخر آقای بروجردی در قم که باشد آقای ایران است بروجرد که بیاید آقای بروجرد است، بعد یکی از آن خوانین گفت نه ایشان تنها آقای بروجرد نیست آقای خرم‌آباد هم هست! امیرزا محمدتقی اشراقی گفت بابا چون خرم‌آباد به اندازه

جمکران قم هم نیست حالا تو همی خرم‌آباد خرم‌آباد می‌کنی! (البته ایشان اغراق می‌کرد) خود آقای بروجردی هم در جلسه بود، بالاخره خوانین را یک جوری قانعشان کردند رفتند وگرنه آنان آمده بودند آقای بروجردی را ببرند.



تحت تأثیر جو قرار نگیرید

۱۸۸

انسان گاهی اوقات تحت تأثیر جو قرار می‌گیرد حتی جوی که خودش درست کرده باشد، مطلبی را می‌بافد و خودش هم می‌داند مایه ندارد، ولی وقتی یک عده‌ای قبول کردند و محور شد کم‌کم خودش هم باورش می‌آید. می‌گویند روزی ملا نصرالدین گفت مردم! فلان جا آش می‌دهند، بعد دید مردم هر کدام یک ظرف برداشته و می‌دوند، گفت نکند راستی آنجا آش بدهند خودش هم یک ظرف برداشت و شروع به دویدن کرد! جو این‌گونه است، به همین دلیل گاهی اوقات حتی خود انسان مطلبی را درست کرده و می‌داند چیزی در آن نیست اما خود او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و این مصیبت است. انسان باید برای فهم مسائل و عمل به حق تحت تأثیر جو قرار نگیرد، ذهنش را از همه چیز خالی کند، فکر کند ببیند آیا این مطلب حق است یا نه، اگر حق است به دنبال آن برود.



۲۰ میلیون گرسنه بر سر سفره!

۱۸۹

در یک جایی خواندم که یکی از جهانگردان فرانسوی راجع به

ایران گفته بود: در مسافرتم به سرزمینی برخوردیم که دست طبیعت سفره‌ای را گسترده که می‌تواند دویست میلیون نفر را سیر کند ولی بیست میلیون گرسنه بر سر این سفره نشسته بودند. واقعا ایران بیش از دویست میلیون جمعیت را می‌تواند سیر کند، برای اینکه ما الان تقریباً از یک سوم زمینهای قابل کشت‌مان استفاده می‌کنیم و دو سوم آن بدون استفاده مانده است. هشتاد درصد آبهای رو زمینی و نزولات جوی ما هرز می‌رود، اگر چنانچه ما آنها را مهار کنیم و زمینها را احیا کنیم و کشاورزی ما بر اساس اصول و روش علمی باشد نه تنها نیاز به خارج نداریم بلکه می‌توانیم محصولات کشاورزی را صادر کنیم، فرانسه بیشتر از ایران جمعیت دارد و وسعت آن حدود سه چهارم ایران است مع ذلک الان گوشت صادر می‌کند، مواد غذایی صادر می‌کند



به معنویت حج بپردازید
۱۹۰

به برادران و خواهرانی که به مکه می‌روند تذکر می‌دهم که سوغات خریدن از واجبات حج نیست. نه سوغات خریدن جزء حج است، و نه مخارج و تشریفات که پس از بازگشت از مکه مرسوم شده است که چند روز در خانه بنشینند و با صرف شیرینی و شام و ناهار از اشخاص پذیرایی کنند. پس باید دانست که اینها جزء سفر مکه نیست، چقدر خوب است که حتی المقدور این تشریفات حذف یا کاسته شود. باید به شما بگویم که بسیاری از این پارچه‌هایی که از مکه می‌خرید و می‌آورید از همین کشور خودمان و یا کشوری نظیر ما به آنجا رفته است که در آنجا گرانتر هم به شما می‌فروشند، وانگهی شما بیایید

پارچه را از کشور خودتان بخرید که به تولیدات کشور هم کمکی کرده باشید. ضمناً شما عنایت نداشته باشید به این که حتماً برای هر یک از خویشان و دوستانتان یک چیزی به عنوان سوغات از مکه بیاورید. این تشریفات را دور بریزید و جنبه معنویت و خلوص و صفای حج را بیشتر مراعات کنید.



فرصت طلبان در کلام حضرت زهراء (س)
۱۹۱

حضرت فاطمه زهراء (س) می‌فرمایند^(۱): در مواقعی که جنگ وارد بحران خود می‌شد، شما عقب‌نشینی و مکث می‌کردید و حاضر نبودید که وارد صحنه شوید. افراد عاقبت طلب همیشه چنین بوده‌اند که در زمان عادی، هیاهو و سرو صدا راه می‌اندازند؛ ولی در لحظات بحرانی و حساس یا سکوت کرده و یا عقب‌نشینی می‌کنند و حتی گاهی با دشمن هم صدا می‌شوند. در آن وقت، یک آدمهایی بودید که نسبت به اسلام و پیشرفت اسلام، بی‌تفاوت بودید؛ اما حالا که دارای قدرت اجتماعی و سیاسی شده‌اید، برخلاف دستور پیامبر ﷺ، برای خودتان خلیفه درست می‌کنید و علی علیه السلام را کنار می‌زنید؛ به اینگونه افراد اصطلاحاً می‌گویند: «اپورتونیست»؛ یعنی افراد فرصت‌طلبی که دنبال موقعیت و فرصت هستند تا ببینند باد از کدام طرف می‌وزد، هر طرف که غلبه با آن بود، از آن دم می‌زنند و طرفداری می‌کنند و در مواقع حساس و بحرانی از اسلام و حق دفاع نمی‌کنند.

۱- خطبه حضرت زهراء (س)، بحار الانوار ج ۸، ص ۱۰۸.



سکولاریسم حاصل شکست حکومت دینی کلیسا ۱۹۲

«سکولاریسم» یعنی جدایی دین از حکومت. در این رابطه باید گفت: سکولاریسم نتیجه طبیعی شکست حکومت دینی در یک جامعه می‌باشد. تجربه تاریخی حکومت دینی کلیساها در اروپا همین امر را ثابت کرده است. هرچند واکنش دیگر آن تبدیل حکومت به حکومتی لائیک و ضد دین است که صورتی شدیدتر نسبت به سکولاریسم دارد، و در ترکیه امروز پس از حکومت عثمانی دیروز در حال تجربه است. هرگاه دین و ارزشهای آن ابزار سیاست و حکومت گردد و از دین برای مقاصد سیاسی یا سرکوب افراد و نیروها استفاده شود واکنش طبیعی آن جز سکولاریسم یا لائیک نخواهد بود.



فرزندان آخرت باشید! ۱۹۳

فرزندان آخرت باشید، یعنی از کسانی باشید که دنیا و اموال و ریاست دنیا را برای تأمین سعادت آخرت می‌خواهند؛ و از فرزندان دنیا نباشید، یعنی از کسانی نباشید که اموال دنیا را برای دنیا می‌خواهند، برای خوشگذرانی دنیا می‌خواهند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «فانَّ کُلَّ ولد سیلح بقیامة»^(۱) زیرا هر فرزندی روز قیامت با مادر خود محشور می‌شود؛ اهل دنیا با دنیا در جهنم

هستند، اهل آخرت هم در بهشت خواهند بود. در بعضی نسخه‌های نهج البلاغه «فانَّ کُلَّ ولد سیلح بقیامة» دارد،^(۱) یعنی در روز قیامت افراد ملحق به پدرشان می‌شوند. البته باید توجه داشت که این یک مثال و یک تشبیه است نسبت به دنیا، وگرنه در روز قیامت هیچ کسی با پدر و مادر خود کار ندارد، و هیچ فرزندی را به حساب پدر یا مادرش محاسبه نمی‌کنند؛ زیرا که قرآن فرموده است: ﴿فَإِذَا نَفَخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لَا یَتَسَاءَلُونَ﴾^(۲) وقتی که در صور دمیده و قیامت برقرار شد دیگر این خویشاوندیهای دنیا وجود ندارد و از کسی نمی‌پرسند تو فرزند چه کسی بوده‌ای. پس این طور نیست که واقعاً در قیامت فرزندان به پدر یا مادرشان ملحق شوند، بلکه از یکدیگر فرار هم می‌کنند.



طلبه‌ای هستم مثل شما! ۱۹۴

بارها گفته‌ام من امتیازی بر دیگران ندارم، من یک طلبه‌ای هستم مثل شما... از همه شما آقایان خواهش می‌کنم اگر کسانی نسبت به من اهانت می‌کنند چه به زبان یا در روزنامه و یا شبنامه عکس‌العمل نشان ندهید زیرا عکس‌العمل باعث اختلاف و نزاع می‌شود، ما نیاز به آرامش داریم، باید حوزه آرام باشد، باید برای حفظ حوزه، حفظ کشور، حفظ اسلام و مسلمین وحدت کلمه داشته باشیم، درگیری به

مصلحت اسلام نیست، اختلاف و تفرقه به مصلحت کشور و حوزه علمیه نیست؛ حالا یک انسانی چیزهایی می‌گوید بگویند، یا می‌نویسد بنویسد، اینها جواب دادن ندارد و بالاخره روز قیامت باید چیزهایی باشد که جبران گناهانمان را بکند، بنابراین من تاکید می‌کنم و خواهش می‌کنم در مقابل اهانت‌هایی که به شخص من می‌شود عکس‌العمل نشان ندهید و به دیگران هم بگویید.



انجام واجبات، ترک محرمات ۱۹۵

واجبات خدا را انجام دهید و از محرمات پرهیز کنید؛ بعضیها قبل از اینکه به واجبات خود پردازند سراغ مستحبات می‌روند، در صورتی که اشتباه است؛ انسان باید قبل از هر چیز توجه خود را به واجبات و محرمات الهی معطوف نماید و در مرحله بعد، به مستحبات پردازد. و البته نباید از مستحبات هم حتی المقدور غفلت نمود؛ زیرا مستحبات در پاکی روح انسان و کسب درجات معنوی بسیار مؤثر است و در حقیقت انجام مستحبات به منزله تکمیل واجبات است.



بیتی منسوب به حضرت امیر علیه السلام ۱۹۶

در دیوان منسوب به حضرت امیر علیه السلام آمده است:

«تؤمل فی الدنیا طویلاً و لاتدری

اذا جنّ لیل هل تعیش الی فجر

فکم من صحیح مات من غیر علة

و کم من مریض عاش دهرأ الی دهر

و کم من فتی یمسی و یصبح آمناً

و قد نسجت اکفانه و هو لایدری»^(۱)

آرزوهایت را در دنیا طولانی می‌کنی در حالی که نمی‌دانی اگر شب

آمد آیا تا صبح زنده هستی، چه بسیار کسانی که سالم‌اند و بدون

مرضی می‌میرند و چه بسیار مریض‌هایی که سالیانی زنده می‌مانند، و

چه بسیار جوانهایی که صبح و شب در ایمنی به سر می‌برند و حال آن

که کفنه‌های آنها به تحقیق بافته شده و آنها نمی‌دانند.



نذر آیت الله سیدعلی آیت نجف آبادی ۱۹۷

مرحوم حاج سیدعلی منبر هم می‌رفت، منبرش هم دقیق و خوب

بود، و علت اینکه منبر می‌رفت این بود که گفته بود: من در مبارزاتی که

با انگلیسیها داشتیم در عراق به زندان افتادم و بنا بود مرا اعدام کنند،

آنجا نذر کردم که اگر چنانچه از زندان انگلیسیها نجات پیدا کردم تا آخر

عمر برای امام حسین علیه السلام منبر بروم، لذا در عین حالی که درس خارج

می‌گفتند و شخصیت بزرگ و محترمی بودند هر جا ایشان را دعوت

می‌کردند منبر هم می‌رفتند، مجلسهای دو سه هزار نفری هم گاهی

داشتند و روی منبر شوخی هم می‌کردند.



هیچگاه تقاضای عفو نکردم
۱۹۸

من روحا از تملق گفتن بدم می‌آید و هیچ وقت تملق کسی را نگفتم، از طرف دیگر در دادگاهها برخوردهای تند هم نمی‌کردم، عموماً دفاعیات من به عنوان نصیحت و خیرخواهی بود، من می‌گفتم: روحانیت خدمتگزار کشور و ملت است و شما دارید با این کارهایتان این نیروی خوب را از دست می‌دهید؛ من از اسلام و جامعه مسلمین و ملت دفاع می‌کردم، می‌گفتم: این روحانیت است که مردم را نگه می‌دارد، اگر مردم دزدی نکنند اگر خیانت نکنند به خاطر تبلیغات روحانیت است، این کارها که شما می‌کنید خلاف قانون اساسی است - قانون اساسی آن وقت تکیه‌گاه بود - قانون اساسی حاصل مشروطیت است، مشروطه معنایش این است که مردم حق اظهارنظر دارند و آنان باید سیاست کشور را تنظیم کنند، انتقاد در کشور باید آزاد باشد، اگر انتقاد آزاد نباشد کسانی که حرف حق می‌زنند منزوی می‌شوند و یک عده متملق پیش می‌آیند؛ از این سنخ حرفها می‌زد. هیچ وقت هم خودم را کوچک نکردم و نگفتم مثلاً ممنون اعلیحضرت هستم، هیچ وقت تقاضای عفو نکردم، آن قدر به من گفتند که شما یک کلمه تقاضای عفو کنید، من می‌گفتم من مجرم نیستم که تقاضای عفو کنم؛ چند دفعه خواستند مرا آزاد کنند اصرار داشتند که شما یک کلمه یک

چیزی بنویسید، می‌گفتم من اصلاً مجرم نیستم که تقاضای عفو کنم من خودم را طلبکار هم می‌دانم، آنها می‌خواستند ما را بشکنند ولی ما همیشه خودمان را طلبکار آنها می‌دانستیم.



خداوند فوق زمان
۱۹۹


زمان عبارت از مقدار حرکت است، به تعبیر بهتر زمان مقیاس حرکت است، هر چیزی وسیله سنجش دارد و وسیله سنجش حرکت زمان است. حرکت هم عبارت از نحوه وجود ماده است. ماده چون متدرج الوجود است، از این حرکت و تدرج زمان انتزاع می‌شود. پس ماده و حرکت و زمان هماهنگ هستند؛ ماده موضوع حرکت است، و حرکت وصف ماده است، و زمان هم مقدار حرکت است؛ لذا اگر یک موجود مجردی یافت شود، چون فوق عالم ماده است نه حرکت در آن راه دارد و نه زمان. روی این حساب نسبت به خداوند که وجود مجرد است نمی‌توان گفت علم خدا قبل از قدرت او و یا به عکس است؛ زیرا که قبلیت و بعدیت مربوط به عالم ماده است که زمان و مکان در آن متصور است، نه در مجردات که فوق عالم ماده هستند. پس ذات خداوند با وحدت و بسیط بودنش از همان ازل عین همه کمالات است.



امربه معروف ونهی از منکر دخالت در امور دیگران نیست
۳۰۰


چون امر و نهی دیگران یک نحو دخالت در کار آنان محسوب است

و بسا گفته شود برخلاف آزادی و استقلال آنان می‌باشد، بر این اساس خدا - که مالک وجود ماست و حق فرمان نسبت به همه دارد - به عنوان مقدمه و زمینه این فریضه الهی همه افراد جامعه را از زن و مرد نسبت به یکدیگر ولی و صاحب اختیار قرار داده، البته در شعاع انجام این فریضه الهی؛ و بالاخره هدف از تشریح این فریضه اصلاح محیط جامعه و پاک کردن جو خانواده و جامعه از آلودگی‌ها و تجاهر به فسق و بی‌بند و باری‌های علنی می‌باشد و تشریح آن ضروری و لازم بوده است.


۲۰۱ حکومت صالح، جامعه صالح

اگر حکومت صالح باشد، نوع مردم در مسیر صلاح و نیکی قدم برخواهند داشت، اما اگر حکومت فاسد باشد، مردم به سوی فساد و تباهی کشیده خواهند شد و این یک امر طبیعی و قهری است که در جو و محیط ناسالم، کمتر کسی می‌تواند خود را اصلاح کند و مردم اغلب ایمانشان ضعیف است؛ پس اگر بخواهیم توده مردم و جمعیت به طرف صلاح حرکت کنند، همیشه باید کوشش کرد که محیط را به محیط صالح و سالمی تبدیل نمود و در جهتی حرکت کرد که حکومت وقت، حکومت صالحی باشد؛ در غیر این صورت، اگر حکومت و حاکمان فاسد و ناصالح باشند، مردم نیز در مسیر فساد قرار می‌گیرند و همان طور که مولا علی علیه السلام می‌فرمایند: «اغلب مردم تابع حاکمان و پادشاهان بوده و دنیاگرا هستند مگر کسانی که خدایشان حفظ کند

^(۱)؛ و خلاصه کمتر اتفاق می‌افتد که حکومت و حاکمان فاسد باشند ولی عموم مردم در مسیر صلاح و دینداری قرار داشته باشند و از حاکمان و پادشاهان خود اطاعت نکنند.


۲۰۲ افتخار ما آن است که تحت لوای حضرت معصومه (س) هستیم

آنچه مهم است تشریف ما به شهر قم می‌باشد و اینکه در زیر لوای حضرت معصومه علیها السلام زندگی می‌کنیم. از امام زادگانی که ائمه علیهم السلام روی آن زیاد تاکید کرده‌اند حضرت معصومه علیها السلام است و این دلیل بر اهمیت موقعیت ایشان است. مرحوم مجلسی نقل می‌کند قبل از آنکه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام متولد شده باشد امام صادق علیه السلام فرمودند: که خدا حرمی دارد و حرم خدا مکه است، پیغمبر صلی الله علیه و آله حرمی دارد مدینه، و امیرالمومنین علیه السلام حرمی دارد کوفه و ما اهل بیت علیهم السلام حرمی داریم و حرم ما اهل بیت قم است، بعد می‌فرماید: «ستدفن فیہ امرأة من ولدی تسمى فاطمه» یکی از اولاد من در آینده به قم می‌آید به نام فاطمه و در آنجا دفن می‌شود و هرکس او را زیارت کند و جبت له الجنة بهشت برای او واجب می‌شود و از حضرت رضا علیه السلام ظاهراً به چند سند هست که هرکس زیارت کند خواهر من فاطمه علیها السلام را در قم فله الجنة. یک سال بعد از آنکه مامون حضرت رضا علیه السلام را به خراسان احضار کرد و حضرت به آنجا تشریف بردند، حضرت معصومه علیها السلام به عنوان

زیارت برادرشان حرکت کردند و در ساوه مریض شدند و ایشان را به قم منتقل نمودند و در قم از دنیا رفتند، و خود حضرت رضاعلی (ع) فرمودند که هرکس زیارت کند خواهر مرا در قم فله الجنه، منتهی عارفا بحقها (بعضی نقلهایش دارد) و همین طور حضرت جوادعلی (ع) فرمودند هرکس عمه مرا در قم زیارت کند بهشت از برای او است و حضرت رضاعلی (ع) دستور زیارت حضرت معصومه (ع) را اینطور که مرحوم مجلسی (ره) نقل می‌کند بیان فرمودند: رو به قبله بایستید و ۳۴ مرتبه الله اکبر و ۳۳ مرتبه سبحان الله و ۳۳ مرتبه الحمد لله و بعد این زیارت را بخوانید. اینکه زیارت مخصوصه‌ای امام زاده‌ای داشته باشد به بیان خود امام علی (ع) این خیلی اهمیت دارد. مرحوم مجلسی برای زیارت حضرت معصومه (ع) یک باب ذکر کرده و روایات محکمی دارد^(۱). به هر حال به فرمایش سه امام (امام صادق و امام رضا و امام جوادعلی (ع)) هرکس حضرت معصومه (ع) را زیارت کند: (فله الجنه) این خیلی مهم است عارفا بحقها.

حالا برای ما افتخار است که زیر پرچم حضرت معصومه (ع) هستیم. آقایان سعی کنند به زیارت حضرت زیادتر و بیشتر بروند. اصولا زیارتها برای انسان حالی می‌آورد، این دنیای آلوده، این گرفتاریهایی که ما داریم، خلاصه خواهی نخواهی همه گرفتار علائق دنیا، مقام دنیا، مال دنیا و این جور چیزها هستیم. غفلت برای انسان زیاد پیدا می‌شود و رفتن به اعتاب مقدسه و آنها را شفیع قرار دادن

توجه انسان را جلب می‌کند بلکه انسان علائقش کمتر بشود و در ضمن در دعاهایتان هم همیشه دعای شخصی نداشته باشید، امروز دعاها را عمومی برای جهان اسلام خیلی مهم است و واقعا مسلمانها غریب‌اند. اینکه در روایات دارد: الاسلام بدء غریبا و سيعود غریبا؛ الان است.



۳۰۳ جمجمه انوشیروان!

مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خوئی در شرح خود به نقل از بحارالانوار از عمّار ساباطی حدیثی آورده که از عجایب است. حدیث این است که وقتی حضرت امیرعلی (ع) و اصحابشان در مسیری به مدائن رسیدند وارد ایوان مدائن شدند و تمام آن را گردش کردند و در این بین به یک جمجمه پوسیده‌ای برخورد کردند، به یکی از اصحاب فرمودند این جمجمه را بردار، بعد آمدند وارد ایوان شدند و نشستند، حضرت فرمود: طشت آبی بیاورید، و بعد به آن شخصی که جمجمه را در دست داشت فرمود: جمجمه را در آن طشت بینداز، بعد حضرت خطاب به آن جمجمه فرمودند: تو را سوگند می‌دهم که من و خودت را معرّفی کن؛ جمجمه به قدرت خداوند بالغت فصیح عربی گفت: اَما تو «امیرالمؤمنین و سیدالوصیین و امام‌المتّقین» هستی، و اَما من «عبدالله و ابن امة الله کسری انوشیروان» بنده خداوند فرزند کنیز خداوند کسری انوشیروان هستم؛ حضرت امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند:

«کیف حالک؟» حالت چطور است؟ البتّه مقصود حضرت این بوده که وضع و حالت در عالم برزخی که هستی چطور است، جواب داد: ای امیر مؤمنان! من سلطان عادل بودم که نسبت به رعیت و زیردستان خود شفقت و مهربانی داشته و همیشه به آنها ترحم می‌کردم ولی به خاطر دین مجوسی که داشتم از بهشت محروم هستم، با این که محمد در زمان سلطنت من به دنیا آمد و بیست و سه کنگره از کنگره‌های قصر من در شب تولدش فرو ریخت و من می‌خواستم به او ایمان آورم ولیکن از آن غفلت کردم و از این نعمت بزرگ محروم شدم، ولی خدا با این که در جهنم هستم به واسطه آن عدالتی که داشتم عذاب آتش را از من برداشته است، و بعد گفت: «فوا حسرتا لو آمنت لکننت معک یا سید اهل بیت محمد ﷺ و یا امیر ائمه» و احسرتا و صد افسوس که اگر ایمان آورده بودم روز قیامت در بهشت با تو بودم ای بزرگ اهل بیت پیامبر ﷺ و ای امیر ائمه او. ^(۱) ضمن این که حضرت راه خودشان را منحرف کرده و به مدائن رفتند و حدود هشتصد نفر از مدائن و تعدادی دیگر هم از جاهای دیگر به سپاه ایشان پیوستند، این معجزه را هم که از عجایب معجزات است به یاران خود نشان دادند.



با شهید رجایی در سلول

در این دفعه آخر وقتی مرا از سقز بازداشت کردند آوردند تهران،

۱ - منهاج البراعة، ج ۴، ص ۲۷۲.

نیمه‌های شب حدود ساعت دوازده بود که مرا آوردند کمیته، یک افسر لباسهایم را گرفت، من گفتم: آقا من طلبه هستم می‌خواهم نماز بخوانم، مرا جایی ببر که از این نظر مشکل نداشته باشم، آن افسر یک نگاهی به من کرد و مثل اینکه بخواهد کمکی کرده باشد مرا برد به یک سلول، شخصی در آن سلول بود بیدار شد، من نمی‌دانستم که این شخص محمد علی رجایی است، این افسر به او گفت: پاشو برایت مهمان آورده‌ام، من داخل سلول رفتم و در را بست و رفت؛ ایشان برخاست و خیلی با گرمی و صمیمیت گفت: شما را از کجا آورده‌اند؟ گفتم: از سقز، گفت: اهل سقزی؟ گفتم: نه من طلبه قم هستم، گفت: اسم شما چیست؟ گفتم: منتظری، تا اسم مرا شنید بلند شد و مرا بغل کرد و بوسید و خیلی ابراز محبت کرد، بعد نشستیم به صحبت کردن، شاید دو سه ساعت با هم یواش صحبت می‌کردیم، صبح شد با هم نماز جماعت خواندیم، دستشوییها هم جوری بود که آدم نجس می‌شد؛ گفتم اینجا چرا این طور است، گفت خوب دیگر ما هم گرفتاریم، خیلی آدم متعبدی بود، من تا ساعت ده صبح با ایشان بودم بعد آمدند مرا صدا زدند و از آنجا برای بازجویی بردند به اوین، من همین یک شب را با ایشان بودم. (رحمة الله علیه).



مردمی بودن امام علی علیه السلام

۲۰۵

زاذان که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین و ایرانی هم بوده است از حضرت نقل می‌کند: «أته كان يمشي في الاسواق وحده و هو دالٌّ يرشد الضالَّ و يعين الضعيف و يمرّ بالبائع و البقال فيفتح عليه القرآن و

يقرأ: ﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً﴾ و يقول: نزلت هذه الآية في اهل العدل و التواضع من الولاية و اهل القدرة من سائر الناس^(۱) حضرت علی در بازارها به تنهایی و بدون اسکورت راه می‌رفت، و راه گم کرده را راهنمایی می‌کرد و راه را به او نشان می‌داد، و به ضعیف کمک می‌کرد، و بر فروشنده‌ها و بقالها گذر می‌کرد، قرآن را باز می‌کرد و این آیه را می‌خواند: ﴿تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً﴾، بعد می‌فرمود: این آیه در مورد حاکمانی که اهل عدل و تواضع هستند و کسانی که نسبت به سایر مردم اهل قدرتند نازل شده است. همچنین روایتی را از غایة المرام از زاذان نقل می‌کند: «قال: رأيت علياً عليه السلام يمسك الشسوع بيده ثم يمر في الأسواق فيناول الرجل الشسوع ويرشد الضالَّ ويعين الحمال على الحمولة و يقرأ هذه الآية: ﴿تلك الدار الآخرة...﴾ ثم يقول هذه الآية نزلت في الولاية و ذوى القدرة من الناس»^(۲) زاذان گفت: علی را دیدم که بندهای کفش را به دست می‌گرفت و در بازار راه می‌افتاد و اگر کسی بند کفش او در رفته بود به او بند کفش می‌داد و اگر کسی راه را گم کرده بود او را راهنمایی می‌کرد و به حمالان در حمل بار کمک می‌کرد. - اگر حمالی می‌خواست چیزی را بر پشت خود بگذارد به او کمک می‌کرد. - و این آیه را می‌خواند: ﴿تلك الدار الآخرة...﴾ و می‌فرمود: این آیه در مورد والیان و صاحبان قدرت از مردم نازل شده است. این کارها برای این بود که حضرت این معنا را بفهماند که خلیفه مسلمانها

۱ - مجمع البیان، ج ۷ (المجلد الرابع)، ص ۲۶۹، ذیل آیه ۸۳ از سوره قصص؛ و منهاج البراعة، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲ - منهاج البراعة، ج ۳، ص ۱۰۷.

نباید از مردم جدا باشد، بلکه باید در جامعه بیاید و اهل تواضع باشد و با مردم فقیر و طبقه سه در تماس باشد.



به بچه‌ها شهریه نمی‌دادند

حدود ده ماه در قم بودم، شهریه هم به من نمی‌دادند، مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری گفته بودند به بچه‌ها شهریه ندهید، خیلی هم وضعمان بد بود، پدرم روزی ده شاهی برای من مقرر کرده بود، دوتا ده شاهی می‌شود یک ریال؛ من یادم هست در طول این ده ماه که در قم بودم بوی این سوهانها را از دکانها استشمام می‌کردم ولی توان خرید آن را نداشتم، خلاصه وضع طلبه‌ها خوب نبود؛ مرحوم حجه الاسلام آقای حاج شیخ ابراهیم ریاضی مقسم شهریه مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم و مورد اعتماد ایشان بود، ایشان وساطت کرده بود که برای من شهریه درست کنند، گفته بودند: نه! قانونمان اجازه نمی‌دهد که به بچه‌ها شهریه بدهیم! تا اینکه یک بار در همین حمام خان قم مرحوم حاج شیخ عبدالکریم تصادفا آمدند حمام و من هم با حاج شیخ ابراهیم رفته بودم حمام، حاج شیخ ابراهیم به حاج شیخ عبدالکریم گفت این بچه که می‌گفتم شما به او شهریه بدهید این است، بعد حاج شیخ عبدالکریم یک شعر سیوطی از من پرسید و من توضیح دادم، ایشان خیلی خوشش آمد و تعریفم را کرد، و این باعث شده بود که اجازه دهند مبلغ ده تومان را به اقساط به من بدهند.



بخور و سالم باش!

۳۰۷

یک بار من به مرحوم حججی (ره) گفتم: آقا ما کتاب نداریم، ایشان فرمود: اگر پول گیرت آمد خرج کن، بخور، سالم باش، کتاب را برو در کتابخانه مطالعه کن یا امانت بگیر؛ خودش در خانه‌اش یک دوره و سائل و تقریرات اصول شیخ انصاری و دو سه کتاب دیگر از این قبیل بیشتر نداشت، می‌گفت: کتاب انبار بکنی چه فایده‌ای دارد؟ بایستی سالم باشی، کتاب را آدم از یکی امانت می‌گیرد و مطالعه می‌کند و پس می‌دهد، می‌گفت: سعی کنید خودتان را سالم نگه دارید که بتوانید مطالعه کنید، اگر کتاب باشد و نتوانید مطالعه کنید چه فایده‌ای دارد؟ ایشان در جمع بین روایات بسیار خوش سلیقه بود، و به افراد پرو بال می‌داد که در مسائل اظهار نظر کنند و حرف خود را بزنند، یک روز همراه ایشان به اصفهان می‌رفتیم، الاغ ایشان رسید به یک الاغ دیگر و هر دو الاغ بنا کردند به صدا کردن، گفتم: آشیخ حسینعلی، انسان باید با انسان دیگر خوب برخورد کند بین این الاغ به آن الاغ که رسید چطور دارد چاق سلامتی و احوالپرسی می‌کند، ایشان با من بی‌چه‌طلبه این‌گونه خودمانی و متواضعانه، برخورد می‌کرد.



روابط دختر و پسر

۳۰۸

روابط پسر و دختر اگر در چهارچوب شرع باشد و اختلاط آنان

موجب وقوع در حرام نباشد اشکال ندارد، و حکومت اسلامی نباید از آن مانع شود؛ ولی اگر به شکل نامشروع باشد، حکومت اسلامی می‌تواند در حدّ ضرورت از آن جلوگیری نماید؛ ولی تندرویها و برخوردهای خشن که موجب تنفر از دین می‌شود جایز نیست.



خواندن زن

۳۰۹

مقصود از جمله «فلا تخضعن بالقول» خارج نمودن صدا از حال عادی به حالتی است که معمولاً تحریک کننده شهوت در مردها و موجد طمع در دل افراد ناسالم می‌باشد، و لذا به دنبال آن آمده است «فیطمع الذی فی قلبه مرض»، پس اگر صدای زن در خواندن قرآن یا دعا یا خطابه به حالت عادی باشد - هرچند ممکن است به خاطر ظرافت طبیعی‌ای که در صدای زن وجود دارد بعضی مردها تحریک شوند - ولی بر آنان واجب نیست کاری کنند که صدای معمولی آنان را نیز مرد اجنبی نشنود، حضرت زهرا و حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) در مجامع عمومی خطبه می‌خواندند؛ لیکن اگر کسی - فرضاً - از صدای عادی زن نیز تحریک می‌شود او نباید گوش بدهد.



مگر ما کی هستیم که خودمان را بزرگ پنداریم؟

۳۱۰

اگر من و شما وارد مجلسی شدیم و نرفتیم بالای آن مجلس بنشینیم و همان پایین نشستیم اما توی دلمان باشد که مقام ما آن بالاست ولی برای این که تواضع کرده باشیم اینجا نشستیم، ما هم

متکبر هستیم، متکبر یعنی آن که خودش را بزرگ می‌بیند. مگر ما کی هستیم و چی داریم که خودمان را بزرگ ببینیم؟ اگر هم کمالی داریم از خداوند است. از کجا که خدای نکرده ما «بلعم باعور» نشویم که یک عمر تحصیل علم داشت و عبادت هم کرد و زهد هم داشت سرانجام «بلعم باعور» از آب در آمد. چه بسا کسانی که ما آنها را پایین می‌دانیم و آنان با خدا راز و نیازی داشته باشند، اخلاص و صفا و نورانیتی داشته باشند که ما نداشته باشیم، اگر هم درس خوانده‌ایم و چیزی می‌دانیم اینها کمال نیست یک مشت لفظ است؛ اگر ما را به خدا نزدیک کند و خودپسندی را از ما بگیرد و فانی ذات حق شویم آن وقت کمال است.



نامه‌ای به وزیر دادگستری شاه
۳۱۱

(...) شما آقایان که هر سال جشن مشروطیت برپا می‌کنید و نطقهای آتشین شما به وسیله رادیو و روزنامه‌ها پخش می‌شود و دم از عدالت و قانون و دموکراسی می‌زنید چرا اقلاً قانونهایی را که خودتان تصویب کرده‌اید عمل نمی‌کنید؟ اولاً محکوم به اقامت اجباری نباید با مامور اعزام شود؛ ثانیاً در محل نباید زیر نظر باشد تا چه رسد به زندانی شدن در خانه؛ ثالثاً باید پس از اعتراض، دادگاه فوراً خارج از نوبت رسیدگی کند؛ رابعاً تغییر محل نیز باید با رای دادگاه و پس از اخطار باشد.

آقای وزیر دادگستری در زمان تصدی شما آبروی دادگستری رفت، سابقاً دادگستری تا اندازه‌ای استقلال داشت و مورد امید مردم بود، حالا به صرف گزارش یک مامور ساواک قم بیست و پنج نفر از علما و مدرسین حوزه علمیه قم را بازداشت و به نقاط مختلف و دور دست

می‌فرستند و پس از اعتراض آقایان و احاله پرونده به دادگاه شماره ۱۵ پس از یک سال تاخیر و دور سرگرداندن بالاخره نسبت به بعضی از آقایان هنوز ساکت مانده و نسبت به بعضی هم بدون اینکه اقلاً صورت دادگاه را حفظ کنند و بدون اینکه از ساواک قم علت و دلیلی مطالبه کنند حکم صادر می‌کنند!! اگر از خدا و دادگاه عدل خدا در قیامت نمی‌ترسید اقلاً خوب بود حیثیت دادگستری و دادگاه را حفظ می‌کردید، برای یک لقمه نان این همه محافظه‌کاری و بی‌وجدانی چرا؟ بالاخره هوای سرد و برفی خلخال با مزاج من که به امراض مختلفه گرفتار هستم به هیچ نحو سازگار نیست مگر اینکه نقشه ایذاء و نابودی من در بین باشد، و باک هم ندارم که نابود شوم و این همه کجرویها را مشاهده نکنم ولی بدانید که خون من به عهده شما خواهد بود. و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

۲۷ رجب ۱۳۹۴ - حسینعلی منتظری



زنگ مرگ! ۳۱۲

انسان رهسپار مرگ و آخرت است و هرچه از عمر انسان می‌گذرد به آخرت نزدیک‌تر می‌شود و دنیا را پشت سر می‌گذارد، و زحماتی که انسان در این دنیا کشیده است اگر به قصد خدا نبوده همه‌اش هدر می‌رود، حوادثی که در اطراف ما صورت می‌گیرد همه‌اش اعلام دنیا است به این که با ما متارکه می‌کند، مرگها و تصادفاتی که هر روز می‌بینیم همه اعلام است، به قبرستانها که می‌رویم می‌بینیم کسانی که امیر بودند، کاخ و زندگی مرفه داشتند، امیدها داشتند، همه را گذاشته و رفته‌اند، این مردن‌ها و رفتن‌ها همه اعلام است. نقل شده که

حضرت علی علیه السلام در شعری درباره دنیا می‌فرماید:

«رأيت الدهر مختلفاً يَدور فلا حزن يَدوم ولا سرور
وقد بنت الملوك به قصوراً فما بقي الملوك ولا القصور»^(۱)
یعنی دیدم روزگار را که با حالات مختلف در گردش است، نه غصه
دوام دارد و نه سرور و خوشحالی. پادشاهان قصرهای بزرگی در این
روزگار ساختند، پس نه شاهان باقی ماندند و نه قصرهایشان. حضرت
لقمان به فرزندش نصیحت می‌کند می‌فرماید: «يا بنی إِنَّكَ مِنْذ سَقَطت
الی الدنیا استدبرتها و استقبلت الآخرة؛ فدار أنت إلیها تسیر أقرب إلیک
من دار أنت عنها متباعد»^(۲) فرزندم از همان وقتی که در این دنیا افتادی
به آن پشت کرده‌ای و به طرف آخرت می‌روی، پس خانه‌ای که به
طرف آن سیر می‌کنی - که عالم قبر و قیامت باشد - به تو نزدیک‌تر
است از خانه‌ای که پشت سر گذاشته‌ای و از آن دور می‌شوی.



معرفی مذهب رسمی کشور ۲۱۳

از جمله چیزهایی که در تصویب آن نقش موثر داشتیم یکی اصل
دوازدهم بود که در آن مذهب تشیع مطرح شده بود، و دیگر اصل
یکصد و پانزدهم که رئیس جمهور باید از رجال دارای مذهب تشیع
باشد، مرحوم آقای بهشتی صبح که جلسه را اداره می‌کردند اصل ۱۱۵
به نحوی که تنظیم شده بود رای نیاورد، بعد ما دیدیم این درست
نیست و عده‌ای از آقایان - از جمله مرحوم آقای حاج آقا مرتضی

۱ - منهاج البراعة، ج ۴، ص ۵، به نقل از دیوان منسوب به حضرت علی علیه السلام.

۲ - بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۴۱۱، حدیث ۲؛ از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۶۵، در تفسیر سوره لقمان.

حائری - را ناراحت کرد و به صورت قهر از مجلس بیرون رفتند و لذا
چون در آیین نامه مجلس یک ماده داشتیم که اگر هیات رئیسه یک
چیزی را لازم دیدند می‌توانند با تغییر متن سابق در مجلس مطرح
کنند، من و آقای ربانی شیرازی و آقای ربانی املشی بقیه اعضای هیات
رئیس را دیدیم و متن فعلی را تنظیم کردیم، و در جلسه عصر خود من
اداره جلسه را به عهده گرفتم و افرادی را که صبح قهر کرده بودند به
جلسه دعوت کردم و در جلسه گفتم صبح موافق و مخالف صحبت‌های
خودشان را کردند و دیگر مجال صحبت نیست، الان من این متن را
می‌خوانم هرکس موافق است به آن رای بدهد، بعد من متن اصل
یکصد و پانزدهم را که همین الان در قانون اساسی هست خواندم و
رای آورد؛ بعد به قم که رفتیم آیت‌الله گلپایگانی از من تشکر کردند و
خوشحال بودند که این اصل در قانون اساسی تصویب شده است.



آیت الله طالقانی ۲۱۴

آقای طالقانی (رحمة الله علیه) مرد بسیار وارسته‌ای بود، ذوق
تفسیر و حدیث ایشان خیلی خوب بود، آدم بسیار متعبدی بود، اهل
تهجد بود، شبها بلند می‌شد نماز شب می‌خواند، مقید بود نمازش را
اول وقت بخواند؛ در زندان که نماز جماعت راه انداختیم ایشان مرتب
شرکت می‌کرد، من در زندان نماز جمعه هم می‌خواندم که ایشان
شرکت می‌کرد، خیلی با نظام و حکومت شاه و دولتیها بد بود، حتی

ساعت را که تغییر داده بودند ایشان ساعتش را تغییر نداده بود - با اینکه ساعت طبق احتیاج است - یک روز ما یواشکی ساعت ایشان را تغییر دادیم ایشان پا شد سر ساعت نمازش را خواند، بعد به ایشان گفتیم نمازتان را قضا کنید، ایشان ناراحت شد که چرا ساعتشان را تغییر داده‌ایم؛ ایشان هم بسیار متعبد بود هم خیلی انقلابی، روحیه سلحشوری داشت با دستگاه واقعا مخالف بود، حاضر نبود به هیچ وجه به آنها امتیاز بدهد، با همه نیروهای مبارز بر اساس «اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق» گرم می‌گرفت، با آنها راه می‌رفت و قدم می‌زد، آنها هم آقای طالقانی را قبول داشتند، ایشان در عین حال انسانی متواضع و خوش مشرب بود، یادم هست در زندان ما به نوبت کارگری می‌کردیم، محوطه بند را نظافت می‌کردیم، غذا را می‌کشیدیم، ظرفها را می‌شستیم و... ولی آقای طالقانی را چون یک مقدار ناراحتی داشتند از این کارها معاف کرده بودند به ایشان گفته بودند بنشینند سبزی پاک کنند، ایشان به شوخی می‌گفتند گشتید یک کار مشکل را به من دادید! بعد من داستانی را از مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی نقل کردم که ایشان می‌گفت: یک عده‌ای می‌خواستند به مسافرت بروند کارها را تقسیم کردند، یک آدم افلح (لب شکری) هم در بین آنها بود به او گفتند: آتش فوت کردن هم کار تو، او گفته بود گشتید در میان همه کارها آنچه از همه سخت‌تر بود را به من دادید! البته آقای طالقانی درست هم می‌گفتند، چون کارگری حداکثر هفته‌ای

یک روز بود ولی سبزی پاک کردن هر روز بود!


نماز و مبارزه با خود خواهی ۲۱۵

نماز وسیله مبارزه با خودخواهی است؛ به خصوص در آن زمانها، بعضی از انسانها خیلی متکبر بودند، رکوع و سجود برای بعضی از اعراب خیلی سنگین بود، آنقدر تکبر داشتند که اگر دری کوتاه بود و عبور از آن ممکن نبود مگر اینکه سرشان را خم کنند، حاضر به این کار نبودند، بلکه سردر را خراب می‌کردند تا به راحتی از آن عبور کنند و ذره‌ای سر خویش را خم نکرده باشند، تا این اندازه تکبر و نخوت داشتند؛ حال خدا نماز را قرار داده است تا مردم رکوع کنند، به خاک بیفتند و از کبر و نخوت بیرون بیایند.

استعمار و سرگرم کردن جامعه ۲۱۶


می‌گویند انگلیسی‌ها وقتی می‌خواستند هندوستان را فتح کنند، هر دسته‌ای از مردم را به چیزی مشغول کردند تا به فکر استقلال کشورشان نیفتند، بعد گرفتار روشنفکرها شدند - روشنفکرها و درس خوانده‌ها همیشه جلودار افکار استقلالی هستند - انگلیسی‌ها برای این که این گروه را هم مشغول کنند، آمدند یک جدول درست کردند ۱۰۰ رقمی، یعنی ۱۰۰ در ۱۰۰، مثل جدول ضرب ۱۰ در ۱۰، این جدول را بین روشنفکرها پخش کردند که هر کس این جدول را پر کند جایزه می‌گیرد؛ روشنفکرها به جای این که به فکر استقلال و

اقتصاد و فرهنگ کشورشان باشند، افکارشان متوجه جدول حل کردن شد و به نظرشان چیز خوبی بود، هم سرگرم کننده بود و هم جایزه داشت. خلاصه آنان را هم به این بازی مشغول کردند و هندوستان را تصاحب کردند. به هر حال مذهبی‌ها را با اختلافات مذهبی، و روشنفکرها را با یک کانال انحرافی دیگر مشغول می‌کنند. من بارها گفته‌ام - در عین حال که با ورزش مخالف نیستم - با این که ورزش چیز خوبی است و تا اندازه‌ای لازم است، اما اگر از حد گذشت و فکر جوانهای روشن که باید در مسائل علمی و تکنیک و صنعت بیفتد، در راه ورزش و مانند آن افتاد، آن وقت است که تکنیک و صنعت زمین می‌ماند و باید کارشناس از آمریکا بیاوریم.



مسافات علی‌السلام
۲۱۷

حضرت امیر علیه السلام پس از نقل ماجرای عقیل و آهن تفتیده فرمودند: «از این سرگذشت، شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوای خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد، ولی این حلوای معجونی بود که من از آن متنفر شدم، گویا آن را با آب دهان ما یا استفراغش خمیر کرده بودند؛ به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت حرام است؛ گفتم: نه این است و نه آن، بلکه هدیه است؛ به او گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آیین خدا وارد شده‌ای که مرا بفریبی؟! دستگاه ادراکت به هم ریخته؟ یا دیوانه شده‌ای؟ و یا هذیان می‌گویی؟ به خدا

سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد؛ و این دنیای شما از برگ جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی‌ارزستر است...»^(۱)


در راه حق از کمی طرفدار وحشت نکنید
۲۱۸

حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة أهله»^(۲) در راه حق به خاطر کمی طرفدارانش وحشت نکنید؛ یعنی اگر حق هستی و یک نفر هم هستی از میدان در نرو. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که می‌فرماید: «المؤمن وحده جماعة»^(۳) مؤمن به تنهایی یک جماعت است؛ یعنی اگر مؤمن راه خدا و حق را تشخیص داد می‌ایستد ولو همه با او مخالفت کنند. انسان نباید با سر و صداها و تبلیغات دست از حرف حق بردارد.


وفات آقای بروجردی و عزاداری چهل روزه
۲۱۹

مساله وفات مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی عجیب بود ایران یک پارچه عزا شد، در خارج از کشور هم برنامه عزاداری بود، اما در

۱- نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبة ۲۲۴.

۲- خطبه، ۲۰۱.

۳- بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۸۰.

ایران عزاداری به این گستردگی را کسی پیش‌بینی نمی‌کرد. در همه شهرها دسته‌جات راه افتاد، شعرا در عزای ایشان نوحه‌های سینه‌زنی و عزاداری می‌سرودند. من یادم هست از نجف‌آباد یک دسته دو سه هزار نفری به طرف قم راه افتاد، یک حسن آقانساج داشتیم، ایشان این شعر را می‌خواند و همه می‌خواندند:

ما نجف‌آبادیان با ناله و آه آمدیم

از برای درک فیض آیت‌الله آمدیم

مردمان شهر قم کو سید و سالار ما؟

از برای دیدنش ما این همه راه آمدیم

در آن زمان افکار مارکسیستی کمونیستی در جامعه زیاد مطرح بود.

شرکت مردم در این جلسات و برگزاری این عزاداری گسترده و اقبال مردم به روحانیت در واقع یک نوع تودهنی به تبلیغات مارکسیستی کمونیستی آن وقت بود. مردم می‌فهمیدند که آنها چیزی نیستند و جنبه‌های مذهبی خیلی در مردم نمود پیدا کرد. البته این تجلیل و ابراز تاسف و تأثر مردم از فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی یک چیز طبیعی و خودجوش بود، این‌گونه نبود که تصنعی و ساختگی باشد، مردم بی‌اختیار راه می‌افتادند، دسته‌جات درست می‌کردند، به سر و سینه می‌زدند، گریه می‌کردند و مرثیه می‌خواندند. تقریباً چهل روز ایران ماتم داشت و در جاهای مختلف مراسم فاتحه برگزار می‌شد. بعضی افراد در آن زمان می‌گفتند فوت مرحوم آیت‌الله بروجردی در واقع چهل سال

دین و مذهب را جلو آورد و مرام کمونیستی چهل سال عقب رفت.



پلورالیزم دینی!

آنچه از قرآن^(۱) فهمیده می‌شود این است که اگر کسی پس از تحقیق و تفحص به یکی از ادیان الهی اعتقاد داشته باشد و آن را حق بداند و با عمل صالح همراه باشد، در آخرت معذور و مأجور است؛ ولی این معنا دلیل بر حقانیت واقعی همه ادیان در همه زمانها نیست، در هر زمان و هر مکان واجب است افراد نسبت به تشخیص دین حق تفحص و تحقیق نمایند؛ و اگر کسی به حقانیت اسلام در این زمان پی برده باشد و با این حال از روی عناد و تعصب یا سایر انگیزه‌ها زیر بار حق نرود، اهل نجات نمی‌باشد. با قطع نظر از این اگر کسی پس از تحقیق و تفحص و بدون تعصب به دینی معتقد شد و بر طبق موازین آن عمل نمود، بر خداوند قبیح است که او را عذاب نماید، زیرا از مصادیق ظلم محسوب است؛ و به اصطلاح اگر کسی از روی جهل و اشتباه راه خلافی را طی نمود ولی جاهل قاصر بود نه مقصر، مشمول مجازات الهی نخواهد بود؛ هرچند در اثر اشتباه مسیر، کمالات و مقامهایی را که ممکن بود از مسیر حق به دست آورد طبعاً از آنها محروم خواهد بود.



آینده‌نگری در تربیت اولاد

حقیقت آن است که باید فرزندان را جلوتر از آداب زمان تربیت

۱- سوره بقره، آیه ۶۲.

کرد، برای این که این فرزند در عصر من و شما نمی‌خواهد زندگی کند، در حقیقت زندگی این بچه برای بیست سال آینده است، و لذا شما آن مقدار از زندگی بیست سال آینده را هم که می‌توانی باید به بچه یاد بدهی و باید ببینی در آینده این کودک چه نیازهایی دارد، آن نیازها را هم در نظر بگیری، در حدیث دارد که: «بچه‌ها برای غیر از زمان شما خلق شده‌اند»؛ یعنی برای آینده خلق شده‌اند، بنابراین باید نیازهای آینده را هم در نظر گرفت و بچه را مطابق آن نیازها تربیت کرد.



عاقلانه برخورد کردن با گزارشها

قدرت وقتی یک جا متمرکز می‌شود گاهی افراد انحصارطلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت یا انگیزه‌های دیگر شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن، در اینجا است که افراد صاحب قدرت باید به صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند، با خود طرف صحبت کنند؛ حتی این قبیل افراد هنگامی که اسلام پیشرفت کرد اطراف پیامبر ﷺ را هم گرفته بودند، در اطراف پیامبر ﷺ علی علیه السلام، سلمان و ابوذر بودند، عمر و ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف هم بودند، پیامبر اکرم ﷺ آنها را هم طرد نمی‌کرد اما این‌گونه نبود که اگر مثلاً عایشه می‌آمد علیه علی علیه السلام چیزی به او می‌گفت به گفته وی ترتیب اثر دهد بلکه یک مقدار بیشتر هم احترام امیرالمومنین علیه السلام را رعایت می‌کرد؛ خلاصه ممکن است افراد

روی جهاتی علیه یکدیگر حرفهایی بزنند ولی آن قدرتمند باید روی اعصابش مسلط باشد و به گفته هر کس ترتیب اثر ندهد و با مسائل عاقلانه برخورد کند.



تقوای ایده‌آل

افراد عاقل نیز در پرهیزکاری و تقوی داشتن متفاوت هستند و هر متقی را نمی‌توان الگوی خود قرار داد، بلکه آن تقوایی صحیح و مورد قبول است که بر اساس و پایه درستی باشد؛ مثلاً ابوموسای اشعری برحسب ظاهر پیرمرد متقی و ظاهرالصلاحی بود که شاید هم به نظر خودش یک مقدّس بود، در حالی که تقوای او بر اساس درستی نبود و حتی در مسائل مهمّ اعتقادی هم لنگ می‌زد و به ولیّ خدا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خرده می‌گرفت و در برخی موارد هم علیه آن حضرت کارشکنی می‌کرد. چنین افرادی نمی‌توانند الگوی تقوایی دیگران قرار گیرند، حضرت علی علیه السلام هم به همین دلیل برای یک فرد متقی ایده‌آل اوصافی را برشمرده که اولین آنها «ذی لبّ شغل التّفکر قلبه» است؛ یعنی آن فرد دارای مغزی است که قلب خود را به تفکر مشغول کرده باشد. فکر کردن در آفاق و انفس از اهمیّت خاصی برخوردار است. یک لحظه فکر کردن چه بسا مسیر زندگی انسان را تغییر می‌دهد و انسان را به انسانیت واقعی و سعادت می‌رساند. و آن متقی که دائم در اندیشه و تفکر است، تقوای او نیز بر اساس و پایه صحیحی استوار است.



در سنین کودکی به معیت پدرم در نجف‌آباد اصفهان به مسجدی می‌رفتم. امام جماعت مسجد نیز بسیار به منزل و باغ ما رفت و آمد داشت. مردی بود بی‌آلایش و رفتارش با کوچک و بزرگ بسیار عادی و بدون تشریفات بود. کم‌کم بزرگتر شدم و با خواندن و نوشتن آشنا شدم و با ترغیب آن مرد بزرگ پدرم مرا به منظور آموزش علوم اسلامی به اصفهان و قم فرستاد. در ایام تعطیلات در نجف‌آباد از جماعت و تدریس آن مرد بزرگ استفاده می‌کردم و در خدمت ایشان هم چند سفر به اصفهان و یک سفر به قم رفتم. با اینکه از جهت فضل و کمال ممتاز بود و بیشتر مردم آن منطقه به ایشان ارادت می‌ورزیدند و مرجع وجوه شرعیه بود زندگی ایشان بسیار ساده و متوسط بود و با رفتار و عمل مردم را به دین و مذهب سوق می‌داد.

همّش ترغیب مردم مخصوصاً جوانان به تعلم و فراگرفتن علوم اسلامی بود و با یک فرد محصل و طالب علم همچون پدر مهربان رفتار می‌کرد و طلاب را بسیار مورد تشویق قرار می‌داد. و روی این اصل در منطقه نجف‌آباد و اطراف و حومه آن عده بسیاری به سراغ تحصیلات علوم دینیه رفتند و بین آنان اساتید و فضلاء کثیری پیدا شد. بسیاری از مردم نجف‌آباد از تاجر و کاسب و زارع با علوم عربی و کتب دینی آشنا شدند و در اثر اخلاق عمومی ایشان و برخورد خوبی که با اشخاص داشت در اکثریت قاطع مردم محل گرایش مذهبی عجیبی پیدا شد.

با یک برداشت و درک صحیحی از دین و مذهب که هنوز پس از حدود سی سال که از وفات آن مرد بزرگ می‌گذرد به دنباله تحولی که ایشان پایه‌ریزی کردند شهرستان نجف‌آباد را می‌توان کانون علم و دانش و مذهب شمرد و گذشته از علماء و فضلاء آن شهر حدود نیمی از مردم عادی نجف‌آباد تا اندازه‌ای با علوم عربی و اسلامی آشنا می‌باشند و در درک مسائل مذهبی امتیاز خاصی دارند. خداوند به ما توفیق دهد که بتوانیم به پیروی از آن مرد بزرگ خدمت به اسلام و مسلمین را وجهه همت خود قرار دهیم و در انجام وظایف دینی و وجدانی کوتاهی نکنیم و تجملات و علائق دنیای فانی ما را نفریبید، آمین یا رب العالمین.

آن مرد بزرگ که خدا درجاتش را عالی کند و با محمد و آل محمد محشورش فرموده و حقوق او را بر ما جبران فرماید مرحوم مغفور حجه‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد حججی نجف‌آبادی بود. نورالله مرقدہ الشریف بحق محمد و آله الطاهیرین.



ما که سرا پا زندگیمان کجی و انحراف است؛ چون افعال و رفتار خود را حساب نمی‌کنیم و فقط یک نماز و روزه‌ای انجام می‌دهیم، متوجه خطاها و گناهان خودمان نیستیم، اما اگر هر شب هنگام خواب محاسبه با نفس کنیم و زندگی روز را در نظر بیاوریم متوجه می‌شویم چند تا غیبت، دروغ، تهمت، خیانت، آبروریزی افراد مؤمن و... انجام داده‌ایم، باید توبه را از جدّمان آدم علیه السلام یاد بگیریم.



معمولا با بزرگان نمی‌شود انقلاب کرد

یادم هست مرحوم نواب در مدرسه فیضیه منبر رفت، سوره الهیکم التکاتیر را خواند به قدری این منبر آتشین بود که هر کسی را تحریک می‌کرد - خدا رحمتش کند- از روی ایمان صحبت می‌کرد و سخنانش بسیار موثر بود. مرحوم آسید عبدالحسین واحدی هم طلبه بود، من در مدرسه دارالشفاء سه ماه با او هم حجره بودم، ایشان مرتب پیش مرحوم نواب می‌رفت و با او رابطه داشت، اینها واقعا از روی ایمان کار می‌کردند، اما جوری بود که بزرگان را نادیده می‌گرفتند. البته شاید هم بشود گفت معمولا با بزرگان نمی‌شود انقلاب کرد، انقلاب از طبقه پایین شروع می‌شود اینها هم با قطع نظر از بزرگان کار می‌کردند، به همین جهت قهرا بزرگان قم با آنها جور نبودند، البته شاید اجمالا بیت آقای صدر با آنان موافق بودند، قرائن تا اندازه‌ای این معنا را نشان می‌داد.



درس بخوانم مجتهد بشوم!

در اصفهان یک پیرمردی بود از اهالی سده به اصطلاح این زمان خمینی شهر، اسمش ملاعبدالرحمن بود خدا رحمتش کند حدود هشتاد و پنج سال داشت، می‌آمد پیش من درس صرف میر می‌خواند، به ایشان می‌گفتم: ملاعبدالرحمن، تو درس برای چه می‌خوانی؟ می‌گفت: من باید درس بخوانم مجتهد بشوم!



روضه خوانی با پول سفارت انگلیس!

ماجرایی که من آن را زیاد شنیده‌ام و ظاهرا مسلم است این است که در زمان حکومت عثمانی که حکومت مقتدر و مهمی بوده و انگلیسی‌ها می‌خواستند آن را متلاشی کنند و آخر هم در جنگ جهانی اول آن را متلاشی کردند، در کنار سفارت عثمانی (سفارت ترکیه) در تهران مسجدی بوده که مامورین سفارت که سنی مذهب بوده‌اند در آن مسجد صبحها نماز می‌خوانده‌اند، در این مسجد یک شیخی هر روز صبح روضه حضرت زهرا علیها السلام و اینکه خلیفه دوم در را به پهلوی حضرت زهرا زد و... می‌خوانده، یک کسی می‌گوید من گفتم اینکه این شیخ هر روز این روضه را در اینجا می‌خواند یک چیزی باید باشد، آمدم و به او گفتم شیخنا، شما روضه دیگری بلد نیستید بخوانید هر روز صبح این روضه را می‌خوانید؟ گفتم چرا، گفتم پس چرا هر روز این روضه را می‌خوانی؟ گفتم من یک بانی دارم روزی پنج ریال به من می‌دهد می‌گوید این روضه را در این مسجد بخوان من هم می‌خوانم، گفتم می‌شود این بانیت را به من معرفی کنی؟ گفتم بله، یک دکاندار در همین خیابان است. آن شخص می‌رود با آن دکاندار رفاقت می‌کند بعد می‌گوید شما چطور شده که هر روز در این مسجد روضه حضرت زهرا علیها السلام می‌گویید بخوانند؟ می‌گوید یک کسی روزی دو تومان به من می‌دهد که در این مسجد روضه حضرت زهرا علیها السلام خوانده شود، من پانزده ریال آن را برمی‌دارم و پنج ریال را می‌دهم به

این شیخ روضه بخواند، بعد تعقیب می‌کند ببیند که بانی این روضه چه کسی است، معلوم می‌شود روزی بیست و پنج تومان از سفارت انگلیس می‌دهند که صبحها روضه حضرت زهرا علیها السلام در این مسجد که در کنار سفارت عثمانی است خوانده شود و بازار جنگ شیعه و سنی هر روز گرم باشد. بالاخره باید توجه کنیم که استعمار آمریکا و انگلیس هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. در نوشتن و درگفتن، آقایان باید دقت کنند و به صرف اینکه کسی آمد یک چیزی گفت نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند یا چیزی بنویسند، و یا اگر می‌خواهند چیزی بنویسند به شکلی بنویسند که به مبانی و به جایی لطمه نزنند یا مورد سوءاستفاده قرار نگیرد.

تأسف جوانی!
۳۳۹

همانطور که بارها از من شنیده‌اید، تعطیلات به معنای این نیست که آقایان دیگر کتابها را روی هم بگذارند و دیگر هیچ نگاه نکنند و اهل مطالعه نباشند، من به قدری تاسف می‌خورم، آن وقتی که من برای درس خواندن آمدم، استعداد و حافظه‌ام خوب بود، ولی علاوه بر اینکه امکانات نداشتیم، کتاب نداشتیم، مدرس کم بود، از این شهریه‌ها هم خبری نبود، یادم می‌آید در اصفهان اصلاً شهریه داده نمی‌شد، فقط موقوفه مدرسه بود که متولی آن گاهی ماهیانه دو قران به هر نفر می‌داد، وجوهاتی که مردم می‌دادند می‌رفت نجف برای

مرحوم آسیدابوالحسن، منظور اینکه شهریه‌ای نبود، با کمال عسرت هم زندگی می‌کردیم، اما مهیا شده بودیم برای درس خواندن، علاوه بر همه اینها متاسفانه راهنما نداشتیم، یک کسی نبود که به ما بگوید چه بخوان، چه نخوان. ولی حالا الحمدلله شما در حوزه علمیه قم که قرار گرفته‌اید، ولو امکانات پولی کم باشد، اما بالاخره کتاب هست، کتابخانه هست، مدرس هست، و شما هم الحمدلله جوانید، فراغت بال دارید، می‌توانید از استعدادتان استفاده کنید، به علم اهمیت دهید، به تحصیل علم اهمیت دهید، امام صادق علیه‌السلام در حدیث صحیح می‌فرماید: لوددت ان اصحابی ضربت رووسهم بالسیاط حتی یتفقهوا، من دوست داشتم که بر سر اصحاب من تازیانه بزنند تا بروند فقیه بشوند.

درخواست شیطان از خدا
۳۳۰

در بعضی از روایات آمده شیطان پس از رانده شدن از بهشت و سقوطش پیش خدا، به خدا گفت: من خیلی تو را عبادت کردم حالا پاداش من چه می‌شود؟ جواب آمد که تو حالت تکبر و خودبینی پیدا کردی و عبادتهای خود را تباه کردی و اگر چیز دیگر و حاجتی غیر از پاداش می‌خواهی بگو، گفت: حاجت من این است که تا روز قیامت زنده باشم^(۱) و بر اولاد آدم مسلط باشم و همچون جریان خون در رگ

۱ - ماجرای تقاضای زنده ماندن شیطان تا روز قیامت در سوره اعراف آیه ۱۵، و سوره حجر

و ریشه بنی آدم، بر افکار و اندیشه آنان احاطه داشته باشم، به نحوی که من آنها را ببینم ولی آنها مرا نبینند؛ و خدا خواسته او را اجابت نمود. در بعضی روایات هست که شیطان شش هزار سال خدا را عبادت کرد در حالی که معلوم نیست این سالها از سالهای دنیا بود یا از سالهای آخرت؛ و سالهای آخرت، هر روزش هزار سال می باشد؛ شیطان یک چنین سابقه‌ای در عبادت داشت ولی با پیدا شدن حالت تکبر و خودبینی سابقه و ارزش او از بین رفت.



۲۳۱ تو طناب نمی خواهی!

بعضی مردم هستند که لازم نیست شیطان آنها را دنبال خود بکشد، خود اینها دنبال شیطان می روند. می گویند شخصی شیطان را در خواب دید که طنابهای زیادی با خودش می برد، به شیطان گفت این طنابها برای چیست؟ گفت اینها را به گردن بنی آدم می اندازم و به طرف خودم می کشم، در بین طنابها طناب بزرگی دید، گفت این مال چه کسی است؟ گفت برای شیخ مرتضی انصاری است، زیرا او مرد بسیار عابد و زاهدی است و نمی شود او را با این طنابهای کوچک به طرف خود بکشم، سؤال می کند آیا شیخ مرتضی انصاری را هم تا حالا به دام انداخته‌ای؟ شیطان می گوید دو سه مرتبه‌ای او را به دنبال خودم بردم ولی وسط راه طناب را پاره و فرار کرد، بعد می پرسد طنابی که به وسیله آن مرا به همراه خود می بری کدام است؟ جواب می دهد

تو طناب نمی خواهی، خودت بی طناب دنبال من می آیی! این طنابها برای آنهاست که باید نیرو صرفشان کرد؛ بعضی «قربة الی الشیطان» از باطل حمایت می کنند.



۲۳۲ تلگراف بدعت است!


وهابی‌ها بر این عقیده اند که هرچه بعد از پیغمبر اکرم حادث شود باطل است، از محمد بن عبدالوهاب رهبر وهابی‌ها نقل می کنند که می گفت: «المحدثات بعد رسول الله کُلَّها بدعة» آنچه بعد از رسول الله ﷺ حادث شده همه اش بدعت است. ظاهر گفته او همه چیز را شامل می شود، لذا باید گفت: مثلاً هواپیما بعد از پیغمبر اکرم ﷺ ساخته شده پس بدعت است! نقل می کنند حکومت سعودی وقتی می خواست تلگراف و چیزهایی از این قبیل بیاورد، علمای وهابی می گفتند: تلگراف در زمان پیغمبر نبوده بعد ساخته شده است پس بدعت است! بالاخره به علما گفتند به هر صورت باید این گونه امور را حلال کنید، آخر نمی شود یک کشور تلگراف و امثال آن را نداشته باشد. اصطلاحاً بدعت به چیزهایی می گویند که دروغ یا حرام باشد، مثل این که کسی فکر غلطی ابداع کند و عقیده باطلی را به مردم القاء کند.



۲۳۳ آدم بی هوا!

پس از رحلت مرحوم آیت الله طالقانی من امامت جمعه را به


دستور و حکم مرحوم امام به عهده گرفتم^(۱)، وقتی می‌خواستیم به قم بیایم رفتم خدمت امام و گفتم کار مجلس خبرگان قانون اساسی تمام شده و من عازم قم هستم فردی را برای امامت جمعه تهران مشخص کنید، گفتند: شما خودتان مشخص کنید من کسی را در نظر ندارم، من گفتم: فکر می‌کنم آقای خامنه‌ای برای این مسئولیت مناسب باشد، ایشان فرمودند: من در این موضوع دخالت نمی‌کنم. حاج احمد آقا هم آنجا بود گفت: شما آقای گلزاده غفوری را برای این مسئولیت معرفی کنید، حالا من نمی‌دانم ایشان به چه مناسبت روی ایشان نظر داشت؛ البته ما هم با آقای غفوری رفیق بودیم در خبرگان هم بود و خیلی روحیه انتقادی داشتند و این روایات آخر قانون اساسی را هم ایشان خیلی اصرار داشتند که در آخر قانون اساسی آورده شود. من به احمد آقا گفتم: آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه مناسبترند چون رکن نماز جمعه خطبه است و ایشان در خطابه تسلط دارند، بعد در نماز جمعه هم صحبت کردم و گفتم رکن نماز جمعه خطبه است و آقای خامنه‌ای بهتر از من خطبه می‌خوانند، احمد آقا می‌گفت وقتی امام از تلویزیون این صحبت شما را شنیدند که می‌گویند ایشان بهتر از من خطبه می‌خواند گفتند این را می‌گویند آدم بی‌هوا؛ بالاخره من آقای خامنه‌ای را معین کردم، یک نماز هم پشت سر ایشان خواندم و بعد آمدم قم.


صبر مظلوم ۳۳۴

امام علی علیه السلام با آن همه علم، تقوی و پاکدامنی و با آن همه

مجاهدات و مبارزات خانه‌نشین شود ظلم است و حضرت این ظلم را تا وقتی که به مردم ظلم و تعدی نشود می‌پذیرد. در خطبه ۱۷۴ آمده است: «الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ، وَ زُهْداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرِجِهِ» (برای درک اجر و ثواب این گذشت، و برای بی‌رغبتی در زیور و زینت دنیا که شما به آن شایق هستید).

همین که انسانی محقّ باشد و نگذارند به حقّ خود برسد و برای آن صبر کند، پیش خدا اجر و ثواب دارد؛ چنین شخصی مظلوم است و خدا اجر مظلومیت را به او می‌دهد. می‌فرمایند: این که ظلم بر خودم را می‌پذیرم «الْتِمَاساً لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ» برای رسیدن به اجر و پاداش این مظلومیت و فضل آن است، و علت دیگر پذیرفتن این ظلم «زهداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ» این است که من نسبت به آنچه شما در آن دعوا و نزاع دارید بی‌رغبتم.


چند نکته در باره اجرای حدود ۳۳۵

الف - اگر مرتکب عمل گناه بودن عمل را نمی‌دانسته حدّ بر او جاری نمی‌شود.

ب - اگر شبهه‌ای در کار باشد حدّ جاری نمی‌گردد. از رسول خدا نقل شده: «ادْرؤوا الحدود بالشبهات»^(۱) حدود را به سبب شبهات دفع نمایید.

ج - اگر گناهکار پیش از دستگیری توبه کرده باشد حدّ از او ساقط

۱- وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۲۴، مقدمات حدود.

۱- صحیفه امام(ره)، چاپ اول پائیز ۷۸، مؤسسه نشر آثار امام، ج ۹، ص ۴۹۳.

می‌گردد.

د- در سرزمین دشمن حدّ بر کسی جاری نمی‌گردد، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «لایقام علی احد حدّ بارض العدو»^(۱) بر هیچ‌کس در زمین دشمن حدّ جاری نمی‌شود.

ه- اگر حدّ از راه اقرار متهم ثابت شده امام مسلمین می‌تواند آن را ببخشد، و راه ثبوت گناههای جنسی نوعاً اقرار است نه شهادت شهود. و- اگر کسی در حال تهدید یا ترس یا زندان اقرار به گناه کرد اقرار او بی‌اعتبار است و حدّ جاری نمی‌شود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده: «من اقر عند تجرید او تخویف او حبس او تهدید فلا حدّ علیه»^(۲) هرکس در حال لخت‌کردن او یا ترساندن یا حبس یا تهدید اقرار کند حدّ بر او نیست.



سخت‌گیری در ازدواج!

در شرایط ازدواج نباید سخت‌گیری کرد، برای این که رکن ازدواج پسر و دختر است و بقیه زائد است. اگر دیدی خواستگار، پسر خوبی است که مسلمان و متدین است، گرچه هیچ چیز هم ندارد دخترت را به او بده، آخر پسر و دخترهای ما که از حضرت علی علیه السلام و حضرت زهراء علیها السلام افضل نیستند که دو نفری یک پوست زیر پایشان می‌انداختند، یک مقدار شن در یک گوشه اطاقشان ریخته بودند و

۲- وسائل الشیعه، ج ۱ ص ۱۰، مقدمات حدود.

۱- وسائل الشیعه، باب ۱۷ از ابواب حدّ سرقت.

گوشه دیگر اطاقشان هم یک پوست بود؛ آنچه که مهم است دین است و اخلاق. حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هست که می‌فرماید: «اذا اتاکم من ترضون خلقه و دینه فزوّجوه» وقتی به خواستگاری دختر شما کسی آمد که دین و اخلاقش را می‌پسندی دخترت را به او بده. اگر مسلمان است و اخلاقش هم خوب است، عصبانی مزاج و بداخلاق نیست، خوش‌زبان و دلسوز است، دخترت را به کسی که این خصوصیات را دارد بده ولو هیچ چیز نداشته باشد، اگر نان خالی هم بخورند و خوش باشند بهتر از این است که همه وسایل رفاه را در زندگی داشته باشند اما همیشه با زشت‌خلقی و بدخویی در زندگی سبب ناراحتی دخترت بشود. لذا اگر پسر یک اطاق اجاره‌ای و فرش مختصری و یک نان و پنیری با زبان خوش و محبت‌آمیز داشته باشد، بهتر است تا این که یک زندگی مرفّه توأم با اخلاق زشت داشته باشد.



آزادی حق طبیعی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به امام حسن علیه السلام نوشت: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً»^(۱) بنده غیر خود مباش که خدا تو را آزاد آفریده است. پس انسانها همه آزاد آفریده شده‌اند و طبعاً هیچ‌کس حق تسلط یا زورگویی نسبت به دیگری ندارد، و در این رابطه مسأله جنسیت و درجه‌بندی مطرح نیست؛ ولی باید توجه نمود که

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

همان‌گونه که من و شما آزاد آفریده شده و حق حیات داریم دیگران نیز مانند من و شما بوده، و در نتیجه هرکس در حدی آزاد است که مزاحم حقوق دیگران نباشد زیرا تجاوز به حقوق دیگران ظلم است، و وجدان هر انسانی - با قطع نظر از ملیت و مذهب - ظلم را قبیح و زشت می‌داند؛ و همان‌گونه که تجاوز به جان و مال و ناموس دیگران ظلم است اهانت و هتک حیثیت و آبرو و مقدسات آنان نیز ظلم است؛ و از همه مهمتر حق خداوند متعال است که آفریننده و روزی دهنده و مالک ذات و وجود ما می‌باشد و طبعاً برحسب حکم فطرت و وجدان بر ما حقوقی دارد، و بی‌اعتنایی به حقوق او و سرپیچی از دستورات او - که صددرصد در طریق سعادت ما می‌باشد - ظلمی است فاحش نسبت به او و خودمان.



۳۳۸ موسیقی

موسیقی دارای انواع گوناگون است، و به طور کلی همه آنها در روح و روان انسانها تأثیر عمیق دارد، برخی از آنها حلال و برخی حرام است؛ و به طور اجمال آنچه که روح انسان را به دنائت و حقارت یا فحشاء و شهوات تحریک می‌کند و طبعاً جامعه را جذب مظاهر فساد می‌نماید و یا همچون مواد سکرزا عقل و تمیز انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد حرام است و اگر - از باب فرض - در مورد خاصی مفسده‌انگیز بودن آن احراز نشود گوش دادن به آن مانعی ندارد.



۳۳۹ ارتباط دانش با خداشناسی

﴿فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

(پس همانا بندگان دانای خدا، از خدا ترس دارند.)

اگر کسی واقعاً عالم باشد، خدا را بشناسد، صفات و کمالات حق تعالی را فهمیده باشد، قهراً خشیت برایش حاصل می‌شود؛ و این خداشناسی از طریق علوم مادی نیز حاصل است؛ ظاهراً مراد از «علماء» در آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾، علم فقه و اصول نیست؛ بلکه به قرینه آیات قبل، این آیه شامل علوم طبیعی و اجتماعی می‌شود؛ آنجا که خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ﴾^(۱)

یعنی: «آیا ندیدی که خداوند آب را از آسمان نازل کرد، پس به وسیله آن میوه‌ها و ثمرات گوناگونی را پرورش دادیم و در کوهها رگه‌هایی سفید و سرخ و سایر رنگها و رگه‌هایی بسیار سیاه قرار داد، همچنین مردم و جنبنندگان و چهارپایان را با رنگهای گوناگون خلق نمود.»

در این آیات، خدا به نظام تکوین اشاره کرده و این حقیقت را بیان

۱.سوره فاطر، آیه ۲۷ و ۲۸.

می‌کند که این موجودات با این عظمت و ریزه‌کاری خلق شده‌اند و اینها همه حکایت از این دارند که این موجودات یک خالقی دارند که او قادر مطلق است، حکیم مطلق است؛ آنگاه پس از بیان این موارد که همگی مربوط به زمین‌شناسی، معدن‌شناسی، انسان‌شناسی و حیوان‌شناسی است، خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ یعنی: هر کس اینها را بلد باشد و بداند که در نظام وجود چقدر دقت و قدرت و صنعت و ریزه‌کاری به کار رفته است، او قهراً خاشع و خداترس می‌شود؛ پس معلوم می‌شود مراد از «عالم» در این آیه، عالم فقه و اصول نیست، بلکه مراد این است که اگر کسی به علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی پی ببرد و بداند نظام هستی خالقی حکیم، دانا و قادر دارد، قهراً در برابر او خاشع می‌شود^(۱).



شیطانی به نام خناس

در حدیث آمده است وقتی که آیه توبه نازل شد شیطان ناراحت شد، بالای کوهی رفت و بچه شیطانها را صدا زد و گفت: باید فکری

۱- البته این بدان معنا نیست که هر عالم به علوم طبیعی، لزوماً به خدای متعال نیز پی می‌برد، چراکه بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی که هیچ‌گونه خشوع و خداترسی در آنها وجود ندارد؛ بلکه منظور این است که به وسیله علوم طبیعی و آگاه شدن به عظمت خلقت موجودات و دقت و نظم به کار گرفته شده در به وجود آمدن آنها، به خوبی می‌توان به عظمت خدای متعال و قدرت مطلقه او پی بُرد و هر که به بزرگی و عظمت خدا پی برد، طبیعتاً نسبت به او خشوع پیدا می‌کند؛ در حقیقت پی بردن به چگونگی نظام تکوین، راه خداشناسی و خداترسی است، اما اینکه هر عالم طبیعی این راه را بییماید، مطلب دیگری است و چه بسا عالمانی که بر خلاف مسیر علم خود قدم برمی‌دارند.

بکنیم، ما با زحمت اولاد آدم را اغوا می‌کنیم، فریب می‌دهیم، دنبال دنیا و شهوات می‌بریم، یکدفعه پشیمان می‌شود و توبه می‌کند و تمام زحمت‌های ما از بین می‌رود، هر یک از بچه شیطانها پیشنهادی کرد، اما شیطان بزرگ نپسندید تا این که الخناس - یعنی تأخیر اندازنده - پیشنهاد کرد: ما که بر اولاد آدم مسلط هستیم هر موقع خواست توبه کند می‌گوییم حق با تو است اما چند روز دیگر صبر کن تا فلان کارت تمام شود، به همین صورت هر وقت می‌خواهد مهیای توبه شود تأخیر می‌اندازیم، آرزوها و شهواتش را در مقابل چشمش مجسم می‌کنیم، تا مرگ او برسد و موفق به توبه نشود، این پیشنهاد به نظر شیطان خوب آمد.^(۱)



انسان از ماده انس یا نسیان؟

بعضی گفته‌اند «انسان» از ماده «انس» است از آن جهت که انسانها با یکدیگر یا با هر چیزی مانوس می‌شوند، و لذا می‌گویند: انسان مدنیّ بالطّبع است، چون طبعاً حالت انس گرفتن در انسان قوی است؛ طبق این احتمال «الف و نون» آن زائده است و وزن آن «فعلان» است. و بعضی گفته‌اند از ماده «نسیان» است و اصل آن «انسیان» و همزه آن زائده و وزن آن «افعان» است، در روایتی مرفوعه (بدون سند متصل) مرحوم صدوق در کتاب علل از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند به این مضمون: «انسان چون اهل نسیان است به او انسان گفته شده است».

۱ - بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۱۹۷، چاپ بیروت به نقل از امالی صدوق، ص ۲۸۷.

حتی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از همان اوّل با این که بنا بود به آن شجره نزدیک نشود به زودی فراموش کرد و نزدیک شد و لذا قرآن فرمود: ﴿فَنَسِيَ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عِزْمًا﴾^(۱) آدم تصمیم خود را فراموش کرد و ما از او تصمیمی نیافتیم. و ما نیز همین طور فراموشکاریم، و شاید این فراموشی یک نعمتی باشد برای انسان؛ زیرا هر روز مصائبی مشاهده می‌کنیم و عزیزانی را از دست می‌دهیم که اگر فراموشی نبود امکان زندگی نبود.



تقدّس نمائی ابوبکر

۲۴۲

در تاریخ زیاد نقل شده که ابوبکر هر کجا گیر می‌کرد می‌گفت: «اقیلونی، اقیلونی» یعنی این خلافت را از من بگیرید و به دیگران بدهید، خلافت را برگردانید - این از تقدّس نمایی او بوده - و در جای دیگر دارد که ابوبکر می‌گفته: «اقیلونی، اقیلونی و لست بخیرکم و علیّ فیکم» خلافت را از من بگیرید و من بهتر از شما نیستم در حالی که علی در بین شماست. بعضی از بزرگان گفته‌اند: منظورش از این کلام تحریک به کشتن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است^(۲). حضرت می‌فرماید: اگر علاقه‌ای به خلافت نداری و می‌گویی از من بگیرید، چرا خلیفه بعد از خود را تعیین می‌کنی؟ اظهار بی‌علاقگی به خلافت دکان بوده است. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: ابوبکر در لحظات آخر زندگی هنگام جان‌کندن عثمان را احضار کرد و به او گفت: بنویس این وصیت ابوبکر است به مسلمین، پس حالت اغماء و بیهوشی او را گرفت؛ کاتب از

۱ - سوره طه، آیه ۱۱۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۸، باب ۱ روایت ۱۴.

خود نوشت: بعد از خود عمر بن خطاب را خلیفه قرار دادم، وقتی به هوش آمد پرسید چه شد؟ کاتب گفت: نوشتم بعد از خود عمر بن خطاب را خلیفه قرار دادم، ابوبکر گفت: الله اکبر ترسیدی اگر من در بیهوشی بمیرم مردم اختلاف پیدا کنند؟ گفت: آری، ابوبکر گفت: «جزاک الله خیراً عن الاسلام و اهله» خدا تو را جزای خیر دهد از ناحیه اسلام و اهل اسلام^(۱). به هر حال خلافت را بعد از خودش به عمر داد.



حاج شیخ احمد حججی

۲۴۳

مرحوم حاج شیخ احمد بسیار عالم روشنی بود، روحانین دیگر در نجف آباد خیلی با مردم سر و کار نداشتند، نمازشان را در مسجد می‌خواندند و می‌رفتند، حتی کسی جرات نداشت از آقا یک مساله بپرسد؛ ولی برعکس مرحوم حاج شیخ احمد خانه‌اش یک سر نجف آباد بود و مسجدش یک سر دیگر، معمولاً یک ساعت به غروب راه می‌افتاد برود مسجد، در بین راه به دکانهای مختلف سر می‌زد، مردم مساله می‌پرسیدند، یک کسی مساله‌ای داشت، کاری داشت، نزاعی و اختلافی داشت می‌گفت حاج آقا خواهش می‌کنم تشریف بیاورید، ایشان در همان دکان مساله‌اش را حل می‌کرد و جوابش را می‌داد، وضو یادش می‌داد، نماز یادش می‌داد، و جوهاتش را حساب می‌کرد، اختلافات را حل می‌کرد...؛ من یادم هست یک زمان پنج شش

۱ - شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۶۵، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۲۵.

ساله بودم در باغ گوسفند می‌چراندم، ایشان قدم زنان وارد باغ شدند و سراغ پدرم را از من گرفتند، من دویدم رفتم به پدرم گفتم یک کسی که یک چیزی روی سرش هست آمده با شما کار دارد، آن زمان من کلمه عمامه را نمی‌دانستم، پدرم آمد دید مرحوم حاج شیخ‌احمد است، ایشان خیلی با مردم خودمانی بود، در بیان مسائل و احکام خیلی خوش ذوق بود.



سفارش به ایرانیان خارج از کشور

۲۴۴

به همه ایرانیان و آزاداندیشان خارج از کشور درود می‌فرستم و به آنان سفارش می‌کنم که همواره خدا و دستورات خدا و خدمت به خلق خدا را در نظر داشته باشند، و در جهت منافع ملی کشور خودگام بردارند؛ هیچ‌گاه عملکرد افراد نادان از مدعیان اسلام و یا برخی از ما روحانیین را به حساب اصل اسلام و حکومت دینی نگذارند، و در زندگی و منش خود سیره و روش پیشوایان معصوم را الگو و سرمشق خود قرار دهند، به خاطر ناراحتی از رفتار من و امثال من با اسلام و قرآن و نهج البلاغه علی‌علیه قهر نکنند، نقاط مثبت فرهنگهای مختلف جهان را پذیرا باشند و از نقاط مبتذل آنها پرهیز نمایند، جنبه‌های مثبت فرهنگ ایرانی را به آنان منتقل نمایند.



ضرورت دانستن علم فلسفه و کلام

۲۴۵

از جمله چیزهایی که لازم و ضروری است در این زمان که آقایان

اهل علم باید بدانند، مسائل کلامی و فلسفی است. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمة‌الله علیه وحشت داشت و می‌فرمود از مشهد به ما فشار می‌آوردند؛ در دنیای امروز اگر شما مسائل کلامی و فلسفی را وارد نباشید این شبهاتی که نسل جوان دارند و شبهاتی که خارجیها القاء کردند، راجع به اصل خدا و صفات خدا شبهات القاء کرده‌اند، نمی‌توانید پاسخگو باشید. عرض کردم حالا فرض می‌کنیم فلسفه بالذات حرام باشد، دیگر بالاتر از این نیست که می‌شود مثل سحر؛ خود آقایان می‌گویند سحر و جادو اگر برای ابطال سحر باشد لازم است عده‌ای یاد بگیرند برای اینکه جادوها را باطل کنند. پس بنابراین برای اینکه جادویی که فلاسفه غرب و متغربین دارند و ذهن جوانها را مشوب می‌کنند، برای پاسخگویی آنها لازم است که آقایان فلسفه بلد باشند.



تلاش ساواک علیه انقلاب به بهانه یک کتاب

۲۴۶

جناب آقای دکتر فضل‌الله صلواتی از انقلابیون بنام اصفهان نقل می‌کند که در سالهای ۵۱ تا ۵۳ که در زندان ساواک اصفهان بوده‌اند، هر یک از طلبه‌ها و روحانیون را که در این شهر دستگیر کرده و به زندان می‌آوردند در بازجویی از آنها از کتاب شهید جاوید پرسش می‌کردند. یکی از بازجوهای ساواک به نام میرزا آقا رضوی از خود ایشان کتبا سؤال می‌کند که آیا کتاب شهید جاوید را خوانده‌ای؟ آقای صلواتی می‌گوید مقدار زیادی از آن را خوانده‌ام. می‌نویسد که نظرت را درباره این کتاب بنویس؟ ایشان می‌نویسد: کتابی بوده تحقیقی و بیشتر در

روند حاکمیت اسلامی و اینکه ارسال رسل و انزال کتب و قیام حضرت اباعبدالله علیه السلام برای حاکمیت اسلام و اجرای عدالت است، چه با پیروزی و چه با شهادت، در هر صورت حضرت امام حسین علیه السلام هدفی والا و برتر و عالی داشته‌اند که دست به این حرکت انقلابی زده‌اند، همانکه فرموده‌اند: ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و یا انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی و اصلاح به هر صورتی ممکن است و نویسنده کتاب شهید جاوید یک بعد آن را گرفته و کار عمیق کرده و این دلیل نفی کار دیگران نیست؛ و البته هیچ کتابی خالی از اشکال نیست و جز قرآن و حدیث، همه گفته‌ها و نوشته‌ها امکان خطا دارند، در هر صورت تاریخ اسلام احتیاج به مطالعه و تحقیق و کار بیشتری دارد.

آقای بازجو وقتی نوشته را می‌خواند عصبانی می‌شود و همراه با فحش و ناسزا می‌گوید: همه شما سنی و وهابی هستید، از خمینی تا منتظری و صالحی و شریعتی و امثال تو و هم طویله‌ای‌هایی که همراه تو در زندان هستند. آقای صلواتی از بازجو می‌پرسد: آیا شما خودتان کتاب شهید جاوید را خوانده‌اید؟ رضوی می‌گوید: مگر من احمق هستم که امثال این مزخرفات را بخوانم، و قتم را صرف یک ترانه و یا آهنگ موسیقی شاد می‌کنم، ما فقط ماموریت داریم این کتاب را پیش علما ببریم و بگوییم که با نوشته شدن این کتابها اصل دین، اصل تشیع از بین می‌رود، حسین علیه السلام را از دست مردم می‌گیرند، دستمالمان را از جیبمان درمی‌آوریم و اشکهای دروغیمان را پاک می‌کنیم، و یا بعضی از افراد ظاهرالصلاح را وادار می‌کنیم که نزد علما و منبریها بروند و آنها

را تحریک کنند تا به جای حمایت از خمینی و طرفدارانش، به شهید جاوید و نویسنده و مقدمه‌نویس هایش توهین کنند، و الحمدلله هم موفق بوده‌ایم!



پیغام ساواک به امام خمینی

۲۴۷

امام در پاریس بودند من برای ملاقات با ایشان و هماهنگی بعضی مسائل لازم بود که به دیدن ایشان بروم، گذرنامه ما را آقای میناچی زحمت کشید و آماده کرد.

بعد که می‌خواستیم برویم رئیس ساواک قم که شخصی بود به نام باصری‌نیا آمد و گفت: آقای تیمسار مقدم رئیس کل ساواک گفته چون شنیده‌ام که شما می‌خواهید بروید پاریس لازم است شما را ببینم، گفتم: چه لزومی دارد؟ گفت: ایشان تاکید داشته‌اند، گفتم: خوب وقتی ما می‌آییم تهران شب در منزل آقای مطهری هستیم و بعد از آنجا می‌رویم، گفت: پس اجازه بدهید که در آنجا خدمت شما برسند، گفتم: مانعی ندارد؛ بعد در همان منزل آقای مطهری تیمسار مقدم با یک نفر به نام طباطبایی آمدند حدود سه ساعت صحبت کردند، آقای مطهری هم نشسته بود و بالاخره سه پیام برای آیت‌الله خمینی داشتند، وقتی من صحبت‌های او را برای آیت‌الله خمینی گفتم ایشان تعجب کردند. خلاصه صحبت‌های او در چند محور بود، یکی اینکه به آقای خمینی بگویید شما فرموده‌اید شرکت نفت اعتصاب کنند، آنها هم اعتصاب کردند ولی نفت هم مصرف داخلی دارد و هم مصرف خارجی، پس

فردا زمستان اگر نفت نباشد در روستاها مردم خودمان از سرما می‌میرند، آن وقت مردم به شما و روحانیت بدبین می‌شوند، مصلحت این است که شما تولید نفت را خودتان زیر نظر بگیرید و به اندازه مصرف داخلی تولید کنید که مردم از همین اول به شما و روحانیت و انقلاب بدبین نشوند؛ دوم اینکه ما در این مدت تجربه خیلی داشته‌ایم، مواظب باشید کمونیستها در کار شما رخنه نکنند، شما به خاطر دین و مذهب دارید فعالیت می‌کنید همان نیروهای مذهبی را داشته باشید کافی است، قیام شما یک قیام مقدس است ما هم به آن احترام می‌گذاریم ولی این کمونیستها از پشت خنجر می‌زنند مواظب آنها باشید؛ پیشنهاد دیگری که داشت این بود که می‌گفت: شما آخوندها چرا پول را صرف اشخاص می‌کنید، با این پولهایی که از وجوهات به دست شما می‌رسد موسسات مذهبی، دینی و اقتصادی درست کنید، با این کار هم اصل سرمایه محفوظ می‌ماند و هم با درآمد آن می‌توانید حوزه‌ها را اداره کنید. این خلاصه کلام مقدم بود در آن جلسه، البته خیلی با احترام و مودب حرف می‌زد و خیلی دوستانه این حرفها را بیان کرد.

آذرماه سال ۵۷ که در پاریس خدمت امام رسیدم صحبتهای مقدم را برای ایشان نقل کردم ایشان خیلی تعجب کردند، گفتند: عجب! مقدم این حرفها را گفت! بعد در همان جا به آقای مهندس بازرگان و آقای هاشمی پیغام دادند که به کار شرکت نفت نظارت بکنند و به اندازه مصرف داخلی تولید کنند.



وقتی علی‌علیه خود را فوق نقد نمی‌داند!

۲۴۸

مولای ما حضرت امیرعلیه در نهج البلاغه می‌فرماید^(۱): «فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی و لا أمن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله» (مبادا درباره من از تذکر و کلام حقی یا مشاوره عادلانه‌ای دریغ کنید، زیرا من خودم را غیر قابل خطا نمی‌دانم، و اطمینان به خالی بودن کارهایم از خطا ندارم، مگر اینکه خداوند مرا از خطا و لغزش حفظ نماید). وقتی شخصیتی مثل حضرت امیرعلیه - با مقام عصمت - خود را قابل نقد و نصیحت می‌داند و از آن استقبال می‌کند، بدیهی است که وظیفه همه ما که مدعی پیروی آن حضرت هستیم این است که به روش آن بزرگوار تأسی کرده و از انتقاد و نصیحت استقبال نماییم.



فقیری که ایمانش را نفروشد

۲۴۹

اگر انسان مال دنیا نداشته باشد نباید ناراحت باشد؛ در روایت است در ارتباط با فقر و غنا پیش حضرت امام صادق علیه صحبت شد، حضرت فرمود: مثل شخص فقیر - به شرطی که ایمانش را نفروشد - و غنی، مثل دو کشتی است که یکی از آن دو کشتی خالی و کشتی دیگر پر از اجناس تجارتنی باشد، وقتی به گمرک می‌رسند آن کشتی که پر است معطلی بسیار دارد تا اجناس آن مورد بررسی قرار گیرد و اجناس

آن را واریسی کنند که جنس قاچاقی بین آنها نباشد و خلافی مرتکب نشده باشد، و در صورتی که خلافی مرتکب شده باشد نوبت جواب دادن خواهد بود؛ اما کشتی خالی وقتی به گمرک رسید بدون معطلی مأمور گمرک با یک نگاه می‌بیند خالی است می‌گوید بفرما؛ بنابراین اگر خدا به تو مال زیاد نداده ناراحت نشو، اگر به اندازه کفاف به تو بدهد شاکر باش، و مواظب باش دینت را نفروشی.



بنویس آیت الله خمینی!

۲۵۰

در نوروز ۱۳۴۵ محمد ما را دستگیر کردند. پس از آن مرا هم به ساواک قم بردند. سرهنگ بدیعی رئیس ساواک قم بود و نسبتاً آدم بااخلاق و خوش‌برخوردی بود. آمدند مرا بازجویی کنند، یک نفر بود به نام بکایی معاون سرهنگ بدیعی، آمد مرا بازجویی کند به من گفت: پاشید وضو بگیرید، گفتم: برای چی؟ نماز نمی‌خواهم بخوانم! گفت: کاری به این حرفها نداشته باشید، پاشید وضو بگیرید؛ پس از وضو گفت: شما به این قرآن قسم بخورید که خلاف واقع نمی‌گویید و هر چه از شما سؤال کنند واقع را می‌گویید، گفتم: خیلی خوب، به این قرآن قسم که خلاف واقع نمی‌گویم، او غافل بود از اینکه قسم با اکراه شرعا الزام‌آور نیست. آن وقت نشست از من بازجویی کرد، در ضمن سؤالهای بازجویی می‌نوشت آقای خمینی، من گفتم: اگر این جور بنویسی من جواب نمی‌دهم، برای اینکه یک نفر دکتر را اگر نگویی دکتر این توهین به اوست، یک نفر آیت‌الله را هم اگر به او آیت‌الله نگویی به او توهین است و شما با این کار قصد اهانت دارید، بنویس

آیت‌الله خمینی تا من جواب بدهم، آن وقت ناچار شد نوشت آیت‌الله خمینی، و آخر بازجوییها نوشت که نوشتن آیت‌الله به اصرار متهم بود. بالاخره راجع به آیت‌الله خمینی و مسائل مختلف سئوالاتی از من کرد و من جوابهایی دادم. بعد رفته بودند خانه را تفتیش کرده بودند، مرحوم محمد یک دستگاه تایپ و نوشته‌هایی در منزل داشت و من نگران آن بودم که آنها را به دست آورند و مشکلاتی برای من و مرحوم محمد درست شود، اما خانواده ما تا متوجه شده بود که مرا بردند رفته بود به آقای آشیخ‌ابوالقاسم ابراهیمی گفته بود، او هم آمده بود اینها را جمع و جور کرده بود و برده بود. می‌پرسیدند شما اعلامیه‌های خود را کجا تکثیر می‌کردید؟ من می‌گفتم من اعلامیه‌ها را امضا می‌کردم ولی اینکه کجا تکثیر می‌شد من خبر ندارم.



حوزه‌های علمیه، هدف دشمنان اسلام

۲۵۱

حوزه‌های علمیه ما چه قم چه نجف همیشه هدف توطئه دشمنان اسلام و استعمارگران بوده است و چون می‌دانسته‌اند که در حقیقت حوزه‌ها هستند که به مردم فکر و جهت می‌دهند پیوسته در صدد نفوذ در آنها بوده‌اند، و قطعاً بدانید الان هم ایادی دارند، با اینکه ما اکنون خیال می‌کنیم استعمار شکست خورده اما شکست نخورده، سبک استعمار عوض شده به قول خودشان می‌گویند استعمار جدید. استعمار روشهای مختلف دارد؛ اینها در نجف در قم همیشه ایادی داشته‌اند و ایادی اینها شیطنتهایی می‌کرده‌اند؛ و ما در عین حال که کار آخوندی و دینی مان را می‌کنیم بایستی توجه داشته باشیم که یک

وقت آنها سر ما کلاه نگذارند، اینها بسا افرادی را می‌فرستادند درس طلبگی بخوانند طلبه بشوند برای اینکه رموز آخوندی را یاد بگیرند و به نفع آنها کار بکنند.



اصلاح جامعه به هر بهایی؟
۲۵۲

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: من می‌دانم چه چیز شما را اصلاح می‌کند. بلی حضرت علی علیه السلام می‌دانند که زور و قلدری آنها را به‌راه می‌آورد، ولی حضرت اهل زور و قلدری نیست. خیلی از مردم هستند که اگر زور پشت سر آنها نباشد اهل صلاح نیستند، به جبهه نمی‌روند، با مردم روبه‌راست عمل نمی‌کنند، و حضرت علی علیه السلام می‌تواند آنها را با ضرب شمشیر به راه بیاورد، اما می‌بیند اگر چنین کند بسا به برخی ظلم شود و آخرت خودش تباه می‌شود، بر این اساس می‌فرمایند: «ولکنتی والله لاری اصلاحکم بافساد نفسی»^(۱) به‌خدا قسم من نظر نمی‌دهم که شما را اصلاح کنم اما خودم را افساد نمایم. در اجتماعی که ما زندگی می‌کنیم همه جا فشار و اعدام جایز نیست و شرعاً گناه دارد، بر فرض هم که جایز باشد مفسادی بر آن مترتب می‌شود و ضرر آن بیش از نفع آن است، حکومت‌های دیگر که بر مبنای اسلام عمل نمی‌کنند ممکن است از این جهت که معتقد به اسلام و دیانت و معاد نیستند به مردم زورگویی کنند و ظلم نمایند، اما حکومت اسلام باید بر موازین اسلامی عمل نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام

هم در یک چنین موقعیتی بوده و بر اساس اسلام حرکت می‌کرده است و روی همین حساب هم می‌فرمایند: من خودم را برای اصلاح شما جهنمی نمی‌کنم.



شناخت جوهره انسان در زندان
۲۵۳

به عقیده من در شرایطی مثل زمان شاه زندان یک کلاس بود، اگر کسی بخواهد ورزیده و پخته بشود جایش در زندان است. خیلی از افرادی را که انسان در زندان می‌تواند ببیند در بیرون دسترسی به آنها ندارد و امکان دیدن و گفتگو و همنشینی با آنها فراهم نیست، در زندان تبادل فکری می‌شود، انسان با روحيات مختلف برخورد می‌کند، با زندانیان سر و کله می‌زند، افراد جوهره خود را می‌شناسانند، یک کسی را که در بیرون خیلی ادعا دارد می‌آورند آنجا با دوتا تهدید و شلاق همه چیز را لو می‌دهد و بعضی بر عکس مثل فولاد آبدیده‌تر می‌شوند. زندان رعب را از انسان می‌گیرد، بخصوص در سلول که از جاهای دیگر بریده می‌شود و توجهش به انگیزه‌های درونی خود و به خدا بیشتر می‌گردد. الحمدلله روحیه‌ام جوری بود که اصلاً از اینها ترسی نداشتم.



زبان‌ت را حفظ کن!
۲۵۴

به همه آقایان عرض می‌کنم که اگر شما مرید و علاقه‌مند به یک

آقایی هستید احترام شما به او مستلزم این نیست که به دیگران اهانت کنید و یا نسبت به دیگری جسارت نمایید، سعی کنید به هیچ یک از علماء، بزرگان، فضلاء، مدرسین و حتی به یک مسلمان ساده بی احترامی نشود، در حدیث است: «من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربه» هرکس به یکی از مومنین اهانت کند با خدا سر جنگ دارد. پس توهین به کسی نکنید، که اینها جواب دارد، بازخواست دارد، شخصی خدمت رسول اکرم ﷺ آمد گفت: «یا رسول الله او صنی» ای رسول خدا وصیت کن مرا حضرت فرمود: «احفظ لسانک» تا سه مرتبه فرمود زبانت را حفظ کن، و در آخر فرمود: «هل یکب الناس فی النار علی مناخرهم الا حصائد السنتهم» آیا چیزی مردم را در آتش خواهد انداخت مگر درو شده‌های زبانشان، ما خیال نکنیم هرچه گفتیم یا نوشتیم تمام شد، این طور نیست، هر حرفی می‌زیم عواقب دارد، دنباله دارد، و تمام آثارش در نامه عمل ما نوشته می‌شود که چرا این حرف را زدیم، لذا در حرفهایتان و گفتارتان مراقب باشید....

هر حرفی را انسان نباید بزند، تازه این هم به نفع دیگری، آیا عقلایی است آدم برای دیگری به جهنم برود. بنابراین سعی کنید که به کسی اهانت نکنید، به علماء، بزرگان، خدمتگزاران و مسلمانها احترام بگذارید، کاری نکنید دشمنان اسلام از ما سوء استفاده کنند.



بعد اللّتی و التّی! ۲۵۵

«اللّتی و التّی» یک اصطلاح و یک ضرب المثل عربی است؛ معنای

لغوی «اللّتی» یعنی زن کوچک و «التّی» هم یعنی زن بزرگ؛ «اللّتی» مصغّر «التّی» است. می‌گویند فردی به نام «جُدی» زن نداشت و مجرد بود، وقتی خواست ازدواج کند، رفت یک زن کوتاه قدی را گرفت، این زن با او خیلی ناسازگاری کرد و تا می‌توانست او را اذیت می‌کرد، تا اینکه بالاخره مرد به ستوه آمده و او را طلاق داد؛ این مرد بعد از طلاق دادن زن قد کوتاه، با یک زن قد بلند ازدواج کرد، این هم بدتر از اولی بود، روزگار این مرد را سیاه کرد تا اینکه مجبور شد او را هم طلاق دهد؛ این مرد مدّتی را مجرد زندگی کرد، مردم به او گفتند: نمی‌خواهی زن دیگری بگیری؟ گفت: «بعد اللّتی و التّی لم اتزوّج أبداً» یعنی بعد از آن خانم کوچک و خانم بزرگ، دیگر زن نمی‌خواهم و از زن گرفتن پشیمان شدم! آن وقت این داستان در میان عربها، به یک مَثَل و اصطلاح تبدیل شده است و معمولاً بعد از اینکه یک سری وقایع و اتفاقات و جریانات ناگواری رخ می‌دهد، از این عبارت استفاده می‌کنند.



قدمعلی فرزند عوضعلی! ۲۵۶

افرادی که از شهرستانها به دیدن ما در تبعیدگاه سقز می‌آمدند اسم آنها را یادداشت می‌کردند، مثلاً یک بار چهل پنجاه نفر با اتوبوس به سرپرستی حاج غلامعلی رستمی ما از نجف آباد آمده بودند، آنها شب را در مدرسه بودند، پلیس رفته بود سراغ آنها که اسمشان را بنویسد به یکی گفته بود اسمت چیست؟ گفته بود مثلاً قدمعلی فرزند عوضعلی، به دیگری گفته بود اسمت چیست آن هم یک اسم الکی گفته بود، این

مامور به حاج غلامعلی گفته بود من می‌دانم که اینها اسمهایشان را عوضی می‌گویند ولی به اینها بگو این اسمها یادشان باشد که اگر دوباره پرسیدند همین را بگویند و برای ما دردسر درست نکنند!

یک روز پدر آقای کروبوی آمده بود، ماشاءالله هیکل بزرگی داشت چند برابر آقای کروبوی بود عمامه بزرگی هم داشت، با هم در خیابان می‌رفتیم مامور آمد و به من گفت این آیت‌الله کی هستند؟ گفتم از خودشان بپرسید! رفت جلو و اسم ایشان را پرسید؛ ولی خوب مامورین نوعاً با ما خوب بودند، یادم هست پس از یک‌سال که آنجا بودیم وقتی مرا می‌خواستند از آنجا ببرند سه نفر از این پاسبانها آمده بودند اشک می‌ریختند و گریه می‌کردند و می‌گفتند آقا ما چطور فراق شما را تحمل کنیم؟



تأثیر عامل ژنتیک

۲۵۷

نسبت به نطفه، خداوند تبارک و تعالی در سوره دهر می‌فرماید: ﴿أَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ﴾^(۱)؛ «امشاج» جمع «مَشَج» است به معنی مخلوط، ما انسان را از نطفه مخلوط خلق کردیم. و علت این که مخلوط را جمع آورده این است که می‌دانید نطفه از اسپرم و تخمک تشکیل شده و هر کدام از آنها ژنهای مختلفی دارد و هر ژنی یک خاصیتی را به وراثت از پدران و مادران سابق منتقل می‌کند. چه بسا صفتی از هفت نسل قبل به بچه منتقل می‌شود. عامل وراثت در انسان

۱- سوره انسان، آیه ۲.

اثر دارد. چیزی که ناقل صفات مختلف آباء و اجداد است ژنهای مختلف در سلولهای نر و ماده است.

در هر صورت ماده در روح اثر مثبت دارد و یک نوع اتحادی بین روح و ماده وجود دارد بلکه روح محصول عالی ماده است. پس علت این که از خاکهای مختلف جمع‌آوری کرد این است که قرار بوده روحيات و غرایز مختلف در انسانها باشد، و چه بسا خاک سخت مظهر خشونت و خاک نرم مظهر ملایمت است، خاک شوره‌زار مظهر بی‌خاصیت و بی‌اثر بودن است و خاکی که قابل کشت و زرع است مظهر انسانی است که منشأ اثر و مفید است.



ساواک و اختلافات داخلی

۲۵۸

مدتی که من در تبعید بودم ساواک مرتب روی اختلافات داخلی روحانیت و مساله کتاب شهید جاوید کار می‌کرد و مرتب افرادی را تحریک می‌کرد و پیش مراجع و جاهای دیگر می‌فرستاد تا این مسائل را مطرح کنند و در درون روحانیت و جامعه صف‌بندیهای مختلف به وجود بیاورند، مارک سنی‌گری و وهاب‌گیری و طرفداری از عربستان سعودی و ضدیت با امام حسین علیه السلام و... این قبیل برچسبها را به نیروهای مبارز می‌زدند؛ بخصوص در قم و اصفهان این جو تشدید شده بود، اطراف آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله نجفی مرعشی و دیگران را گرفته بودند تا از آنها نوشته‌هایی علیه شهید جاوید بگیرند، بعضی‌ها در اصفهان منبر رفته و می‌گفتند:

عربستان پول چاه نفت شماره فلان را به اینها اختصاص داده که در ایران تبلیغ و هابیت کنند! یا اینکه می‌گفتند: آقای منتظری و آقای مشکینی و آقای صالحی علیه امام حسین علیه السلام کتاب نوشتند، امام حسین اینها را آواره کرد! و... بنده احساس کردم این یک توطئه خطرناکی است که طراح آن ساواک است و ناآگاهانه از سوی بعضی‌ها به آن دامن زده می‌شود به همین جهت از همان جا یک نامه نوشتم و برای شخصیتهای مختلف از جمله مراجع فرستادم.



دکتر علی شریعتی

۳۵۹

به نظر من این برخوردهایی که به عنوان روحانیت جلوتر با مرحوم دکتر شریعتی و اخیراً با آقای دکتر سروش شده به این شکل است که گویا ما خودمان را معصوم و آگاه به تمام مسائل شرع می‌دانیم و آنها را یک آدمهای منحرف، و این اساساً یک برخورد غلطی است.

اولاً دکتر شریعتی حق زیادی به گردن فرهنگ و انقلاب ایران دارد، تیپ جوان و دانشگاهی کشور را ایشان از دامان مارکسیسم نجات داد و به طرف اسلام و انقلاب متوجه کرد، کتابهای ایشان بسیار سازنده و تحول‌آفرین بود؛ البته من نمی‌خواهم بگویم اشتباه نداشت، مگر ما روحانیت اشتباه نداریم، مگر مراجع ما اشتباه نداشتند، اشتباه خواهی نخواهی هست، این درست نیست که ما خودمان را مطلق فرض کنیم و بگویم اسلام را صددرصد ما فهمیده‌ایم و آنها از اسلام بیگانه هستند. ما باید به اندیشه‌های مختلف اجازه دهیم حرفشان را بزنند و اگر جایی هم به نظرمان می‌رسد که حرفشان درست نیست محترمانه جواب آنها را بنویسیم. تکفیر و تفسیق با بحث علمی سازگار

نیست بلکه نتیجه معکوس می‌دهد، برای اینکه الانسان حریص علی ما منع؛ باید محترمانه حرفها حلاجی بشود، هیچ یک از ما معصوم نیستیم، آنها یک برداشتی از مسائل اسلام داشته‌اند گفته‌اند افراد دیگری هم اگر برداشتی دارند می‌گویند شنوندگان هم مختلف هستند، اگر یک جا اشکالی به نظر رسید باید ضمن بیان نقطه قوتها آن اشکالات را هم گوشزد کرد، اما تکفیر و تفسیق درست نیست. خیلی از علما و بزرگان ما بر سر همین مسائل به شهادت رسیدند، علمای سنی علمای شیعه را تکفیر می‌کردند، علمای شیعه علمای سنی را تکفیر می‌کردند. مریدهای آنها می‌ریختند علما را به عنوان اینکه کافر هستند می‌کشتند، حکومتها آنها را بازداشت می‌کردند و می‌کشتند.



یادداشت‌های جوانی

۳۶۰

آیت الله بروجردی می‌گفتند: که من در سن بیست و پنج سالگی نکاتی را از درس خارج ریاض و قوانین که در اصفهان درس می‌گفتم یادداشت کرده‌ام که حالا از آنها استفاده می‌کنم، و این حرف درستی است چون انسان وقتی که جوان است ذهنش جوال است و اگر مطالبی را که به ذهنش می‌آید یادداشت کند در سنین بعد می‌تواند از آنها استفاده کند.



شکنجۀ شهید محمد در زندان

۳۶۱

ما را بردند زندان فزلقلعه - که چون فردی به نام ساقی رئیس این زندان بود افراد مبارز از آنجا به عنوان هتل ساقی یاد می‌کردند - آقای

ربانی شیرازی را در یک قسمت بردند و مرا در جای دیگر، آنجا که آقای ربانی را برده بودند محمد هم در آن قسمت بوده، محمد را خیلی شکنجه کرده بودند به طوری که آقای ربانی اعتراض کرده بود. در نتیجه محمد را از دیگران جدا کرده بودند و برده بودند در پاسدارخانه کنار مامورین، من هم از این قضایا خبر نداشتم تا اینکه یک روز سربازی آمد سر من را اصلاح کند اسم من را پرسید، گفتم: من منتظری هستم، گفتم: یک منتظری هم در پاسدارخانه است، بعد که نشانی داد من فهمیدم که محمد آنجاست.

یک روز هم مرا بردند به عنوان بازجویی دیدم محمد هم در آن اطاق است، بازجو شروع کرد به محمد فحش دادن فحشهای چارواداری و رکیک، بعد شروع کرد با سیلی بر گوشه‌های او کوبیدن، با این کار می‌خواستند روحیه مرا بشکنند. محمد را در قزل‌قلعه خیلی شکنجه کردند، یک بار او را برهنه روی بخاری روشن نشانده بودند، البته نه آن روز جلوی روی من بلکه یک روز دیگر، خود محمد می‌گفت: وقتی من را روی بخاری نشانده من گفتم: یا امام‌زمان، از غندی بازجو شروع کرد نعوذ بالله به امام‌زمان (عج) فحش دادن، من این آیه را خواندم: یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم در همان حال احساس کردم درد آرامش پیدا کرد.^(۱)

۱- گوشه‌ای از شکنجه‌ها از زبان شهید محمد: ... آنقدر سیلی‌های پی‌درپی در جلسات بازجویی به سر و صورتم زدند که شنوایی کامل گوشم را از دست دادم... به جلد می‌توانم بگویم سیلی‌ها از ۳۰۰-۴۰۰ تجاوز کرد... آنقدر با شلاق بر بدنم می‌کوبیدند که تا یک ماه آثار آن بر بدنم یافت می‌شد، به هر جا که می‌خواستند می‌زدند، از پشت گردن و کف دست و بازوان و شانه گرفته تا کمر و ران و نشیمن‌گاه... شب دوشنبه ۴۵/۱/۷ بعد از شکنجه‌های زیاد پیش و



موضع اسلام در باره ترور

در حدیث معتبر ابوصباح کنانی به امام صادق علیه السلام می‌گوید: همسایه‌ای داریم که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بدگویی می‌کند، اجازه می‌دهید به حساب او برسیم؟ حضرت فرمودند: آیا تو کاری انجام می‌دهی؟ گفتم: به خدا قسم اگر اجازه دهید در کمین او می‌نشینم و با شمشیر خود او را می‌کشم. حضرت فرمودند: «هذا الفتک، و قد نهی رسول الله ۶ عن الفتک، یا اباالصباح! انّ الاسلام قید الفتک^(۱)» این کار ترور است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ترور نهی کردند، ای ابوصباح! تحقیقاً اسلام مخالف و مانع ترور است، و حضرت مسلم بن عقیل نیز همین حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند و بر این اساس حتی حاضر نشد این زیاد ملعون را ترور کند.



بزرگنمایی در دستور کار نیروهای امنیتی

یکی دیگر از برنامه‌هایی که در آن زمان ساواک داشت این بود که ذهن و فکر مردم را مشغول کند و مسائل کوچک را بزرگ جلوه بدهد،

بعد از ظهر، ساعت ۹ شب آقای ازقندی وارد شد و گفت امشب نوشتنی نداریم و حساب قانون هم در کار نیست فقط باید اقرار کنی و با زور و شکنجه از تو اقرار خواهم گرفت. آن شب هم آنقدر شکنجه داد که حساب ندارد، پس از آن با زور شلوار مرا در آورد و نشیمن‌گاه مرا به بخاری که بدنه آن سرخ بود چسبانید. جلوی من می‌ایستاد و دستهای مرا می‌گرفت و با وضعی که ناگفتنی است آن عمل را انجام می‌داد. در آن حال آیه شریفه ﴿یا نار کونی برداً و سلاماً﴾ بر زبانم جاری شد و با وجود زخم‌ها و تاول‌های زیاد معجزه قرآن آشکار شد و درد آن ناچیز. (فرزند اسلام و قرآن، ج ۱، ص ۴۴). ۱- کافی، ج ۷، ص ۳۷۵.

مثلاً یک وقت به طور گسترده در جامعه مطرح شد که بعثی‌ها در عراق حرم امیرالمومنین علیه السلام را خراب کرده‌اند! حال اصل قضیه این بود که در آنجا یک سنگی قرار داشت که روی آن نوشته شده بود که برای ساختمان فلان جا شاه ایران فلان کمک را کرده است و بعثی‌ها این سنگ را تراشیده بودند، در همه جای ایران در این رابطه یک موجی درست شده بود، در اصفهان هم در مسجد شاه جلسه مفصلی گرفته بودند و همه علما را دعوت کرده بودند، در تهران هم آقای فلسفی منبر رفت و بالاخره خیلی معرکه گرفته بودند که حرم امیرالمومنین علیه السلام را خراب کرده‌اند. در همین جریان بود که یک روز سرهنگی آمد پیش من و گفت: من سرهنگ نوربخش هستم از تهران از طرف تیمسار مقدم آمده‌ام. ایشان سلام رساند و گفت: این بعثی‌ها مرقد مطهر امیرالمومنین علیه السلام را خراب کرده‌اند، شما هم اگر عکس‌العملی نشان بدهید خیلی بجاست، بالاخره اینها حکومت ظالمی هستند و شیعیان را در عراق اذیت می‌کنند و... و شروع کرد راجع به این قضیه صحبت کردن؛ من از جاهای دیگر شنیده بودم که قضیه تراشیدن سنگ است و خراب کردن در کار نبوده است، برای همین در جواب او گفتم: خیلی ناراحت نباش مساله مهمی نبوده، دو سه خط روی یک سنگ را تراشیده‌اند، آنها جرات نمی‌کنند حرم امیرالمومنین علیه السلام را خراب کنند، این چه حرفهایی است که شما می‌زنید.



برگشت همه انواع جهاد به جهاد دفاعی

۲۶۴

هر چند جهاد را تقسیم کرده‌اند به جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی،

ولی به نظر می‌رسد برگشت همه انواع جهاد به جهاد دفاعی است، و در حقیقت جهاد ابتدایی محض نداریم؛ و عقل و وجدان هر انسانی به لزوم جهاد دفاعی حکم می‌کند. دفاع گاه دفاع از شخص است، و گاه دفاع از ناموس و یا مال، و گاه دفاع از حقیقت و عدالت اجتماعی و دفاع از یک ملت است. اگر فرض شود در کشوری مردم آن - برحسب فطرت خود - پاکند و طالب حق و عدالت اجتماعی می‌باشند ولی دسته خاصی از قبیل سلاطین و زورگویان، سیاست و اقتصاد و فرهنگ آن کشور را قبضه کرده‌اند و مانع از رشد و آگاهی مردم نسبت به علوم و معارف حقه و حقوق خود می‌باشند، و مردم محروم و ستم‌دیده به زبان حال و یا به زبان قال از دیگران می‌خواهند به کمک آنان بشتابند آیا عقل و وجدان حکم نمی‌کند که لازم است در صورت توان با این حکومت ظالمانه و حکام ظالم مبارزه شود تا مردمی که تحت سلطه اقلیت ستمگر گرفتارند نجات یابند و در نتیجه بتوانند به معارف حقه و علم و فرهنگ غنی دست یابند و عدالت اجتماعی بین آنان برقرار شود.



درس را از استاد فرا باید گرفت

۲۶۵

از بس مرحوم امام مطالب را خوب بیان می‌کردند انسان به عمق مطلب پی می‌برد، بعضی درسها هست که لفظ پرانی آن زیاد است، ولی مطالب آن روشن نیست که طرف خوب بفهمد، ولی ایشان این قدرت را داشتند که مطالب خیلی عمیق را جوری بیان می‌کردند که افرادی که در درس بودند خوب درک می‌کردند، و من یادم است که

این مساله وحدت وجود که فهلویون می‌گویند که الفهلویون الوجود عندهم حقیقه ذات تشکک تعم را که معروف است، ایشان به قدری خوب بیان کردند که من یادم هست به ایشان عرض کردم: حاج آقا - چون آن موقع ما به ایشان حاج آقا خطاب می‌کردیم - این مطلب وحدت حقیقت وجود یک مطلب بدیهی و روشن است، پس چرا اینقدر در باره آن بحث و تفسیق و تکفیر شده است؟ ایشان فرمودند این مخالفتها و تفسیق و تکفیرها برای آن است که افراد فلسفه را پیش استاد و اهلش نمی‌خوانند، می‌خواهند با مطالعه فقط بفهمند و بعضی درسها هست که باید از استادی که وارد است تلقی کرد.



«المأمور معذور» خلاف عقل و شرع

اینکه در ذهن افراد رسوخ کرده که: «المأمور معذور» برخلاف عقل و شرع است؛ در کلمات قصار نهج البلاغه می‌خوانیم: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»^(۱) در معصیت خدا اطاعت مخلوق جایز نیست. و در حدیث نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله بن حذافه را با جمعی به یکی از جبهه‌ها فرستادند، عبدالله دستور داد آتشی را روشن و از روی آن جستن نمایند، پیرمردی در حال جستن در آتش افتاد و قسمتی از بدنش سوخت، این جریان را به پیامبر خدا عرضه داشت، ایشان فرمودند: چرا چنین کردید؟ گفتند: دستور فرمانده بود، فرمودند: فرمانده‌ای را که من تعیین می‌کنم اگر به غیر از اطاعت خدا

فرمان داد او را اطاعت نکنید، «فانه لا طاعة فی معصية الله» اطاعت در معصیت خدا جایز نیست.



چند روایت در مورد تلاوت قرآن

در کافی در کتاب فضل القرآن داریم که: «قال النَّبِيُّ ۶: نَوْرُوا بِيَوْمِكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ» نورانی کنید خانه‌های خود را به تلاوت قرآن «و لا تتخذوها قبوراً كما فعلت اليهود والنصارى» خانه‌های خود را مثل قبرها قرار ندهید چنانچه یهود و نصاری چنین کردند. آنها خانه‌های خودشان را مثل قبور ساکت و صامت قرار دادند و هیچ عبادتی در آنها انجام نمی‌دهند. «صلُّوا فی الكنائس و البیوع و عطّلوا بیوتهم»^(۱) آنها نمازهاشان را در کلیسا می‌خواندند و خانه‌ها را معطل می‌گذاشتند. ولی در اسلام همه جا محل نماز و عبادت است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً»^(۲) همه جای زمین برای من مسجد و پاک‌کننده قرار داده شده است. «فانّ البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن کثر خیره، و اتسع اهله، و اضاء لاهل السماء كما تضيء نجوم السماء لاهل الدنیا» همانا در خانه‌ای که قرآن در آن زیاد تلاوت شود، خیر و برکت در آن خانه زیاد می‌شود و اهل آن گشایش می‌بینند و برای اهل آسمان این خانه روشن و نورانی است، چنانچه ستارگان آسمان برای شما روشن است. مراد از «اهل آسمان» یا ملائكة الله است و یا موجوداتی احتمالی که در سایر کرات وجود دارند در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در باب اهمیّت قرآن آمده است: «قال: ثلاثة یشکون الی الله عزوجل» سه چیز در روز قیامت پیش خدا

شکوه می‌کنند: «مسجد خراب لایصلی فیه اهله» مسجدی که خراب باشد و اهل مسجد در آن نماز نخوانند، «و عالم بین جهال» مرد دانشمندی که بین مردمان نادان قرار بگیرد و از علمش استفاده نکنند، «و مصحف معلق قد وقع علیه الغبار لایقرأ فیه»^(۱) قرآنی که آن را آویزان کرده باشند و گرد بر آن نشسته باشد و خوانده نشود. حتی تأکید شده است که اگر قرآن را از حفظ دارید آن را از رو بخوانید، در این مورد حدیثی است از امام صادق علیه السلام: «قراءة القرآن فی المصحف تخفف العذاب عن الوالدین ولو كانا کافرین»^(۲) خواندن قرآن از روی آن، عذاب را از پدر و مادر شما تخفیف می‌دهد ولو آنها کافر بوده‌اند.



رابطه بین مقلد و مرجع رابطه مرید و قطب نیست
۲۶۸

رابطه بین مقلد و مرجع رابطه مرید و قطب نیست تا مردم ناچار باشند از فرد خاص تقلید نمایند و در برابر او سر بسپارند، بلکه از قبیل رجوع غیرمتخصص در هر فن به اهل خبره آن فن می‌باشد؛ و به دیگر بیان فتوای مرجع تقلید موضوعیت ندارد بلکه راه رسیدن به واقع است و طبعاً نظر جمع نسبت به نظریه یک فرد اقرب به واقع است، نظیر شورای پزشکی که برای بیماریهای سخت تشکیل می‌شود.



حق بازنشستگی
۲۶۹

کسی که در دوران جوانی و عمر مفید خود برای دولت و جامعه یا

افراد متمکن کار بدنی یا فکری انجام دهد، پس از بالا رفتن سن و عدم توان ادامه کار و عدم توان مالی، حق بازنشستگی دارد و باید زندگی او از طرف دولت یا کسانی که برای آنها کار کرده است، مطابق عرف زمان و عدالت تأمین شود. در این رابطه تفاوتی میان افراد جامعه حتی غیرمسلمانان نیست؛ چنان که در روایتی نقل شده: «حضرت امیر علیه السلام به پیرمردی نصرانی که در بین مردم گدایی می‌کرد برخوردند و از وضعیت او سؤال کردند، اصحاب گفتند: مردی است نصرانی! حضرت فرمودند: تا جوان و توانمند بود از او کار کشیدید و اکنون که پیر و عاجز شده است او را به حال خود رها کرده‌اید؟ و دستور دادند از بیت‌المال تأمین شود.»^(۱)



عفو برخی مبارزین
۲۷۰

درزندان زمزمه سازش بود، بعضی داشتند به این معنا تمایل پیدا می‌کردند که ما برای دین و مذهب داریم با این رژیم مبارزه می‌کنیم و الان کمونیستها خطرشان زیاده‌تر است، باید با اینها مبارزه کرد، این کم‌کم در مغز بعضی افراد جا می‌گرفت، در همین ارتباط بود که بعضی افراد حاضر شدند با انجام مقدماتی آزاد شوند، ما با این نظریه مخالف بودیم اما آنها نظرشان این بود که بالاخره باید از بند نجات پیدا کنند بعد بروند بیرون آزادانه مبارزه کنند؛ در واقع این یک عکس‌العمل در برابر آن افتضاح مجاهدین بود، تغییر ایدئولوژی آنها بعضی‌ها را از

۱- وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، باب ۱۹ از ابواب جهاد العدو و ما یناسبه، حدیث ۱.

۱- اصول کافی، همان، ص ۶۱۳. ۲- همان.

مبارزه دل‌سرد کرده بود، در واقع یک راه توجیهی باز شده بود، اما یک عده‌ای با این نظریه مخالف بودند و من هم با این رویه مخالف بودم، آقای طالقانی و آقای ربانی هم مخالف بودند، اما این آقایان و حتی بعضی از اعضای حزب توده و کمونیست‌ها حاضر شدند، بعد آقایان را بردند در یک جلسه‌ای که ابراز وفاداری به شاه بکنند و عکس و فیلم از آنها گرفتند و در تلویزیون نشان دادند و در مطبوعات چاپ کردند و بالاخره آنها را به این شکل آزاد کردند.



سبک بار شوید تا برسید!
۲۷۱

پیغمبران و مردان خدا این راه را به سرعت طی کرده‌اند، اگر بخواهیم به آنها برسیم و در وسط راه نمانیم، در جهنم نیفتیم، باید بارمان سبک باشد، بارتان را سبک کنید تا به آنها که جلو رفتند برسید. داشتن مال و مقام دنیا سعادت نیست، مال و مقام دنیا برای انسان مسئولیت می‌آورد، و گرفتاری انسان را زیاد می‌کند، اگر انسان بتواند از آنها بهره‌برداری صحیح کند برای خودش سعادت کسب کرده است، اما اگر تمام عمر را صرف جمع‌آوری مال دنیا و کسب مقام دنیا کند، و از مال و مقامش به نفع آخرت استفاده نکند، بدبخت خواهد بود.



تقیه برای حفظ جان
۲۷۲

پس از شهادت علی ع حجّاج بن یوسف ثقفی شیعیان حضرت را در کوفه دستگیر کرده و به جرم دوستی با آن حضرت به شهادت

می‌رساند، نقل است که حجّاج صد و بیست هزار نفر از شیعیان حضرت امیر را کشته است، روی همین اساس حضرت دستور داده بودند اگر شما را ناچار به فحاشی علیه من کردند قبول کنید و برای حفظ جان خودتان به من ناسزا بگویید. «فأنّه لی زکاة و لکم نجات»^(۱) زیرا فحاشی علیه من چیزی از من کم نمی‌کند بلکه مقام مرا بالا می‌برد، شما را هم از کشته شدن نجات می‌دهد، گناه آن هم مال کسی است که شما را مجبور به این کار کرده است.



آیا شیطان از ملائکه بود؟
۲۷۳

بحثی هست که آیا شیطان از ملائکه بوده است یا خیر. چون ظاهر استثناء^(۲) این است که مستثنی متصل باشد، و از این که شیطان را استثناء می‌کند معلوم می‌شود که ابلیس هم از ملائکه بوده است. ولی بعضی گفته‌اند شیطان از ملائکه نبوده، که ظاهراً هم باید این درست باشد. باید گفت شیطان عالم جن و نسناس بوده و چون نسناس زیاد معصیت خدا را کردند خدا هم نسلشان را منقرض کرد، و به دلیل این که مقام شیطان شامخ بود او را در میان ملائکه بردند و در شمار ملائکه بود. لذا قرآن هم می‌فرماید: ﴿کان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه﴾^(۳) شیطان از جنس جن (از موجودات پوشیده) بود پس از اطاعت امر پروردگار خود سرپیچید. ظاهر این آیه چنین است که شیطان از ملائکه

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۷.

۲- ﴿فسجد الملائكة کلهم اجمعون الا ابلیس﴾ سورة حجر، آیه ۳۰.

۳- سورة کهف، آیه ۵۰.

نبوده است. در هر حال وقتی فرمان حق تعالی صادر می‌شود که ملائکه برای آدم سجده کنند، این فرمان شامل شیطان هم که بین ملائکه بوده است می‌شود و لذا شیطان هم باید فرمان خدای تعالی را اطاعت کند. اما در رابطه با اسم شیطان می‌گویند: اسمش عزازیل است، و او را «ابلیس» می‌گویند چون این کلمه از ماده «ابلاس» به معنای مایوس بودن است، و ابلیس بروزن افعیل است یعنی: «ابلس من رحمة الله» چون وقتی که معصیت کرد مایوس از رحمت خدا شد. چنانچه «شیطان» هم از ماده «شطن» است یعنی دور بودن از رحمت خدا.



نظر خواص به مرجعیت امام خمینی

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی مرجعیت از حالت تمرکز خود خارج شد و میان چند نفر از علما پخش گردید. در آن زمان کسانی که در قم مطرح بودند آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله مرعشی نجفی بودند ولی بسیاری از خواص به آیت‌الله خمینی نظر داشتند، ما نظرم‌ان به مرجعیت ایشان بود. رساله توضیح المسائل و حاشیه عروه ایشان هنوز چاپ نشده بود و ایشان ابا داشت از اینکه رساله‌شان چاپ بشود.

یادم هست در همان وقت من رفتم منزل آقای گلپایگانی - منزل ایشان در بازار بود - مردم زیادی آنجا اجتماع کرده بودند، و ایشان را با دسته‌جات زیادی آوردند برای فاتحه آیت‌الله بروجردی، کوچه‌ها پر از جمعیت بود و با تشریفات و اسکورت ایشان را آوردند در مجلس؛ ولی شب همان روز من رفته بودم منزل آیت‌الله خمینی نماز مغرب و

عشا را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان درد دل کردیم و راجع به فوت آیت‌الله بروجردی و مسائل آن روز صحبت کردیم حتی یک نفر نیامد آنجا سر بزنند! من راجع به مرجعیت با ایشان صحبت می‌کردم و اینکه چه کسی برای این موضوع مناسب است؛ مثلاً نظر ایشان را راجع به آیت‌الله حکیم پرسیدم ایشان گفتند من آیت‌الله حکیم را ندیده‌ام ولی اگر آیت‌الله حکیم فقط همین مستمسک (العروه الوثقی) باشد چیز مهمی نیست، به نظر ایشان مستمسک خیلی مهم نمی‌آمد. منظور این است که بسیاری از خواص فضلا و طلبه‌ها به آیت‌الله خمینی نظر داشتند اما جو موجود در حوزه با آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله شریعتمداری بود و جمعی از مردم قم نیز به آیت‌الله مرعشی نظر داشتند، ولی خوب آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خوئی و آیت‌الله شاهرودی هم کم و بیش در جامعه مطرح بودند، مرحوم آسیدعبداله‌هادی زیاد مطرح بود.



ترس حکومت از حمایت مردمی آیت‌الله بروجردی

مرحوم حاج آقا حسین قمی هم یک زمان راجع به حجاب و این مسائل اصرار داشت که در تهران با رضاخان ملاقات کند به همه جا متوسل شده بود و علما خیلی حمایت نکرده بودند، ایشان مرحوم آقای حاج سیدکاظم کرونلی پدر آسیدابوالحسن کرونلی را که تهران بود می‌فرستد پیش آقای بروجردی، آقای بروجردی تهدید می‌کند که اگر چنانچه خواسته‌های آقای قمی اجرا نشود من هم می‌آیم تهران، مثلاً

یک چنین تهدیدی، آنها می‌دانستند که اگر او راه بیفتد عشایر راه می‌افتند، روی این اصل زود با آقای قمی صحبت کردند و بالاخره ایشان را فرستادند به کربلا؛ منظور این است که دولت یک حساب این‌جوری روی آقای بروجردی باز می‌کرد، چون لرها مسلح بودند و آنها اگر قیام می‌کردند بالاخره یک شورش می‌شد. محمدرضا شاه هم که دیدن آقای بروجردی رفت قدرت آقای بروجردی در لرستان و عشایر را می‌دانست، البته آن وقت دولتی‌ها با علما خیلی بد نبودند، شاه آمده بود دیدن آقای بروجردی و عکس هم گرفته بودند.



درس اخلاق امام در فیضیه

۳۷۶

عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه زیر کتابخانه، امام یک درس اخلاق می‌فرمودند که علاوه بر طلاب و فضلالی حوزه، دیگران از بازاری و غیره هم به آن درس حاضر می‌شدند و خیلی درس سازنده‌ای بود، روح به انسانها می‌داد. آن بیان زیبا و شیوای ایشان که از عمق دل بر می‌خاست، آن آیات و روایاتی که گاهی می‌خواندند و نحوه بیان ایشان گاهی مجلس را به‌گریه می‌انداخت و همه متأثر می‌شدند و حالت تحولی در همه بوجود می‌آمد. من و آقای مطهری در حقیقت وظیفه خود می‌دانستیم آن درس اخلاق را شرکت کنیم، نوعاً هم زودتر می‌رفتیم و پهلوی ایشان می‌نشستیم و بعد از درس اخلاق سئوالاتی از ایشان می‌کردیم، بالاخره اولین آشنایی با ایشان در آن درس اخلاق بود.



آرد در دهان مرده!

۳۷۷

برخی از منکرین سؤال و جوابِ نکیرین و میّت گفته‌اند: ما هنگام دفن میّت مقداری آرد در دهان میّت ریخته‌ایم و مدّتی پس از دفن دوباره قبر را باز کرده‌ایم آردها همان طور در دهان او بوده و بیرون نریخته است! از این سخن هم که بگذریم مسلمانان نیز هنگام دفن اموات مقداری پنبه در سوراخهای بینی و دهان میّت می‌کنند، در حالی که هیچ یک از این دو کار - بیرون نریختن آردها از دهان، و وجود پنبه در دهان - دلیل بر نبودن سؤال در قبر نیست؛ منتها باید دید آیا مقصود از حفره همین قبر معروف، و مقصود سؤال از همین بدن خاکی است یا با بدن دیگری که به آن بدن برزخی گفته می‌شود؟ بارها عرض کرده‌ام انسان غیر از این بدن طبیعی، بدن مثالی و بدن برزخی هم دارد؛ مثلاً وقتی انسان خوابیده، در عالم خواب می‌بیند در باغی مشغول خوردن میوه است، یا در فلان شهر مشغول گردش و تفریح است، یا در جایی مثلاً دعوا و نزاع کرده و... ، خوب این بدن که اینجا در زیر این پتو خوابیده است، پس چطور در عالم خواب به این طرف و آن طرف می‌رود؟ همه اینها با بدن مثالی است و پس از مرگ هم روح در همان قالب مثالی که بدن برزخی نامیده می‌شود ادامه حیات می‌دهد. بدن مثالی در باطن همین بدن و از سنخ عالم دیگر است منتها در عالم برزخ واضح‌تر و روشن‌تر می‌شود، و پرسش عالم پس از مرگ هم لازم نیست از این بدن خاکی باشد، و حتّی مثل مرحوم

مجلسی و بزرگان دیگری که می‌خواهند عالم مجردات را قبول نکنند، تا این مقدار را قبول کرده‌اند که: «القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران»^(۱) قبر باغی از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای آتشیست. لذا مقصود بدن مثالی است و اصولاً هم در عالم پس از مرگ با آن بدن کار دارد و بدن واقعی او هم در عالم پس از مرگ همان بدن مثالی است.



لوح محو و اثبات ۲۷۸

روایات زیادی داریم که اگر شما صدقه بدهید هفتاد مرگ سوء از شما برطرف می‌شود، اگر صله رحم کنید عمرتان زیاد می‌شود، ولی اگر قطع رحم کنید عمرتان کوتاه می‌شود؛ همچنین روایاتی داریم در تأثیر دعا؛ توجیه این روایات به این است که بگوییم صدقه و دعا و امثال اینها به نحو علت تامه نیستند بلکه به نحو اقتضا می‌باشند؛ اقتضای صدقه رفع مرگهای بد است، اقتضای صله رحم طول عمر است؛ مثلاً اگر کسی صله رحم کند اقتضا دارد عمر طبیعی هشتاد ساله او نود سال شود، و اگر قطع رحم کند عمر هشتاد ساله او هفتاد یا شصت سال شود.

۱ - مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۲ تا ۲۸۲، باب ۸ کتاب العدل و المعاد، آیات و روایات و اقوال بزرگان را راجع به برزخ و قبر و عذاب و سؤال و جواب آن جمع‌آوری کرده است و جمله «القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران» را در چند مورد (مانند صفحه ۲۱۴ از قول امام سجاده علیه السلام و در صفحه ۲۱۸ از قول حضرت علی علیه السلام) آورده است.

به بیان دیگر: روی جریان طبیعی و عادی و از روی اسباب و مسببات این انسان با این نیرو و این قوای جسمانی استعداد هشتاد سال عمر طبیعی را دارد، اما اگر صله رحم کند یا مثلاً یک شخص مستجاب‌الدعوه‌ای برای او دعا کند و یا صدقه‌ای بدهد ده سال بر عمر او اضافه می‌شود و اگر مثلاً قطع رحم کند ده سال از عمر او کم می‌شود، این یک چیزی است که در لوح محو و اثبات ثبت و ضبط شده، اما این که به حسب واقع این شخص صله رحم می‌کند یا نه، صدقه می‌دهد یا نه، کسی برای او دعا می‌کند یا نه، خداوند از ازل می‌دانسته؛ این مسأله برای ما قابل تردید است اما از نظر علم خدا چنین تردیدی وجود ندارد، همان‌گونه که خدا نسبت به گذشته عالم است نسبت به آینده هم عالم است و همه عالم به علم حضوری نزد خداوند حاضر است.



چگونگی محو خشونت ۲۷۹

خشونت در جوامع دارای ریشه‌های سیاسی، اقتصادی و اعتقادی انحرافی می‌باشد و تنها راه مبارزه و از بین بردن ریشه‌های آن بالابردن سطح فکری و علمی و نشر اخلاق و معنویات در جوامع بخصوص جوانان و نیز رفع فقر عمومی می‌باشد؛ و در حقیقت دو عامل جهل و فقر ریشه‌های اصلی خشونت می‌باشند، و با از بین بردن جهل و فقر و نشر فضائل انسانی توسط وسائل پیشرفته روز، و ایجاد شغل برای تمام فقرا و محرومین ریشه‌های خشونت از بین خواهد رفت.



لزوم کشف علل تروریسم

باید عقلای جهان با یکدیگر مشورت و تفاهم کنند و راه صحیح مبارزه با تروریسم و کشف علل و انگیزه‌های آن را بررسی نمایند و برای خشکاندن ریشه‌های آن اقدام نمایند، مبارزه اساسی مبارزه با علل حوادث است. متأسفانه در این میان اسرائیل از جو کاذبی که علیه اسلام و مسلمانان ایجاد شده است سوءاستفاده کرده و حملات خود را از زمین و هوا به مردم مظلوم فلسطین تشدید نموده است؛ و تاوان حملات نازیها به یهود را به‌ناحق از مردم فلسطین مطالبه می‌کند. غافل از اینکه حکومت ظلم بالاخره دوام نخواهد داشت.



دلیل بر عدم تحریف قرآن

عقیده ما این است که قرآن تحریف نشده است. و من صریحاً می‌گویم این که در بعضی از کتب اهل سنت نسبت داده می‌شود که شیعه قائل به تحریف قرآن است و روایاتی را دستاویز نموده‌اند، درست نیست؛ این جور روایات در کتب اهل سنت هم هست؛^(۱) و بزرگان علمای شیعه در جمیع اعصار حتی ادعای اجماع و ضرورت کرده‌اند که قرآن تحریف نشده است، و بهترین دلیلش یکی آیه شریفه قرآن است: «**اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ**»^(۲) ما قرآن را نازل کردیم و ما هم حافظ قرآن هستیم که مبادا دستبردی به آن زده شود. و

۱- بخاری، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲- سوره حجر، آیه ۹.

نیز فرموده است: «**لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلَ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**»^(۱) و هیچ‌گاه باطل بر قرآن مستولی نخواهد شد نه الآن و نه بعد از این.^(۲) دوّمین دلیل برای عدم تحریف قرآن این است که طبق روایات زیادی که داریم ائمه عليهم السلام فرموده‌اند هنگام برخورد با اخبار متعارض آن را به قرآن عرضه کنید، خبری که مطابق قرآن است بپذیرید و اگر مخالف قرآن است رد کنید؛ یعنی قرآن ملاک عمل است که ائمه عليهم السلام همچون امام باقر و امام صادق عليهم السلام فرموده‌اند که اخبار متعارض را به قرآن عرضه بدارید،^(۳) پس معلوم می‌شود که قرآن حجّت است، و اگر تحریف شده بود حجّت و قابل عرضه نبود.



نماز باران در نجف آباد و چابهار

یک‌سال در ماه رمضان شب هجدهم ماه بود که در منزل حاج حیدرعلی ستاری در نجف آباد مهمان بودیم، مرحوم آقای ربانی شیرازی هم به دیدن من آمده بود، در آنجا صحبت از کمبود آب و نیامدن باران شد. در آن جلسه مرحوم پدرم هم حضور داشت و مطرح کردند که نماز باران خوانده شود و من ابا داشتم و می‌گفتم اگر

۱- سوره فصلت، آیه ۴۲.

۲- «تحریف قرآن» یعنی کم شدن یا زیاد شدن آن، و هر دو مصداق باطل می‌باشد و آیه «**لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ ...**» که با فعل مستقبل شروع می‌شود، به‌خوبی دلالت می‌کند بر این که در آینده نسبت به زمان نزول آیه هیچ باطلی بر قرآن وارد نخواهد شد.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۱ تا ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۵ تا ۸۹، باب ۹ از صفات قاضی.

نماز بخوانیم و باران نیاید گرفتار شماتت و استهزاء دشمنان می‌شویم، مرحوم آقای ربانی پشت قضیه را گرفتند و گفتند شما نماز باران بخوانید قطعاً باران می‌آید؛ بالاخره من از صحبت‌های آنها دلگرم شدم که نماز باران را بخوانیم - البته آن وقت در نجف‌آباد بهاییها زیاد بودند و ما وحشت داشتیم که مسلمانان نماز باران بخوانند باران هم نیاید و بهاییها علیه مسلمانان دست بگیرند - در میان مردم اعلام شد که فردا اجتماع کنند تا نماز باران بخوانیم، صبح روز بعد با پای پیاده با جمعیت راه افتادیم به طرف خارج شهر، چند هزار نفر شرکت کردند، مرحوم آقای ربانی هم شرکت کرد، بعضی پیرمردها مثل باران‌گریه می‌کردند، خشکسالی شده بود و وضع مردم خیلی بد بود، ما نماز استسقاء را با دستورات و خطبه‌اش اجرا کردیم، روزه‌دار هم بودیم - چون یکی از دستورات نماز استسقاء روزه‌دار بودن است - وقتی برگشتیم بهاییها مسخره می‌کردند و می‌گفتند بینید لباسهای اینها همه خیس شده است! ولی همان روز آسمان ابری شد و شب باران مفصلی شروع به باریدن کرد، در آن شب باران بسیار زیادی آمد و خداوند آبروی مسلمانان را در برابر بهاییها حفظ کرد. بعد از انقلاب هم یکبار تعدادی از علمای سنی مذهب بلوچستان گویا از منطقه نگور و چابهار به دیدار من آمده بودند و از خشکسالی آن منطقه می‌نالیدند من به آنها توصیه کردم که نماز استسقاء بخوانند، و بعد پیغام دادند که ما به دستور شما عمل کردیم و باران مفصلی آمد، به هر حال این یک چیزی است که در زمان پیامبر ﷺ و ائمه اطهار بوده است که مردم با

توجه نماز استسقاء می‌خوانده‌اند و خدا هم به آنها ترحم می‌کرده و باران می‌آمده است، روایات هم در این زمینه زیاد داریم و دستوراتی هم برای انجام آن گفته شده است.



۲۸۳ رابطه حق و تکلیف

هرکجا حقی برای کسی ثابت گردید حتماً تکلیفی را بر عهده دیگری به همراه خواهد داشت؛ و کسی که به نفع او حقوقی بر عهده دیگران اعتبار شده معمولاً دیگران نیز حقوقی بر عهده او دارند؛ بنابراین حق و تکلیف بین افراد متبادل و متلازم می‌باشد.

تنها در مورد خداوند متعال است که حق بدون تکلیف قابل فرض و قبول می‌باشد؛ یعنی او بر بندگان خود حقوقی دارد ولی در مقابل، مکلف به کاری که مأمور به انجام آن باشد نیست.

در این رابطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: «هیچ حقی برای کسی ثابت نمی‌شود مگر اینکه متقابلاً وظیفه‌ای بر دوش او گذاشته می‌شود، و هیچ وظیفه‌ای بر دوش کسی ثابت نمی‌شود مگر اینکه متقابلاً حقی برای او ثابت می‌گردد. و اگر به فرض برای کسی حقی ثابت باشد که در قبال آن وظیفه‌ای نداشته باشد، او تنها خداوند سبحان خواهد بود.»^(۱)

البته خداوند از روی فضل و رحمت گسترده‌ای که دارد، نه تنها

۱- «لا یجری لأحد الأجرى علیه ولا یجری علیه الأجرى له، و لو کان لأحد أن یجری له و لا یجری علیه، لکان ذلک خالصاً لله سبحانه»: نهج البلاغه صبحی صالح و عبده، خطبة ۲۱۶.

هیچ‌گاه فیض و رحمت خود را از بندگان دریغ نداشته بلکه آن را بر خود ضروری و لازم می‌شمارد. در قرآن کریم آمده است: «پروردگار شما رحمت را بر خود فرض و مکتوب نموده است.»^(۱) تمام موارد پادشاهای الهی نیز از همین نمونه می‌باشد. و از همین نمونه است این آیه شریفه: «نصرت مؤمنین حقی است بر ما.»^(۲)



مراقبت از خانواده و اولاد

اگر شما چند تا دختر و چند تا پسر داشته باشید و اینها را خوب تربیت کرده باشید به تربیت اسلامی که باسواد و بادین باشند، خدمتگزار جامعه و خدمتگزار کشور و مردم باشند، برای شما فضیلتی از این بالاتر نیست، این سعادت است برای شما؛ و اگر در تربیت اولاد قصد و نیت خدا باشد، عبادت خدا می‌کنی؛ اما برعکس اگر این اولادی را که خدا به تو داده و می‌توانستی آنها را به تربیت صحیح اسلامی تربیت کنی، در جامعه رهایشان کردی که با رفیق‌های بد و یا در مدرسه پیش معلم بد فاسد شدند، آن وقت مسئولیت و گرفتاری داری، و باید در روز قیامت جوابش را بدهی، همان طور که قرآن می‌فرماید: ﴿قُوا انْفُسَكُمْ وَاَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^(۳) ای مردم حفظ کنید خودتان را و اهلتان را از آتش جهنم. مسئولیت زن و بچه‌ات را به عهده داری، و اگر زن یا دخترت بی حجاب بیرون می‌رود و در مجامعی که نباید بروند

۱- ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۵۴: ۵۴.

۲- ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ سوره روم، آیه ۳۰: ۴۷.

۳- سوره تحریم، آیه ۶.

می‌روند و فاسد می‌شوند تو مسئول هستی و تا آن اندازه‌ای که می‌توانی باید جلوی انحرافاتشان را بگیری و به مسائل اسلامی آگاهشان کنی، یعنی وادارشان کنی به انجام واجبات الهی و انجام دستورات اسلامی و پرهیز از گناهان که این دستور خداست.



سبک مغزان فرمانبردار!

۴۸۵

کسانی که می‌خواهند یک افرادی را دنباله‌رو خودشان کنند، اول آنها را سبک می‌کنند و بعد آنها را به دنبال خودشان می‌کشاند؛ یعنی اول شخصیت را از آنها می‌گیرند، به طوری که دیگر قدرت تفکر و تعقل نداشته باشند، آن گاه آنان را دنباله‌رو و مرید بی‌چون و چرای خود می‌کنند. در قرآن هم درباره فرعون آمده است: ﴿فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ﴾^(۱) یعنی: «فرعون قوم خود را خفیف و سبک کرد، یا آنان را سبک یافت پس آنها تسلیم و مطیع او شدند»؛ تا زمانی که انسان، بی‌شخصیت و سبک نشود، شیاطین انسی و جنی بر او تسلط نخواهند داشت و طبعاً تسلیم کورکورانه آنان نمی‌شود.




صمیمیت انقلابیون

۴۸۶

آقای مشکینی را برای تبعید به ماهان کرمان فرستاده بودند، ایشان از آنجا یک نامه برای من که طبعاً تبعید بودم نوشته بود، نامه خوشمزه‌ای بود در آن به شوخی نوشته بود: گویا بناست شما همیشه پهلوی یک منارجنبان باشید، از کنار منارجنبان اصفهان شما را


۱. سوره زخرف، آیه ۵۴.

می‌گیرند و می‌آورند کنار منارجنبان طبس! در سقز هم که بودیم ایشان یک نامه نوشته بود، در آن نامه هم به شوخی نوشته بود: بالاخره شما را هم بردند در منطقه سنی‌ها معلوم می‌شود یک سنخیتی هست! البته من هم در پاسخ ایشان نامه‌ای نوشتم که: بله شما را از اردبیل که مقر قطب‌الاقطاب شیخ صفی بود بردند ماهان مرکز دراویش، لابد در این انتقال شما هم سنخیتی هست! خلاصه این‌گونه شوخیها و مکاتبه‌ها بین افراد بود؛ و بالاخره بین افراد کمال صمیمیت بود، خدا لعنت کند شیاطین انس و جن را که چگونه بین افراد مبارز و همفکر تفرقه افکندند.

خرده بر دکارت 
۲۸۷

دکارت می‌گفت: «من می‌اندیشم پس هستم». او از راه واقعیت اندیشه می‌خواست پی به واقعیت خودش ببرد. در صورتی که این یک اشتباهی است از آقای دکارت، زیرا انسان اول خودش را می‌یابد بعد اندیشه خودش را. آقای دکارت می‌گفت: من اندیشه‌ام را می‌یابم و بعد از راه اندیشه خودم را می‌یابم؛ من می‌اندیشم پس هستم. اشکالی که به آقای دکارت وارد است این است که آیا شما مطلق اندیشه را می‌یابی یا اندیشه خودت را می‌یابی؟ اگر مطلق و کلی اندیشه را می‌یابی، از کلی اندیشه انسان پی به خودش نمی‌برد، و اگر اندیشه خودت را می‌یابی، پس اول خودت را یافته‌ای. شما آقای دکارت می‌گوی: من می‌اندیشم، و اندیشه را به خودت نسبت می‌دهی، در حقیقت اندیشه خودت را می‌یابی، پس خودت را اول یافته‌ای. انسان خودش را به ضرورت می‌یابد، خارج را هم به وسیله اعضا و

جوارحش می‌یابد. شما حرارت را به واسطه قوه لامسه درک می‌کنید، شیرینی را به وسیله قوه ذائقه درک می‌کنید، خارج را درک می‌کنید، وجود خارجی را هم درک می‌کنید. ما نسبت به وجود خارجی شناسایی داریم، فقط علم نیست تا بدانیم که یک خارجی هست، بلکه خارج را می‌یابیم، همان طور که مثلاً شما شیرینی را می‌یابی. شما یک وقت می‌گویید: من می‌دانم مگه وجود دارد، یک وقت می‌گویید: من مگه را یافته‌ام؛ یعنی مگه را رفته‌ام و دیده‌ام.

کتک و شکنجه در زندان 
۲۸۸

کتک و شکنجه در زندان رژیم شاه، یک چیز عادی بود، چنانکه همیشه بوده و هست، بهانه آن هم این بود که می‌خواستند از افراد حرف در بیاورند یا اینکه روحیه آنان را بشکنند، در قزل‌قلعه که بودم دفعه اول بیشتر سختگیرها و فشارها روحی بود، در سلول انفرادی نگه می‌داشتند و نمی‌گذاشتند با کسی تماس بگیریم، می‌دانستند من به جای علاقه دارم چای نمی‌دادند، در بازجویی گفتم: چرا چای ندادید؟ گفت: یادت هست آقای ربانی شیرازی در ماشین به شما گفت می‌رویم هتل ساقی، می‌خواهیم یادت نرود که اینجا هتل ساقی است! محمد (شهید منتظری) را خیلی کتک زده بودند اما در آن بازداشت مرا فقط یک دفعه کتک زدند، اتفاقاً تابستان بود با یک پیراهن بودم، شلاق که زده بودند این پیراهن خون‌آلود به پشتم چسبید. توهین خیلی می‌کردند حرفهای رکیک و بی‌ادبانه‌ای

می‌زدند، دفعه آخر هم که مرا گرفتند از سقز آوردند کمیته که گفتم با مرحوم شهید رجایی یک شب آنجا بودم، بعد برای بازجویی بردند به اوین، در آنجا دستبند چپانی به دست من زدند؛ دستها را از پشت سر به جوری می‌بندند که انسان به ستوه بیاید، بعد هم شروع کردند به شلاق‌زدن، آقای شکری هم آنجا بازجویی می‌داد، سعیدی بازجو شلاق را به او داد و گفت: به پاهای این شیخ شلاق بزن! ایشان گفت: نه من دلم نمی‌آید ایشان استاد من است، گفت: پدر فلان بزن. با این کار می‌خواست هر دوی ما را بشکند. آقای شکری یواشکی شلاق را به پای من زد، سعیدی بازجو دید ایشان نمی‌زند خودش شلاق را گرفت و بنا کرد محکم زدن؛ مرا به پشت خوابانده بودند و پاهایم را بالاگرفته بودند و با شلاق به کف پایم می‌زدند مثل چوب و فلک‌های سابق، ولی با کابل و شلاق سیمی می‌زدند. از جمله کارهایی که می‌کردند - بعد ما فهمیدیم مثل اینکه نوار است - از اطاق پهلویی صدای داد و فریاد می‌آمد، می‌گفت: آخ، کشتید! کشتیدم، می‌گم، می‌گم، نزنید می‌گم؛ و به این شکل محیط رعب و دلهره ایجاد می‌کردند. به طور کلی فحاشی خیلی می‌کردند، حرفهای رکیک خیلی می‌زدند، می‌خواستند با این حرفها اعصاب ما را خرد کنند.

متأسفانه این فرهنگ... و اینها خلاف موازین اسلام است، از افراد به این شکل اعتراف می‌گیرند و بعد بر اساس همینها هم در دادگاه حکم می‌کنند؛ با اینکه در روایات داریم که اگر کسی در زندان باشد و اعتراف کند اعتراف او صحیح نیست، چه رسد به اینکه زیر شکنجه از

او اعتراف بگیرند.



خلوص نیت با اعتقاد به خدا

۲۸۹

اگر انسان واقعاً معتقد باشد که غیر از خدای یگانه، هیچ موجود دیگری نیست و همه عالم در مقابل او هیچ و پوچ است، تنها اوست که مستحق عبودیت است و روزی دهنده و خالق موجودات می‌باشد، و اوست که حاجات را برآورده می‌کند؛ اگر این مسأله را انسان باور کند، آن وقت در اعمالش خلوص خواهد داشت و عبادتش با خلوص نیت خواهد بود. اینکه ما می‌بینیم خلوص نداریم، برای این است که برای غیر خدا ارزش قائل هستیم؛ اما اگر فهمیدیم که فقط خداست که مستحق عبادت می‌باشد و هر چه کمال است از آن اوست، قهراً در اعمال خود مخلص خواهیم بود.




حقیقت پل صراط و جهنم

۲۹۰


اگر دنیا پر از حوادث و ناراحتی و نگرانی است برخلاف انتظار نیست، ما آمده‌ایم تا در این پیچ و خمها صراط مستقیم را پیدا کنیم، تریاضت بکشیم و تربیت شویم و در مسابقه برنده شویم، مسابقه‌ای که در روز قیامت است، بر روی پل صراط، پل صراطی که طبق روایات از موباریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است. در روایت دارد که عده‌ای مثل برق جهنده از آن عبور می‌کنند، و عده‌ای لنگان‌لنگان از آن می‌گذرند، و عده‌ای هم در جهنم سقوط می‌کنند. پل صراط بر روی

جهنم کشیده شده است. جهنم همان باطن دنیاست؛ در خلال همه شئون دنیا یک خط خدایی هست که انسان باید از روی آن برود، این خط خدایی در قیامت مجسمه‌اش همان پل صراط است، در همین دنیا هم راه حق از موباریک‌تر است ولی عده‌ای مثل برق جهنده آن را طی می‌کنند، و عده‌ای هم لنگ‌لنگان می‌روند؛ باید از خدا بخواهیم که این راه را به سلامت طی کنیم و در وسط راه در جهنم سقوط نکنیم.



شلاق‌های سیمی
۲۹۱

من در تقویمم یک شعر علیه رضاشاه یادداشت کرده بودم، در زندان قزل‌قلعه بازجوگفت: این شعر چیه نوشتی؟ گفتم: از آن خوشم آمد نوشتم، گفت: این جرم است، گفتم: چرا جرم است؟ گفت: او شاه بوده است، گفتم: او در گذشته شاه بوده الان که شاه نیست؛ بعد از بس جوسازی کرد گفتم تقویم را بده ببینم، تقویم را به دست من داد، من از روی عصبانیت فوری آن صفحه را کندم و ریزریز کردم و به زمین ریختم، گفتم: اگر اشکال بر سر این نوشته است این دیگر تمام شد! آن روز بازجو که دکتر جوان بود خیلی ناراحت شد، شروع کرد با شلاق به من زدن، شلاق سیمی بود من هم با یک پیراهن بودم چون هوا گرم بود وقتی که شلاق را می‌زد پیراهن به بدنم می‌چسبید. گفتم: این مدرک بود تو پاره کردی، گفتم: دفتر خودم بود و کاغذ خودم، به تو چه که من آن را پاره کردم، رضاخان مرد و رفت، تو الان به خاطر یک شاه مرده در یک شعری که دیگری آن را گفته مرا بازجویی می‌کنی و

کتک می‌زنی؟! خلاصه آن روز من عصبانی شدم و آن کاغذ را پاره کردم و او هم عصبانی شد و کتک مفصلی به من زد.


ذاتی بودن غرائز
۲۹۲

غرائز اصلاً ذاتی ما می‌باشند، یکی ذاتاً آدم ترسویی است و یکی ذاتاً شجاع، یکی ذاتاً خودخواه و یکی متواضع است، این غرایز البته با ریاضت قابل تغییر می‌باشند، زیرا هر کدام علتی داشته‌اند و این جور نیست که خدا خواسته که چنین باشند تا مسأله جبر لازم آید. «غرز غرائزها» مثل این است که بگوییم «نور الانوار» نور را خدا نور کرد؛ ابن سینا می‌گفت: «ما جعل الله المشمش ممشأً و لكن اوجده» خداوند زردآلو را زردآلو نکرد بلکه خلقش کرد. در اینجا هم مراد همین است، یعنی این غرایز را خدا در ما خلق کرده، البته علل مادی و طبیعی دارد اما این علل مادی و طبیعی هم بالاخره به خدا منتهی می‌شود. غرایز ویژه افراد، معلول وراثت از پدر یا مادر و غذاها و از محیط تربیتی و مربی و رفیق و... است، تمام اینها منشأ کسب صفات و امیال است و جزء نظام وجود می‌باشد که برگشت همگی به خداست.


نماز شب بخوان دیگر بهانه نداری
۲۹۳

مرحوم شهید مطهری در آن مدتی که ما با هم بودیم نسبت به نماز شب خیلی مقید بود و به من هم نسبت به انجام آن اصرار می‌کرد و من علاوه بر اینکه کمی مشکلم بود، در اثر درد چشم دکترها مرا از وضو با

آبهای شور و کثیف حوضها منع کرده بودند و لذا لازم بود از آب جاری رودخانه برای وضو استفاده کنم و شب من جرات نمی‌کردم لب رودخانه بروم چون بسیاری از اوقات سگهای ولگرد وجود داشتند؛ تا اینکه شبی خواب دیدم که در خوابم و کسی در اطاق رازد، گفتم: کی هستی؟ گفتم: من عثمان بن حنیف می‌باشم، حضرت امیرالمومنین علیه السلام مرا فرستاده‌اند و فرمودند پاشو نماز شب بخوان و یک نامه خیلی کوچک چهارگوش از طرف آن حضرت به من دادند که در وسط آن به خط نسخ سبز روشن نوشته شده بود: هذبه براءة لك من النار؛ من در فکر بودم که عثمان بن حنیف از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام و در عصر آن حضرت بودند، چگونه ممکن است سراغ من آمده باشند، و ضمناً از مشاهده نامه خیلی مشعوف بودم که ناگاه کسی درب زد و من از خواب اول خود بیدار شدم، دیدم مرحوم شهید مطهری است با یک آفتابه آب و گفتم: چون از وضوگرفتن از حوض مدرسه ابا داشتی آفتابه را از رودخانه آب کرده‌ام، پاشو نماز شب بخوان و دیگر بهانه‌ای نداری؛ گفتم بنشین تا جریان خوابم را برایت بگویم، خیلی خوشحال شد و گفتم: پس من عثمان بن حنیف می‌باشم، گفتم پس نامه کو؟! و بالاخره پا شدم نماز شب را بجا آوردم.

برادران و خواهران محترم توجه دارند که چه مقدار در کتاب و سنت نسبت به نماز شب تاکید شده و در حدیثی در ضمن وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمومنین علیه السلام به آن حضرت فرمودند: «وعلیک بصلاة اللیل، وعلیک بصلاة اللیل».



مرگ حق است پس چرا غفلت!

۳۹۴

مرگ برای همه ما حق است و خواهی نخواهی همه ما را فرا می‌گیرد، همان‌گونه که خدای متعال در قرآن کریم خطاب به عقل کل و خاتم رسل فرمودند: ﴿انک میّت و انهم میّتون﴾ خداوندا، پس چرا ما در حال غفلت به سر می‌بریم و از این‌گونه حوادث ناگوار و مستمر عبرت نمی‌گیریم و دست از خودخواهی‌ها و نافرمانی‌ها و ظلم‌ها و تعدّیات به حقوق خدا و بندگان خدا بر نمی‌داریم؟! و کمتر به فکر قیامت و حساب و مجازاتهای الهی می‌باشیم!؟

همه در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرّة شراً یره﴾

خداوندا به همه ما حالت تنبّه و بیداری عنایت فرما و ما را به جبران گذشته‌ها موفق نما.



حقوق افراد مستقل از تفاوت درجات ایمان آنها

۳۹۵

مردم در ایمان و تعهد نسبت به موازین اسلامی یکسان نیستند، و ظرفیت فکری افراد نیز بسیار تفاوت دارد، چنانکه اهل نظر نیز در برداشت از کتاب و سنت یکنواخت نیستند و کسی حق ندارد درک و برداشت خود را بر دیگران تحمیل نماید. البته بحث علمی خوب بلکه لازم است و چه بسا با بحث علمی آزاد و بی‌دغدغه اختلافها برطرف و یا اقلاً نظرها به یکدیگر نزدیک گردند؛ ولی تحمیل عقیده بر

دیگران نه تنها جایز نیست بلکه معقول هم نمی‌باشد، زیرا هیچ‌گاه به وسیله زور برای کسی عقیده حاصل نمی‌گردد. و هرکس برای تحصیل عقاید تلاش و کوشش نموده و در این راه کوتاهی نکرده باشد و طبعاً به مسائلی اعتقاد پیدا کرده باشد نزد خدا معذور است هرچند در برخی از مسائل دچار اشتباه شده باشد، و حقوق اجتماعی او باید محفوظ باشد و هیچ‌کس حق ندارد چنین کسی را (به بهانه قبول نداشتن عقیده او) مورد حمله قرار دهد یا به او اهانت کند یا او را تحقیر نماید و یا او را از حقوق اجتماعی محروم سازد.



چرا قبر حضرت زهرا(س) مخفی است!

۲۹۶

از یک میلیارد مسلمان دنیا پرسید که خوب مگر حضرت زهرا دختر پیغمبر نبود؟ می‌گویند چرا، مگر آیه تطهیر در شأنش نازل نشده؟ چرا، مگر پیغمبر در مباحله فاطمه زهرا را نیاورد؟ چرا، مگر پیغمبر نفرمود: فاطمه بضعه منی، فاطمه پاره تن من است؟ چرا، خوب پس قبر حضرت زهرا کجاست؟ اگر مردم از حضرت زهرا تشییع کرده بودند همه، خوب دیده بودند کجا دفن می‌شود.

وقتی مولا امیرالمومنین تشریف آوردند از مسجد، دیدند رقعۀ ای زیر سر حضرت زهراست، معلوم می‌شود نوشته بوده، حضرت یا خودش خط داشته یا گفته نوشته‌اند، مرا شب غسل بده، مرا شب کفن کن و شب دفن کن، تشییع جنازه نکن، نمی‌خواهم آنانی که به من ظلم کرده‌اند در تشییع من، در مراسم دفن من حاضر شوند. خوب این

مبارزه منفی. الان به یک میلیارد مسلمان بگو خوب، شما قبول دارید که حضرت زهرا دختر پیغمبر بوده، این همه سفارش راجع به او شده، کو قبرش؟ چرا شب دفن شده؟ چرا گفت شب دفن کنید؟ معلوم می‌شود ناراحت بوده از حکومت، معلوم می‌شود ناراضی بوده از آنهایی که به جای پیغمبر اکرم نشسته‌اند، اگر همه چیزها را جواب دهند این را جواب ندارند بدهند. هرکس از صحابه، از اصحاب، قبر معینی دارد، چطور قبر حضرت زهرا نامعلوم است؟ چطور مجهول است؟ این را می‌گویند مبارزه منفی، یعنی یک کاری کرد که تا روز قیامت بفهماند که از رفتار اینهایی که به دروغ خودشان را جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قلمداد کردند از دست اینها ناراضی است، همین نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر یک وقت به نحو مثبت است، یک وقت مبارزه منفی است.



توصیه به مبلغین

۲۹۷

هدایت کردن مردم خیلی اجر و فضیلت دارد. دهه محرم هم در پیش است ان شاء الله آقایان می‌روند برای تبلیغ و ارشاد، واقعا قصدتان هدایت و ارشاد مردم باشد. در محرم که مجالس را تشکیل می‌دهند برای این است که مردم با اسلام و معارف اهل بیت علیهم السلام آشنا شوند، خدا رحمت کند والد من خودش با اینکه یک کشاورز بود، به همان مقدار که می‌دانست هر جامی رفت یا روی منبر یا توی مجالس، شروع می‌کرد مسائل اسلامی را می‌گفت، حدیث می‌خواند، آیه

می‌خواند و به آقایان می‌گفت شما روی منبر می‌گویید که مردم بروید دستورات اسلام را یاد بگیرید، کجا بروند یاد بگیرند؟ برای مردم مسئله بگوئید، چه اشکال دارد مسائل رازروی رساله عملیه بخوانید؟ در مسائل کلی اسلام که اختلاف فتواییست، بعضی مردم وضو و تیمم و نماز بلد نیستند، چه اشکال دارد روی منبر وضو بگیرد یا یک تیمم بکند یا سوره حمد را بخواند؟ همچنین اصول عقائد را بگوئید، اخلاق اسلام را بگوئید، روش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، روش ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام، نحوه عمل به دستورات اسلام را بگوئید، یک روز حج بگوئید، یک روز زکات را بگوئید، یک روز خمس را بگوئید. مواظب باشید در تبلیغات آن هیچ وقت بر خلاف واقع حرف نزنید، بر خلاف عقیده تان حرف نزنید، شما فرض کنید به یک آقا معتقدید، این معنایش این نیست که بروید نسبت به آقایان دیگر تنقیص کنید، اغراق هم نکنید. هرکس همان اندازه کمالاتی که دارد بگوئیم. به دنیا هم بی‌اعتناء باشید، برای مال دنیا فعالیت نکنید، روزی را خدا ان شاء الله می‌رساند. (یا ارض لا ترزقی احدا من عبادی الا بکد الیمین و عرق الجبین الا طالبی العلم فانی ضمانت ارزاقهم).



نامه امام خمینی پس از آزادی آیت‌الله منتظری از زندان

۴۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ

حسینعلی منتظری دامت برکاته

هیچ از دستگاه جبار جنایتکار تعجب نیست که مثل جنابعالی

شخصیت بزرگوار خدمتگزار به اسلام و ملت را سالها از آزادی، ابتدائی‌ترین حقوق بشر محروم، و با شکنجه‌های قرون وسطائی با او و سایر علماء مذهب و رجال آزادیخواه رفتار کند؛ خیانتکاران به کشور و ملت از سایه مثل شما رجال عدالتخواه می‌ترسند، باید رجال دین و سیاست در بند باشند تا برای اجانب و بستگان آنان هر چه بیشتر راه چپاول بیت‌المال و ذخائر کشور باز باشد؛ در منطق کارتر و سایر نفتخواران مفت‌خوار فضای آزاد یعنی به زندان کشیدن جناحهای آزادیخواه و استقلال طلب از علماء روشنفکر مذهبی تا رجال سیاسی و دانشجویان و رجال محترم بازار و سانسور مطبوعات و دستگاههای تبلیغاتی، و در این منطق ترقی و تمدن کشور یعنی وابستگی شریانهای آن از فرهنگ و اقتصاد و ارتش، تا دستگاههای قانون‌گذاری و قضائی و اجرائی. این برنامه در کشور ما بیش از پنجاه سال دوران سیاه پهلوی پیاده و مورد عمل بوده و هست، اکنون که ملت غیور ایران با نهضتی عظیم اسلامی بپاخاسته و با مشت گره کرده در مقابل دستگاههای ستمگری و چپاول چون سدی آهنین ایستاده و پایه‌های بنیادهای آن یکی پس از دیگری فرو ریخته یا در حال فرو ریختن است بر جناحهای پیشرو از مراجع عظام و علماء اعلام مذهب و خطبای محترم و مدرسین و دانشمندان تا رجال سیاسی و روشنفکران دانشگاهها و بازارها و کارمندان محروم و کارگران مظلوم روشنفکر لازم است این فرصت الهی را از دست نداده بی‌امان جمیع اقشار ملت را به پیش هدایت کنند، و از خواست ملت که بر چیده شدن نظام سلطنتی و قطع دست اجانب از دخالت در مقدرات کشور و از غارتگریها و قیام

جمهوری اسلامی ضامن آزادی و استقلال، به جای رژیم سلطنتی منشا تمام بدبختیها و عقب‌ماندگیها سر مویی تخلف و عقب‌نشینی نکنند که آن هدر دادن خون جوانان عزیز اسلام و به تباهی کشیدن همه جانبه کشور و کمک به هدم احکام بلکه اساس اسلام است، که از اعظم کبائر و بالاترین خیانت است. ما با بودن رژیم حاضر دموکراسی را هم بر فرض محال اگر تامین گردد نمی‌پذیریم. ملت نمی‌تواند از خون جوانان عزیز خود و خیانت‌های چندین ساله صرف‌نظر کند. اسلام تکلیف این جانی را معین فرموده. والسلام علیکم ورحمة‌الله.

روح‌الله الموسوی الخمینی^(۱)



ویژگیهای دوران جاهلیت

حضرت زهرا علیها السلام در خطبه معروف خود ویژگیهای دوران جاهلیت را چهار چیز دانسته‌اند: ۱- ضعف معنوی ۲- ضعف مادی ۳- ضعف سیاسی و اجتماعی ۴- ضعف روحی.



پندهای شیطان به نوح علیه السلام

در حدیثی است که یک وقت شیطان نزد حضرت نوح رفت و گفت: تو خدمت بزرگی به ما کردی من در عوض می‌خواهم خدمت تو

۱- صحیفه امام(ره)، چاپ اول پائیز ۷۸، مؤسسه نشر آثار امام، ج ۴، ص ۲۶۲-۲۶۱. همچنین پس از آزادی آیت‌الله منتظری از اولین زندان، امام طی تلگرافی از نجف آورده‌اند: ایران - نجف آباد، خدمت حجة الاسلام آقای منتظری دامت برکاته، ورود جنابعالی موجب مسرت. ذهب العناء و بقی الاجر. خمینی/ربیع الثانی ۱۳۸۷. همان، ج ۲، ص ۱۴۷

را جبران کنم، نوح پیامبر فرمود چه خدمتی به تو کردم؟ شیطان گفت: این که نفرین کردی قومت غرق شوند و آنها همه کافر از دنیا رفتند و اهل جهنم شدند، من چقدر باید آنها را وسوسه می‌کردم تا اهل جهنم شوند و تو با یک دعا و نفرین همه آنها را به جهنم فرستادی، البته حضرت نوح که نمی‌خواست به شیطان خدمت کند، او می‌دانست که آنها دیگر هدایت نخواهند شد. در هر صورت شیطان گفت: حالا من می‌خواهم در عوض آن خدمت، خدمت بزرگی به تو بکنم، سه چیز را تذکر می‌دهم اینها را همیشه در نظر داشته باش: «ایّاک و الکبر، و ایّاک و الحرص، و ایّاک و الحسد» از کبر و حرص و حسد اجتناب کن، سپس گفت: «الکبر هو الذی حملنی علی ترک السجود لآدم» کبر و خودبینی مرا وادار کرد که زیر بار سجده به آدم نرفتم و او را سجده نکردم، در نتیجه مطرود رحمت حق شدم. دوّم: شیطان گفت «ایّاک و الحرص» از حرص بپرهیز و مواظب باش حریص نشوی، چرا؟ برای این که خدا در بهشت همه میوه‌ها را در اختیار آدم گذاشت و فقط به او گفت که تو از این درخت اجتناب کن. اما حرصی که در او بود باعث شد که از آن درخت بخورد و مطرود خدا شود. البته بعد توبه کرد و توبه‌اش قبول شد، ولی رفتنش به بهشت به قیامت موکول شد. واقعاً مسأله حرص مال و مقام مسأله مهمی است، چه بسا افرادی که از جمع کردن مال و به دست آوردن مقام سیر نمی‌شوند و دائماً در فکر زیاد کردن مال یا مقام و قدرت می‌باشند با این که بالاخره باید همه را برای دیگران گذاشت و رفت؛ چرا ما از عاقبت امر صاحبان اموال زیاد و مقامهای بزرگ عبرت نمی‌گیریم؟ سوّم: نصیحت دیگر شیطان این بود که «ایّاک و الحسد» از حسد هم بپرهیز؛ برای این که قایبل نسبت به

هابیل حسد پیدا کرد و او را کشت و خود اهل جهنم شد.^(۱)



عصمت انبیاء
۳۰۱

استدلال به دلیل نقلی برای عصمت انبیاء مستلزم دور باطل است. مهمترین دلیل بر عصمت انبیاء دلیل عقلی است، زیرا هدف از ارسال آنان هدایت مردم و رساندن آنان به کمال است، و اگر آن بزرگواران از گناه و خطا محفوظ و معصوم نباشند، طبعاً به گفته‌های آنان نمی‌توان اعتماد نمود، و در این صورت حجّت خدا تمام نخواهد بود، و این امر مخالف حکمت و عدالت الهی می‌باشد؛ و آنچه مقتضای این دلیل است عصمت آنان از گناه به طور کلی، و از خطا و اشتباه در رابطه با تلقی وحی و ابلاغ به مردم است. و اما اشتباه و خطاهای جزئی یا جهل در امور زندگی شخصی و یا فراموشی در امور شخصی، ضرری به عصمت آنان در امر رسالت و ابلاغ وحی نمی‌زند و لذا مورد بحث واقع شده است؛ همچنین است در رابطه با عصمت ائمه معصومین علیهم‌السلام. آن بزرگواران با اینکه پیامبر یا امام بودند ولی بشر هم بودند و طبعاً انصاف آنان به لوازم بشریت در صورتی که منافی رسالت یا امامت آنان نباشد مانعی ندارد.



شکر پیروزی گذشت و محبت
۳۰۳

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از فتح مکه خطاب به قریش فرمودند: «یا

معشر قریش ماترون انی فاعل بکم؟» قالوا: «خیراً، اخ کریم و ابن اخ کریم» قال: «اذهبوا فانتم الطلقاء» فعفا عنهم^(۱) ای طایفه قریش من با شما چه کنم؟ گفتند: خوبی، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار هستی، فرمودند: بروید همه آزادید و از همه گذشت کردند. در صورتی که جنگهای بدر و احد و خیبر و امثال آنها را قریش علیه مسلمین برپا نمودند و چقدر به اسلام ضربه زدند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حتی ابوسفیان و هند و وحشی قاتل حمزه را بخشیدند بلکه خانه ابوسفیان را که آتش‌بیار معرکه‌ها بود محل امن قرار داده و فرمودند هرکس داخل خانه ابوسفیان شود در امان است و از اصبع بن نباته نقل شده که پس از پیروزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ جمل که طلحه و زبیر و عایشه آن را به راه انداخته بودند حضرت دستور دادند مجروحین آنان را نکشید، و فراریان را تعقیب ننمایید و هرکس سلاح خود را زمین گذاشت در امان است، سپس حضرت با یاران خود تشریف آوردند به منزلی که در یک حجره آن عایشه و در حجره دیگر مروان حکم و یارانش و در حجره سوم عبدالله بن زبیر بود. از اصبع بن نباته پرسیده شد چرا آنان را زنده گذاشتید؟! اصبع گفت: ما دست به شمشیر بردیم و منتظر دستور حضرت شدیم ولی حضرت همه آنان را بخشیدند^(۲)، و حتی عایشه را خیلی محترمانه با جمعی محافظان به مدینه فرستادند. این بود سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با دشمن شکست خورده پس از اتمام جنگ و ستیز. در جنگ باید شجاعانه ایستاد ولی پس از پیروزی جای عفو و گذشت است نه انتقام جویی.

۲- مستدرک الوسائل، باب ۲۲، جهاد عدو.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۵۲.

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۴۱.



از آیت الله العظمی تا مروج الاحکام!

یک بار آقای ربانی شیرازی، آقای ربانی املشی، آقای ابراهیم امینی، آقای سید محمدرضا سعیدی و آقای هاشمی رفسنجانی آمدند نجف‌آباد، احمد ما هم کوچک بود، محمد پسر آقای سعیدی هم بود، اینها آمده بودند با هم برویم تفریح - این هم یک سفر یادگاری است - من آقای حاج مهدی حجتی را که یک ماشین جیب داشت دیدم و بنا شد با جیب ایشان برویم کوه‌رنگ، گوشت و خربزه و وسایل دیگر تهیه کردیم برای یک سفر سه‌چهار روزه، از نجف‌آباد حرکت کردیم؛ تا دوسه روز اول که گوشت و کباب و خربزه بود آقای هاشمی می‌گفت: حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، بعد که گوشتها تمام شد و افتادیم به نان و پنیر خوردن می‌گفت: نه حالا دیگر ایشان آیت‌الله نیست حجه‌الاسلام والمسلمین است! آخر سفر که همه چیز ته کشیده بود می‌گفت: حالا تا به نجف‌آباد برسیم، می‌رسید به مروج‌الاحکام!

در آن سفر ما رفتیم کوه‌رنگ و از راه شهرکرد برگشتیم و در زیر پل زمانخان هم آقای هاشمی شنای مفصلی کرد؛ یک سفر سه‌چهار روزه خیلی باصفایی بود. الان از آن چند نفر آقای سعیدی، آقای ربانی شیرازی و آقای ربانی املشی مرحوم شده‌اند، من و آقای هاشمی و آقای امینی زنده هستیم، خداوند گذشتگان را بیامرزد و عاقبت ما را هم ختم به خیر کند.



گریه ائمه از خوف خدا

این که در دعاها زیاد بر می‌خوریم که ائمه علیهم‌السلام دائماً از خوف خدا

می‌گریستند و می‌گفتند خدایا ما معصیت تو را کردیم، چنین نیست که این دعاها برای تلقین کردن و یاد دادن به ما باشد. بعضی می‌گویند راز و نیازهای ائمه علیهم‌السلام برای این است که به ما یاد دهند که به یاد خدا باشیم. معنای این حرف این است که این دعاها صورت دعاست و واقعاً دعا نیست، در صورتی که این جور نیست، واقعاً ائمه علیهم‌السلام از خوف خدا گریه می‌کردند. دعای ابوحمزه ثمالی را که حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام در سحرهای ماه رمضان می‌خوانده‌اند، یا دعای کمیل را که شبهای جمعه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانده و از خوف خدا گریه می‌کرده‌اند، اینها فقط برای یاد دادن به ما نیست. این که حضرت سجاده علیه‌السلام می‌فرمایند: «فمالی لا ابکی؟ ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمة قبری، ابکی لضیق لحدی»^(۱) چرا من گریه نکنم؟! گریه می‌کنم برای خارج شدن روح من، گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم، گریه می‌کنم برای تنگی لحد من. امام واقعاً گریه می‌کنند، چون به عظمت و قدرت خداوند متعال پی برده‌اند و کوچکترین غفلت را گناه می‌دانند. «حسنات الابرار سیئات المقربین»^(۲) کارهای خوب ابرار برای مقربین گناه است.



اینجا باید خندید!

۳۰۵

در همان زمان که من در سلول بودم مرحوم آیت‌الله سعیدی را هم

۱ - مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی. ۲ - بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

آوردند، آن وقت من سه چهار ماه بود که در سلول بودم و می‌توانستم در راهرو بروم و بیرون را نگاه کنم، وقتی ایشان را می‌آوردند من دیدم خیلی ناراحتند و سرشان را پایین انداخته‌اند، گفتم: السلام علیک یا ذاللحیه الطویلہ! ایشان یکدفعه سرش را بلند کرد و دید من هستم خیلی خوشحال شد و گفت: وعلیکم السلام، بعد بالحن شوخی گفت: و لحيه طویلہ عریضه، الضرط فی امثالها فریضه و بکلی از گرفتگی بیرون آمد. بعد ایشان را به سلول بردند و در را بستند. یک کتاب دعا می‌خواست به او دادیم، بناکرد دعاخواندن و گریه و زاری کردن، آقای ربانی فهمید خودش را یک جوری رساند پشت سلول و گفت: باباجون اگر ملائکه و جنود خدا بخواهند تصمیم بگیرند یک شبه که تصمیم نمی‌گیرند، آخه این قدر اینجا دعا و گریه ندارد اینجا باید خندید. ما اصلاً سیاستمان همین بود، چون می‌دیدیم اگر بخواهیم خیلی دعا و گریه راه بیندازیم اینها خوشحال می‌شوند و تصور می‌کنند ما خود را باخته‌ایم. آن روز من به آقای ربانی گفتم آقای سعیدی چنین شعری خواند، آقای ربانی گفت: آقای سعیدی کجایی برای انجام فریضه آمده‌ام! این صدا به گوش آقای فروهر رسید، او هم گفت: آقای سعیدی، ما هم برای انجام فریضه حاضریم!، آقای سعیدی هم معطل نکرد و گفت: البته سبیل بلند هم همان ملاک ریش بلند را دارد!



باید یک شیطان باشد تا باطن ما بروز کند

۳۰۶

اگر شیطان بر ما مسلط نباشد، باطن و درون ذات ما خیلی روشن

نمی‌شود؛ هنر آن وقتی است که کار خوب کردن برایت مشکل و سخت باشد، شیطان جتنی وانسی و سوسه کند، خانواده و قوم و خویشاوندانت هم مخالف باشند، ولی چون عقل تو حق را تشخیص داده است برخلاف گفته‌های آنان دنبال عقل بروی، آن وقت شما خوب آزمایش شده‌اید، و اگر ما از این میان خوب در آمدیم آن وقت ارزش دارد. خلقت ما برای این است که آزمایش شویم و باطن ما بروز کند، پس باید یک شیطانی باشد تا سوسه کند. به بیان حضرت امیرالشیخین علیه السلام «و استتماماً لللیلیة»^(۱) برای این که آزمایش انسانها خوب کامل شود؛ شیطان و سوسه کند و درعین و سوسه شیطان افراد خوب از او اطاعت نکنند.



جملاتی از امام علی علیه السلام در باره امام زمان (عج)

۳۰۷

در نهج البلاغه در رابطه با حضرت حجت (عج) می‌خوانیم: «الا و انّ من ادرکها منّا یسری فیها بسراج منیر، و یحذو فیها علی مثال الصالحین، لیحلّ فیها ربّاقاً، و یعتق رقاً، و یصدع شعباً، و یشعب صدعاً فی ستره عن الناس لا یبصر القائف اثره و لو تابع نظره» حضرت امیرالشیخین علیه السلام راجع به ملاحم و حوادث آینده می‌فرمایند: «آگاه باشید آن کس از ما (اهل بیت) که آن ملاحم را دریابد با چراغی روشن‌گر در آن سیر می‌کند و بر روش صالحان رفتار می‌کند تا گره‌هایی را بگشاید، و اسیرانی را نجات دهد، و جمعیت‌هایی را پراکنده سازد، و پراکندگانی را گرد آورد در پنهانی از مردم آن چنان که پی‌جویان هرچند جستجو نمایند اثری از او نمی‌یابند»^(۲).

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.



تلگراف به رئیس جمهور وقت مصر

در همان زمان که من در طبس تبعید بودم جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل (۱۹۷۴م = ۱۳۵۳ه.ش) شروع شد، چون زمزمه‌های صلح هم بود، من رفتم به تلگرافخانه طبس گفتم یک متن را می‌خواهم به مصر تلگراف کنم، این متن به زبان عربی بود، گفتم این متن باید به خط لاتین باشد، من آن را به خط لاتین تبدیل کردم که الان متن اصلی آن را که به عربی و لاتین است دارم، تلگراف خطاب به انورسادات بود و متن آن به این صورت است:

حضرت السيد الرئيس انورالسادات ، القاهرة ، مصر
 فلا تهنوا و تدعوا الى السلم، و انتم الاعلون واللّه معكم و لن يترکم
 اعمالکم - القرآن الکریم سورة محمد ﷺ، والسلام علی الذین
 جاهدوا فی سبیل اللّه و رحمة اللّه و برکاته.

مورخه مهرماه ۱۳۵۳- طبس - ایران - حسینعلی منتظری
 پول آن هم در آن زمان نسبتاً زیاد شد، البته آن وقت انورسادات از
 افسران انقلابی مصر محسوب می‌شد و جانشین جمال عبدالناصر بود
 و به مواضع سازش با اسرائیل و ماجرای کمپ دیوید کشیده نشده بود.



جوسازی علیه دکتر مصدق

آیت‌الله بروجردی روی مساله کمونیزم خیلی حساس بودند. در

قضیه مرحوم مصدق هم دربار شاه توده‌نفتی‌ها را فرستاد - حتی در
 و شنوه که آیت‌الله بروجردی تابستانها در آنجا بودند- علیه روحانیت
 شعار بدهند و تظاهرات کنند، تا جایی که آیت‌الله بروجردی تماس
 گرفت و گفت این چه وضعی است که راه انداخته‌اید! دربار
 می‌خواست با دکتر مصدق مبارزه کند و با این کارها علیه مصدق
 جوسازی می‌کرد. دربار توده‌ایها را تحریک می‌کرد که علیه روحانیت و
 علیه دین شعار بدهند که وقتی آقای مصدق را می‌خواهند کنار بزنند
 کسی از او حمایت نکند، اوضاع جوری شده بود که وقتی در و شنوه ما
 داشتیم جامع الاحادیث را مقابله می‌کردیم و سی چهل نفر بودیم،
 خبر آوردند که مصدق سقوط کرد یکی از آقایان سجده شکر به جا
 آورد که الحمدلله دیگر از شرشان راحت شدیم خطر از اسلام برطرف
 شد! درباریها با این بازیها می‌خواستند زمینه فراهم کنند که برای
 سقوط دکتر مصدق روحانیت با آنها همراهی کند.



فهرستها:

- آدرس جلوه‌ها
- نامها
- جایها
- واژه‌ها

توضیح:

- خاطرات؛ چاپ اول، بهار ۱۳۷۹.
- خطبه؛ خطبه حضرت فاطمه زهراء(س) و ماجرای فدک، چاپ سوّم، تفکر، تهران، بهار ۱۳۷۸.
- حقوق؛ رساله حقوق، چاپ دوم، سرایی، تهران ۱۳۸۳.
- گاه؛ دیدگاهها(پیامها و نظریات منتشره...) چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۱.
- نهج؛ درس‌هایی از نهج البلاغه، چاپ اول، سرایی، تهران، ۱۳۸۰.
- مؤلف؛ گرد آورنده جلد‌های ماندگار.

● آدرس‌ها بر اساس شماره جلوه‌ها

۱۲ - نهج ۴۲/۳	۱ - نهج ۱۵۶/۱
۱۳ - حقوق ۲۱/۱	۲ - نهج ۹۹/۱
۱۴ - گاه/۴۷۷	۳ - نهج ۲۹۵/۱
۱۵ - نهج ۶۷/۱	۴ - نهج ۷۷/۱
۱۶ - نهج ۳۲۶/۲	۵ - نهج ۱۳۷/۱
۱۷ - گاه/۳۰۵	۶ - نهج ۱۳۵/۱
۱۸ - خاطرات ۳۷۶/۱	۷ - خاطرات ۲۷۴/۱
۱۹ - گاه/۱۱۸	۸ - نهج ۴۰۳/۱
۲۰ - خاطرات ۱۴۲۶/۲	۹ - نهج ۱۰۳/۲
۲۱ - نهج ۳۳۵/۱	۱۰ - نهج ۳۴۲/۲
۲۲ - گاه/۴۶۴	۱۱ - مؤلف

۲۳- نهج/۱/۱۱۴	۵۲- نهج/۱/۳۳۶	۸۱- نهج/۱/۳۵۰	۱۱۰- خاطرات/۱/۳۴۳
۲۴- مؤلف	۵۳- خاطرات/۱/۵۹	۸۲- خاطرات/۱/۷۸	۱۱۱- نهج/۳/۷۸
۲۵- خاطرات/۱/۷۲۶	۵۴- نهج/۳/۳۴۹	۸۳- خاطرات/۱/۱۲۳	۱۱۲- نهج/۲/۳۷۱
۲۶- نهج/۲/۳۸۲	۵۵- گاه/۴۱۴	۸۴- خاطرات/۱/۴۰۷	۱۱۳- خاطرات/۱/۴۸۸
۲۷- خاطرات/۱/۲۸۷	۵۶- خاطرات/۱/۱۱۶	۸۵- گاه/۳۲۲	۱۱۴- گاه/۳۶۷
۲۸- نهج/۲/۵۱۱	۵۷- فقیه/۱/۲۸۲	۸۶- خطبه/۱۴۳	۱۱۵- خاطرات/۱/۴۸۸
۲۹- خاطرات/۱/۷۴۷	۵۸- نهج/۲/۱۹۸	۸۷- خاطرات/۱/۴۲۱	۱۱۶- گاه/۶۱۸
۳۰- نهج/۲/۳۲۳	۵۹- حقوق/۳/۵۳	۸۸- گاه/۵۵۱	۱۱۷- نهج/۲/۲۴۱
۳۱- خاطرات/۲/۹۱۳	۶۰- خطبه/۱۷/۴۱۷	۸۹- نهج/۳/۳۸۷	۱۱۸- گاه/۲۵۴
۳۲- خاطرات/۱/۹۰	۶۱- خاطرات/۱/۴۱۷	۹۰- خاطرات/۱/۱۱۳	۱۱۹- خاطرات/۲/۱۳۲۲
۳۳- نهج/۲/۱۹۶	۶۲- گاه/۸۳	۹۱- خاطرات/۲/۱۴۲۱	۱۲۰- نهج/۲/۱۹۱
۳۴- گاه/۵۱۱	۶۳- گاه/۴۷۹	۹۲- نهج/۲/۱۶۹	۱۲۱- خاطرات/۱/۶۵
۳۵- خاطرات/۱/۳۳۶	۶۴- خاطرات/۲/۱۴۲۶	۹۳- خاطرات/۱/۱۱۸	۱۲۲- خاطرات/۱/۳۷۸
۳۶- حقوق/۳۳	۶۵- نهج/۱/۵۸۱	۹۴- نهج/۱/۴۰۲	۱۲۳- نهج/۲/۴۸۹
۳۷- گاه/۱۴۰	۶۶- خاطرات/۱/۳۹۰	۹۵- خاطرات/۱/۳۹۴	۱۲۴- خاطرات/۱/۱۳۴
۳۸- خاطرات/۱/۱۴۶	۶۷- گاه/۱۷۷	۹۶- خطبه/۲۵۶	۱۲۵- مؤلف
۳۹- خاطرات/۱/۳۰۴	۶۸- خاطرات/۱/۸۹	۹۷- نهج/۲/۳۶۵	۱۲۶- نهج/۳/۳۶۵
۴۰- گاه/۱۳۰	۶۹- گاه/۵۸۰	۹۸- خاطرات/۱/۱۴۸	۱۲۷- خاطرات/۱/۳۸۲
۴۱- گاه/۸۳	۷۰- خاطرات/۱/۴۶۰	۹۹- گاه/۱۵۲	۱۲۸- خاطرات/۱/۹۶
۴۲- خاطرات/۱/۴۵۱	۷۱- خطبه/۴۳۹	۱۰۰- نهج/۲/۲۱۶	۱۲۹- نهج/۳/۱۸۴
۴۳- خاطرات/۱/۳۱۷	۷۲- خاطرات/۱/۳۵۵	۱۰۱- خاطرات/۱/۲۵۸	۱۳۰- گاه/۱۱۶
۴۴- خاطرات/۲/۱۳۲۴	۷۳- گاه/۹۹	۱۰۲- گاه/۴۴۷	۱۳۱- مؤلف
۴۵- نهج/۲/۳۹۸	۷۴- گاه/۴۵۱	۱۰۳- خطبه/۳۰۱	۱۳۲- خاطرات/۱/۶۶
۴۶- نهج/۳/۳۴۶	۷۵- خاطرات/۱/۱۴۰	۱۰۴- مؤلف	۱۳۳- گاه/۱۵۰
۴۷- خاطرات/۱/۳۷۷	۷۶- خطبه/۱۲۵-۱۲۳	۱۰۵- نهج/۲/۱۹۴	۱۳۴- گاه/۴۰۶
۴۸- نهج/۲/۵۲۵	۷۷- گاه/۵۵۴	۱۰۶- خاطرات/۲/۱۳۱۰	۱۳۵- خاطرات/۱/۴۰۲
۴۹- خطبه/۳۰۰	۷۸- خاطرات/۱/۱۶۶	۱۰۷- گاه/۲۶۹	۱۳۶- نهج/۲/۳۲۷
۵۰- خاطرات/۱/۱۳۶	۷۹- نهج/۲/۱۷۰	۱۰۸- خاطرات/۱/۱۴۳	۱۳۷- مؤلف
۵۱- حقوق/۵۲	۸۰- خاطرات/۱/۴۴۰	۱۰۹- نهج/۲/۱۸۳	۱۳۸- خاطرات/۱/۳۷۵

۱۳۹ - خاطرات ۲۳۵/۱	۱۶۸ - خاطرات ۲۶۲/۱
۱۴۰ - نهج ۳۳۸/۲	۱۶۹ - نهج ۵۸۵/۱
۱۴۱ - خاطرات ۱۴۲۱/۲	۱۷۰ - خاطرات ۴۳۰/۱
۱۴۲ - مؤلف	۱۷۱ - نهج ۱۸۴/۲
۱۴۳ - گاه ۴۲۹/	۱۷۲ - خاطرات ۸۱۱/۲
۱۴۴ - خطبه ۴۱۰/	۱۷۳ - نهج ۳۸۱/۱
۱۴۵ - نهج ۱۰۱/۳	۱۷۴ - گاه ۵۲۹/
۱۴۶ - خطبه ۴۴۲/	۱۷۵ - خاطرات ۸۷۹/۲
۱۴۷ - خاطرات ۱۴۲۳/۲	۱۷۶ - نهج ۱۶۱/۲
۱۴۸ - نهج ۱۰۰/۲	۱۷۷ - خاطرات ۱۶۰/۱
۱۴۹ - خاطرات ۱۰۷/۱	۱۷۸ - نهج ۴۱۲/۱
۱۵۰ - خاطرات ۲۷۱/۱	۱۷۹ - خاطرات ۲۲۳/۱
۱۵۱ - خاطرات ۱۳۸۵/۲	۱۸۰ - خاطرات ۶۲۱/۱
۱۵۲ - خاطرات ۶۷۹/۱	۱۸۱ - نهج ۶۲۱/۳
۱۵۳ - خاطرات ۵۷/۱	۱۸۲ - نهج ۳۲۵/۲
۱۵۴ - خاطرات ۵۵۵/۱	۱۸۳ - خاطرات ۴۵۶/۱
۱۵۵ - خاطرات ۳۴۷/۱	۱۸۴ - خاطرات ۲۹۲/۱
۱۵۶ - خاطرات ۲۵۲/۱	۱۸۵ - نهج ۳۱۹/۱
۱۵۷ - نهج ۴۹۰/۱	۱۸۶ - نهج ۱۷۰/۲
۱۵۸ - خاطرات ۳۴۹/۱	۱۸۷ - خاطرات ۱۱۲/۱
۱۵۹ - نهج ۲۷۳/۲	۱۸۸ - نهج ۲۵۷/۲
۱۶۰ - خاطرات ۱۳۸۷/۲	۱۸۹ - خاطرات ۵۳۸/۱
۱۶۱ - نهج ۳۶۲/۳	۱۹۰ - نهج ۵۷۸/۱
۱۶۲ - نهج ۲۲۶/۲	۱۹۱ - خطبه ۱۷۳/
۱۶۳ - خاطرات ۱۳۷/۱	۱۹۲ - گاه ۴۴۳/
۱۶۴ - نهج ۳۵۵/۱	۱۹۳ - نهج ۶۱۱/۲
۱۶۵ - خاطرات ۳۴۳/۱	۱۹۴ - خاطرات ۱۵۴۳/۲
۱۶۶ - گاه ۶۳۹/	۱۹۵ - خطبه ۱۳۵/
۱۶۷ - خاطرات ۷۸/۱	۱۹۶ - نهج ۶۱۳/۲

۱۹۷ - خاطرات ۷۰/۱	۲۲۶ - خاطرات ۱۴۶/۱
۱۹۸ - خاطرات ۴۰۰/۱	۲۲۷ - خاطرات ۵۸/۱
۱۹۹ - نهج ۱۲۸/۳	۲۲۸ - خاطرات ۸۲/۱
۲۰۰ - گاه ۱۰۰/	۲۲۹ - خاطرات ۱۴۰۱/۲
۲۰۱ - خطبه ۳۸۵/	۲۳۰ - نهج ۳۳۷/۱
۲۰۲ - خاطرات ۱۳۹۵/۲	۲۳۱ - نهج ۶۱۹/۱
۲۰۳ - نهج ۶۴۷/۲	۲۳۲ - نهج ۲۳۷/۲
۲۰۴ - خاطرات ۳۷۱/۱	۲۳۳ - خاطرات ۴۴۴/۱
۲۰۵ - نهج ۶۶/۲	۲۳۴ - نهج ۲۰۵/۳
۲۰۶ - خاطرات ۵۴/۱	۲۳۵ - گاه ۱۲۲/
۲۰۷ - خاطرات ۶۳/۱	۲۳۶ - نهج ۴۰۹/۱
۲۰۸ - گاه ۶۱۱/	۲۳۷ - گاه ۸۹/
۲۰۹ - گاه ۶۱۸/	۲۳۸ - گاه ۳۰۳/
۲۱۰ - نهج ۳۵۴/۱	۲۳۹ - خطبه ۱۳۶/
۲۱۱ - خاطرات ۳۱۲/۱	۲۴۰ - نهج ۴۷۲/۲
۲۱۲ - نهج ۴۶۰/۲	۲۴۱ - نهج ۳۱۲/۱
۲۱۳ - خاطرات ۴۵۲/۱	۲۴۲ - نهج ۳۸/۲
۲۱۴ - خاطرات ۳۸۱/۱	۲۴۳ - خاطرات ۶۱/۱
۲۱۵ - خطبه ۱۱۶/	۲۴۴ - گاه ۲۶۸/
۲۱۶ - نهج ۲۳۸-۲۳۹/۲	۲۴۵ - خاطرات ۱۴۲۰/۲
۲۱۷ - حقوق ۷۰/	۲۴۶ - خاطرات ۳۰۵/۱
۲۱۸ - نهج ۱۳۴/۲	۲۴۷ - خاطرات ۴۱۶/۱
۲۱۹ - خاطرات ۱۸۷/۱	۲۴۸ - گاه ۵۸۴/
۲۲۰ - گاه ۶۱۸/	۲۴۹ - نهج ۳۴۰/۲
۲۲۱ - نهج ۴۰۵/۱	۲۵۰ - خاطرات ۳۳۲/۱
۲۲۲ - خاطرات ۱۷۱/۱	۲۵۱ - خاطرات ۸۰/۱
۲۲۳ - نهج ۳۱۳/۳	۲۵۲ - نهج ۱۶۵/۳
۲۲۴ - خاطرات ۷۹۱/۲	۲۵۳ - خاطرات ۴۰۲/۱
۲۲۵ - نهج ۳۹۳/۱	۲۵۴ - خاطرات ۱۵۴۳/۲

۲۵۵ - خطبه ۱۶۲
۲۵۶ - خاطرات ۲۹۹/۱
۲۵۷ - نهج ۲۹۷/۱
۲۵۸ - خاطرات ۳۰۰/۱
۲۵۹ - خاطرات ۵۵۴/۱
۲۶۰ - خاطرات ۱۰۹/۱
۲۶۱ - خاطرات ۳۳۳/۱
۲۶۲ - گاه/۲۳۸
۲۶۳ - خاطرات ۲۹۰/۱
۲۶۴ - گاه/۹۷
۲۶۵ - خاطرات ۱۳۰۵/۲
۲۶۶ - گاه/۷۴
۲۶۷ - نهج ۵۵۷/۱
۲۶۸ - گاه/۱۲۲
۲۶۹ - حقوق/۵۴
۲۷۰ - خاطرات ۳۹۳/۱
۲۷۱ - نهج ۳۳۹/۲
۲۷۲ - نهج ۸۰/۳
۲۷۳ - نهج ۳۲۹/۱
۲۷۴ - خاطرات ۱۸۸/۱
۲۷۵ - خاطرات ۱۱۰/۱
۲۷۶ - خاطرات ۱۳۰۴/۲
۲۷۷ - نهج ۳۴۶/۳
۲۷۸ - نهج ۹۹/۳
۲۷۹ - گاه/۵۸۷
۲۸۰ - گاه/۵۱۰
۲۸۱ - نهج ۵۵۱/۱
۲۸۲ - خاطرات ۲۹۲/۱

۲۸۳ - حقوق/۱۲
۲۸۴ - نهج ۴۱۳/۱
۲۸۵ - خطبه/۱۷۹
۲۸۶ - خاطرات ۲۹۷/۱
۲۸۷ - نهج ۱۶۷/۱
۲۸۸ - خاطرات ۳۷۳/۱
۲۸۹ - خطبه/۶۵
۲۹۰ - نهج ۴۶۷/۲
۲۹۱ - خاطرات ۳۳۴/۱
۲۹۲ - نهج ۲۳۸/۱
۲۹۳ - خاطرات ۱۴۴/۱
۲۹۴ - گاه/۵۵۹
۲۹۵ - گاه/۱۴۴
۲۹۶ - خاطرات ۱۴۳۴/۲
۲۹۷ - خاطرات ۱۴۰۳/۲
۲۹۸ - خاطرات ۴۰۹/۱
۲۹۹ - خطبه/۱۵۵
۳۰۰ - نهج ۳۵۳/۱
۳۰۱ - گاه/۶۳۸
۳۰۲ - گاه/۱۳۱
۳۰۳ - خاطرات ۳۱۷/۱
۳۰۴ - نهج ۳۹۰/۱
۳۰۵ - خاطرات ۳۴۷/۱
۳۰۶ - نهج ۳۴۲/۱
۳۰۷ - گاه/۵۵۲
۳۰۸ - خاطرات ۳۰۷/۱
۳۰۹ - خاطرات ۱۶۰/۱

● نامها بر اساس شماره جلوه‌ها

(آ)	بروجردی آیت‌الله ۵۰، ۵۶، ۸۳، ۹۱، ۱۳۲، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۷، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۷۵
آخوند خراسانی ۱۵۱	آدم <small>عليه السلام</small> ۱۷۳
آیت ۱۸۳	(ا)
ابراهیمی ۲۵۰	امام زمان (عج) ۱۲، ۲۶۱
ابن ابی الحدید ۱۵، ۱۰۳، ۲۴۲	ابراهیم <small>عليه السلام</small> ۵۴
ابوبکر ۱۰۳، ۲۴۲	ابو سفيان ۱۶۱
ابو سفيان ۱۶۱	ابو علی سینا ۱۳۲
اصفهانى سيدابو الحسن ۲۲۹	امينى ابراهيم ۳۰۳، ۱۳۹
امینی ابراهیم ۳۰۳، ۱۳۹	انوشیروان ۱۰، ۲۰۳
انوشیروان ۱۰، ۲۰۳	انورسادات ۳۰۸
انورسادات ۳۰۸	انصاری شیخ مرتضی ۲۳۱، ۱۷۲
انصاری شیخ مرتضی ۲۳۱، ۱۷۲	ایزدی عباس ۳۸
ایزدی عباس ۳۸	ایزدی مصطفی ۱۲۱
ایزدی مصطفی ۱۲۱	(ب)
(ب)	باقر <small>عليه السلام</small> امام ۲۸۱
بازرگان ۱۱۵، ۱۷۰، ۱۸۰، ۲۴۳	باجی سبزواری ۱۸۱
باجی سبزواری ۱۸۱	حججی احمد ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۴۳
حججی احمد ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۴۳	بلعم باعورا ۲۱۰
بلعم باعورا ۲۱۰	بنی صدر ۱۷۰، ۱۸۳
بنی صدر ۱۷۰، ۱۸۳	بهشتی ۸۰، ۱۱۵، ۱۷۰
بهشتی ۸۰، ۱۱۵، ۱۷۰	(پ)
(پ)	پاپ ۵۷
پاپ ۵۷	پاینده ابوالقاسم ۱۷۷
پاینده ابوالقاسم ۱۷۷	پولس ۱۵۷
پولس ۱۵۷	پیمان حبیب‌الله ۱۵۵
پیمان حبیب‌الله ۱۵۵	(ت)
(ت)	تالبوت ۱۵۱
تالبوت ۱۵۱	(ج)
(ج)	جزایری سید نعمت‌الله ۱۰
جزایری سید نعمت‌الله ۱۰	جمال عبد الناصر ۳۰۸
جمال عبد الناصر ۳۰۸	جواد <small>عليه السلام</small> امام ۲۰۲
جواد <small>عليه السلام</small> امام ۲۰۲	(چ)
(چ)	چرچیل ۲۴
چرچیل ۲۴	(ح)
(ح)	حائری شیخ عبدالکریم ۱۶۷، ۲۰۶
حائری شیخ عبدالکریم ۱۶۷، ۲۰۶	حائری مرتضی ۲۱۳
حائری مرتضی ۲۱۳	حاجی سبزواری ۱۸۱
حاجی سبزواری ۱۸۱	حججی احمد ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۴۳
حججی احمد ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۴۳	۲۴۳

حسن <small>علیه السلام</small> امام ۱۵، ۱۶۶، ۲۳۷	۱۰۳، ۷۱، ۲۰۹، ۲۲۸،
حسین <small>علیه السلام</small> امام ۱۵، ۱۵۶، ۱۹۷	۲۹۹، ۲۹۶ (س)
حکیم آیت الله ۱۰۱، ۱۷۲، ۱۷۲	ساواک ۲۷، ۲۱۱، ۲۴۷، ۲۶۳
خامنه‌ای سید علی ۲۳۳	سروش عبدالکریم ۲۵۹
خضرت <small>علیه السلام</small> ۸۸	سعیدی سید محمد رضا ۳۰۵، ۳۰۳
خمینی امام (ره) ۲۵، ۲۹، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۵۰	سلمان فارسی ۱۰ سید رضی ۱۵ سید مرتضی ۱۵
خمینی سیداحمد ۸۰، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۳۳	(ش) شاه ۹۵، ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۷۷، ۲۷۰، ۱۹۸
خوانساری سیدمحمد تقی ۱۸۴، ۳۸	شریعتمداری سید کاظم ۲۷۴، ۱۳۹
خوئی سید ابوالقاسم ۲۷۴ (د)	شریعتی علی ۲۵۹، ۶۹
دکارت ۲۸۷ (ر)	شیرازی، حاج میرزا علی آقا ۱۳۲
ربانی املشی ۲۱۳، ۳۰۳	شعیب ۱۸۶
ربانی شیرازی ۴۳، ۷۵، ۲۸۲، ۲۱۳، ۱۷۲	شیطان ۵۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۰۰، ۲۴۰، ۲۳۱، ۱۷۳
رجائی محمدعلی ۲۰۴ (ص)	صادق <small>علیه السلام</small> امام ۹، ۲۲، ۳۳، ۱۴۳، ۵۲
رضاشاه ۱۲۵، ۱۶۷، ۲۹۱	صالحی نعمت الله ۳۹
رفیع جلال ۱۲۷	صباغیان ۴۲
ریاضی ابراهیم ۲۰۶ (ز)	صدر سید موسی ۸۰
زهراء <small>علیه السلام</small> حضرت فاطمه ۶۰،	

صدر المتألهین ۱۲۸، ۱۴۰	قذافی ۸۰
صدام ۳۰	قطب زاده ۱۷۰
صفوی نواب ۷۵، ۱۰۸، ۲۲۶	قنبر ۴۰ (ک)
صلواتی فضل الله ۲۴۶ (ط)	کاشانی ابوالقاسم ۳۸، ۱۵۱، ۲۵۶ کروبی ۲۵۶ (گ)
طالقانی سید محمود ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۷۰، ۲۱۴، ۲۷۰	گلبایگانی، سید محمد رضا ۲۷۴، ۲۱۳، ۱۱۵ (ل)
طالقانی اعظم ۱۲۲ (ع)	لاهورتی ۱۲۲ لقمان ۲۱۲ (م)
عایشه ۱۶۶	مؤتلفه اسلامی ۷۲ مؤمن محمد ۱۱۵ مجلسی ۲۰۲
عثمان بن حنیف ۲۹۳	محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> حضرت ۹، ۴۸، ۷۳، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۹۶، ۲۶۷
عثمان بن عفوان، ۷۷، ۲۴۲، ۱۲۳	مرعشی نجفی سیدشهاب‌الدین ۲۷۴، ۴۱
عزرائیل ۵۴	مسلم بن عقیل ۲۶۲
علی <small>علیه السلام</small> امام ۴، ۵۵، ۶۵، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۴۸، ۲۷۲	مشکینی علی ۱۱۵، ۱۵۶ مصدق محمد ۱۷۷، ۳۰۹ مطهری مرتضی ۲۰، ۶۸، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۸۰، ۲۹۳
عمر بن خطاب ۲۴۲	فیض کاشانی ۹ (ق)
عیسی <small>علیه السلام</small> ۶، ۷۹، ۱۵۷ (ف)	قدوسی علی ۱۱۵
فاضل لنکرانی محمد ۱۱۵	فرعون ۱۲۰
فروهر داریوش ۱۵۵، ۳۰۵	فلسفی محمد تقی ۲۶۳
فیض کاشانی ۹	(ق)
قدوسی علی ۱۱۵	

معصومه علیها السلام حضرت ۲۰۲
 معاویه ۱۱۱،۴
 مفید(ره) ۱۵
 مقدم تیمسار ۲۷، ۶۱،
 ۲۴۷، ۱۵۸
 منتظری حاج علی ۱۲۱
 منتظری حسینعلی ۲۹۸
 منتظری محمد ۳۲، ۸۰،
 ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۶۱
 میرزای شیرازی ۱۷۲، ۱۵۱

(ن)

ناصرالدین شاه ۱۵۱، ۱۷۱
 نسناس ۲۷۳
 نوری شیخ فضل‌الله ۱۵۱
 نوح علیه السلام ۱۶۴، ۳۰۰
 (و)
 واحدی عبدالحسین ۲۲۶
 (ی)
 یزدی ابراهیم ۱۷۰
 یهودا ۱۵۷

● جاه‌بر اساس شماره جلوه‌ها

(ح)	(آ)
حجاز ۷۱	آلمان ۱۳۸
حسینیة ارشاد ۱۸۰	آمریکا ۲۱۶، ۱۷۴، ۴۴
(خ)	اردبیل ۲۸۶
خرم آباد ۶۱، ۱۸۷	اسرائیل ۲۸۰، ۱۷۴، ۸۵، ۳۸
خلخال ۲۱۱	اصفهان ۲۴۶، ۱۳۲، ۸۲، ۵۳
خمین ۱۷۹	انگلیس ۱۵۱، ۴۱، ۲۴
خمینی شهر ۲۲۷	اورشلیم ۸۵
خوزستان ۱۶۷	اوین، زندان ۲۰۴، ۱۲۲
(د)	ایران ۴۲
دارالشفاء، مدرسه ۲۰	ایران‌شهر ۱۱۰
(س)	(ب)
سده ۲۲۷	بروجرد ۱۴۹، ۳۲
سفارت انگلیس ۲۲۸	بغداد ۱۰۳
سفارت عثمانی ۲۲۸	بهشت ۲۳۰
سقز، ۲۰۴، ۲۵۶، ۲۸۶، ۲۸۸	(ت)
(ش)	ترکیه ۱۹۲
شیخان، قم ۱۳۲	تهران ۲۰۴، ۱۰۸، ۴۲
شهرکرد ۳۰۳	(پ)
شیراز ۱۸	پاریس ۲۴۷، ۸۷، ۸۰
(ص)	پنتاگون ۱۷۴
صدر، مدرسه ۱۳۲	(ج)
(ط)	جزیره کیش ۱۱۵
طیس ۳۰۸، ۲۸۶	جمکران ۱۸۷
(ع)	(ح)
عراق ۱۹۷	چادگان ۵۶

(م)

عربستان، ۸۰

ماهان ۲۸۶

(ف)

مدائن ۲۰۳

فدک ۱۴۶،۱۰۳،۷۱

مدینه ۲۰۲،۷۱

فلسطین ۲۸۰،۸۵،۳۸

مرکز تجارت جهانی ۱۷۴

فیضیه، مدرسه ۳۸، ۷۷،

مسجد سلیمان ۷، ۱۵۰

۱۵۶،۹۱

مشهد ۶۸

(ق)

مکه ۳۰۲،۱۱

قاهره ۳۰۸

منارجنبان ۲۸۶

قرن قلعه، زندان ۱۱۰، ۱۵۵،

(ن)

۲۸۸،۲۶۱

نجف ۱۰۱

قسطنطنیه ۶

نجف‌آباد ۲۷، ۳۲، ۶۶، ۷۲،

قم ۲۰۲، ۱۶۷، ۹۲، ۶۸

۲۵۶، ۲۴۳، ۲۲۴، ۲۱۹، ۹۳

(ک)

(و)

کرمانشاه ۴۱

واتیکان ۵۷

کردستان ۹۵

واشنگتن ۱۷۴

کلیسا ۱۹۲

وشنوه ۳۰۹

کمپ دیوید ۳۰۸

(ه)

کوه‌رنگ ۳۰۳، ۴۳

هندوستان ۲۱۶

(ل)

لرستان ۶۱

● واژه‌ها بر اساس شماره جلوه‌ها

(آ)

آخرت ۱۹۳

آزادی ۲۳۷، ۲۲

(ا)

انحصارطلبی ۲۲۲، ۹۷

انکار بعد از اقرار ۱۳۸

اجتهاد ۲۶۸، ۱۸۳، ۴۴، ۲۱

احزاب سیاسی ۶۷

احتکار ۱۳۰

اخلاق ۴۵

اختلاف افکنی ۲۵۸، ۲۲۸

ارث ۱۷۶

ارجاعات ۱۱۵

ازدواج ۶۸، ۱۶۶،

۲۳۶، ۱۷۸

استعمار ۲۴، ۴۹، ۱۵۱،

۲۵۱، ۲۲۸، ۲۱۶

اعتراف‌گیری ۲۲۸

اعلمیت امام خمینی ۱۷۲

اعتصاب ۲۴۷

امام زمان (عج) ۱۱، ۳۰۷،

امامت ۷۱، ۸۸، ۱۴۷

امر به معروف و نهی از منکر

۲۹۶

امنیت ۱۵۰

امامت جمعه ۲۳۳

انقلاب ۲۷، ۷۰، ۸۴، ۱۵۶،

تبلیغ ۲۹۷، ۱۱۳

تجرد روح ۱۲۸	حفظ شخصیت ۱۴۱، ۹۱
تحریر قرآن ۲۸۱	حقوق ۱۹، ۶۳، ۱۷۱
تحت تأثیر جو ۲۲۲، ۱۸۸	۲۹۵، ۲۳۷، ۲۱۸
ترور ۲۸۰، ۲۶۲، ۱۷۴	حکومت ۲۰۱، ۱۱۴
تشویش اذهان ۷۴	حکومت صالح ۲۰۱
تعزیر ۱۱۵	حکومت عثمانی ۱۹۲،
تغال به قرآن ۶۸	۲۲۸
تفسیق ۲۵۹، ۱۵۴	حکومت دینی کلیسا ۱۹۲
تقلید ۲۶۸	حملات ۱۱ سپتامبر ۱۷۴
تقیه ۲۷۲	حوزه علمیه ۵۷، ۷۵، ۱۵۲،
تکفیر ۲۵۹، ۱۵۴	۱۷۲، ۱۵۶
تملق ۱۹۸	(خ)
(ج)	خداشناسی ۲۳۹
جاهلیت ۲۹۹	خشونت ۲۷۹
جدایی دین از سیاست	خلوص ۲۸۹
۱۹۲	خودکفایی ۱۸۹
جمع قرآن ۷۷	(د)
جوهره انسان ۲۵۳	دادگستری ۲۱۱
(ح)	درس اخلاق ۲۷۶
حج ۱۹۰، ۱۶۹، ۶۵	دروغ ۱۲۶
حدود ۲۳۵، ۷۳، ۴۰، ۳۴	دفاع از مظلوم ۶۴
حرکت جوهری ۱۲۸	دموکراسی ۱۱۸
حرص ۳۰۰	دیکتاتوری ۱۲۳
حرکت تکاملی ۱۲۸	(ذ)
حزب ۶۷	ذات خداوند ۱۹۹
حزب توده ۳۰۹، ۱۷۷	(ر)
حفظ آبرو ۱۴۳، ۱۴۷	ریا ۲۶
حفظ زبان ۲۵۴	روابط دختر و پسر ۲۰۸

روایات فصلی ۹۲	شخصیت ۲۸۵، ۳۷
روحانیت ۶۱، ۷۸، ۱۴۷،	شورای عالی قضایی ۱۱۵
۱۶۰	شورای مدیریت حوزه
ریاضت ۵۸	۱۱۵
(ز)	شورای انقلاب ۱۱۵
زندان های شاه ۴۷، ۹۵،	(ص)
۲۰۴، ۱۵۵، ۱۲۷، ۱۲۲	صبر ۲۳۴، ۷۶
۲۹۱، ۲۸۸، ۲۷۰، ۲۵۴	صدای زن ۲۰۹
زندان در اسلام ۵۵	صلیب سرخ ۹۵
زیارت حضرت معصومه (س)	صله رحم ۲۷۸
۲۰۲	(ط)
(ژ)	طنز ۱۸۷، ۱۲۵، ۱۰۴، ۴۲
ژن ۱۵۷	۳۰۵، ۳۰۳، ۲۸۶، ۲۲۷
(س)	(ظ)
ساسانیان ۴۱	ظلم ۱۴۴
سازمان عفو بین‌الملل ۹۵	(ع)
سازمان مجاهدین خلق	عالم اختیار ۱۳۴
۱۵۸، ۱۱۰، ۶۶	عبادت ۵۲
سازمان سیا ۱۵۱، ۱۶۰	عدالت ۱۸۱، ۱۰۹، ۱۴
سپاه ۱۱۵	عصبانیت ۱۶۴
ستاد انقلاب فرهنگی ۱۱۵،	عصمت ۳۰۱
۱۵۴	عفو زندانیان ۱۱۵
سرقه ۱۳۸	علت تامه ۲۷۸
سکولاریسم ۱۹۲	علم ۲۲۹، ۱۵۳، ۱۰۶، ۹۰
سلول انفرادی ۲۸۸	علوم طبیعی ۲۳۹
(ش)	علوم مادی ۲۳۹
شایعه ۹	علت تامه ۲۷۸
شبنامه ۱۹۴	علم اندوزی ۹۰،

۲۲۹، ۱۵۳، ۱۰۶	کمون‌نیست ۱۷۷، ۱۴۶، ۳۰۹
عمر و عاص ۱۶۱	(گ)
(غ)	گذشت ۳۰۲
غریزه ۲۹۲	گذشت عمر ۱۴۰
غفلت ۲۹۴	گریه ۱۸۲، ۳۰۴
(ف)	گناه ۷۹
فتنه ۱۰۸	(ل)
فدائیان اسلام ۷۵	لائیک ۱۹۲
فرصت طلبی ۱۹۱	لابی یهود ۱۷۴
فقر فرهنگی ۴۳	لوح محو و اثبات ۲۷۸
فقه ۱۲۴	(م)
فقیه عالیقدر ۱۷۵	مالکیت ۹۷
فلسفه ۲۶۶، ۲۴۵، ۱۶۳، ۵۰	مبارزه منفی ۲۹۶
فناء فی الله ۱۲۹	متفقین ۱۸۴
فهلویون ۲۶۵	مجلس خیرگان ۴۲، ۱۷۰، ۲۳۳
(ق)	محاسبه نفس ۲۲۵
قانون ۳۱	مذهب رسمی کشور ۲۱۳
قانون اساسی ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۳۳	مرجعیت ۱۵۱، ۱۵۲
قرآن ۲۳، ۷۷، ۲۶۷، ۲۸۱	مرگ ۱۶، ۵۴، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۹۴
قضاوت ۱۵۹	مشروطه ۲۴، ۱۵۱، ۱۹۸
قوة و اهمه ۱۷۳	مشورت ۱۲۳
قیامت ۱۹۳	معاویه ۱۱۱
(ک)	معرفت الهی ۵، ۱
کاپیتالیزم ۹۷	منافقین ۳۰
کرامت انسانی ۱۴۳	موسیقی ۲۰۹، ۲۳۸
کشف حجاب ۱۶۷	(ن)
کفران نعمت ۱۴۴	ناسوت ۸۱
کلاه شرعی ۲۶	نفس اماره ۸۹

نماز ۲۱۵	نیروی امنیتی ۲۶۳
نماز باران ۱۸۴، ۲۸۲	(و)
نماز جماعت ۲۱۴	وجود ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۹۹
نماز شب ۲۹۳	وحدت کلمه ۱۹۴
نماز جمعه ۱۱۵، ۱۷۵،	ولایت فقیه ۱۸۳
۲۳۳، ۲۱۴، ۲۳۳	(ه)
نماینده ولی فقیه ۱۱۵	هویت، برنامه ۱۸۰
نهج البلاغه ۱۳۲	